



امروز از کتابخانه

طالع شرعی و الفیاض

اجامه کلمات کارزاره

الحاج محمد

تالیف مرویدان

طالع شرعی و الفیاض

# فهرست تلخیص بحب اسحق

۴	حکله اول از تلخیص پنجاب	۴۴	و سرکار لاہور شکر شاہ و
۵	اصل کھان طریق و نوب ایشان	۴۵	تفصیل شکر شاہ و کاندہ سندھ و جہانگیر
۶	سبب عداوت سکھان به سلامان	۴۶	نقل عہد نامہ دوم فیما بین کاراکر و سکھ
۷	حال سکھ و ولادت و نبوت گورو سکھان	۴۷	تفصیل اخبارات جنگ کاندہ و سندھ و جہانگیر
۸	سبب است کونو بنال سکھ و غیره	۴۸	نقل عہد نامہ فیما بین کاراکر و سکھ
۹	بیان شرح فساد سکھان و طرفت باسی	۴۹	کتاب سکھ شکر بر دوشتر
۱۰	در عمل سرکار انگلیسی و وقوع عداوت	۵۰	رفتار دوم و مدد بخا و شش ضرب توپ
۱۱	جنگ دکن سکھان با فوج انگریزی	۵۱	طرف کلکتہ کہ جنگ با دست فوج انگریزی
۱۲	جنگ سکھان با فوج انگلیسی فیروز پور	۵۲	تفصیل کتب فی شش ضرب توپ
۱۳	جنگ سکھان با فوج انگلیسی در مقام الیال	۵۳	سکھان کہ جنگ رفتہ
۱۴	نقل عجیب جنگ سوم	۵۴	باقی احوال با دست لاہور باقی و لغات
۱۵	جنگ چارم سکھان با سر انگلیسی و مقام	۵۵	سبب بلوای حای لاہور و اول
۱۶	نقل شہسوار نواب کوثر خیر لاہور	۵۶	سبب بلوای دوم
۱۷	لاہور و سکھ و جہانگیر	۵۷	بیان کثرت سپاہ و اسلحہ فوج
۱۸	نقل شہسوار دیگر نواب کوثر خیر لاہور	۵۸	در عہد مہاراجہ رنجیت سکھ
۱۹	فہرست قدر و شکست راجہ کلاب سکھ	۵۹	بلوای اسلحہ فوج و بلوای قاسم سکھ
۲۰	برای جناب لاہور صاحب بہادر	۶۰	مذہب سکھ کہ با سرکار سکھ جنگیدہ بود
۲۱	شرح لاہور و صاحب جنگ و اسلحہ	۶۱	بیان فوج با دست مہاراجہ رنجیت سکھ
۲۲	و فساد و جنگ و اسلحہ سکھ	۶۲	شہ از حال طرف الدولہ سرور سکھ
۲۳	نقل عہد نامہ اول فیما بین کاراکر و سکھ	۶۳	حکله دوم از تلخیص پنجاب

۴۳	بازرسا دو شوش و شش گمان کارگر	۱۰۰	حساب خراج خلداع پنجاب جبهه سیانید
۴۴	سید پنج و جنگ فوج انگریزی بدیوان	۱۰۱	دیوان دینا با به دربار لاہور
۴۵	مولراج صوبہ دار ملتان	۱۰۲	نقل شہنشاہ نواب کوز خزل لارڈ ولہوسے
۴۶	سید نفیس و سراجہ سنگہ باہر کار انگریزی	۱۰۳	بہادر از کنب فیروز پور
۴۷	کیفیت جنگ نظام ام کر موجب پورٹ	۱۰۴	تعداد اور عاید آمدنی سالانہ مالک
۴۸	کنڈ خفیت بمبھو نواب کوز خزل لارڈ ولہوسے	۱۰۵	ہندوستان غیرہ و شمار فوج بریک نظام
۴۹	نقشہ دراد از لاہور تا دریای چناب	۱۰۶	ششم از حال راجہ رنجیت سنگھ و
۵۰	بیان سپرد کردن دیوان مولراج خود را	۱۰۷	مقتضی شش کلہا می اطراف اندرا
۵۱	در سہ کار انگریزی	۱۰۸	نقشہ ملک لاہور
۵۲	نقشہ محرم نواب کوز خزل بنگالہ	۱۰۹	نقشہ حصہ پنجاب واقع در سیان
۵۳	مضمون شہنشاہ نواب کوز خزل لارڈ		لاہور و پشاور
۵۴	از کنب فیروز پور		
۵۵	نقشہ جنگ کبریا		باتمام رسید

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PR1409

بسم الله الرحمن الرحيم

حمله اول از تاریخ خجابت

الحمد لله الذي جعل عن الشبيه والنظير وتعاين النصير الوزير من شأنه في الملك  
من نشأه ونزاع الملك من نشأه لا يدرك ذهن البشر حكمته بالغة  
ولا يصل فكره بكنه قدرته الكاملة والصلوة والسلام على سيدنا  
خاتم النبيين وخير الخلائق اجمعين وعلى آله واصحابه الانبياء  
الابرار والسادة الاجياد الاخيار وعبد بر الشايقين اخبار واثار وطلايب  
وساخر اعصار محققا ما نادى به چون وقائع وحوادث سكران يا ست الامور  
انكشيت بران بابوق آمده و مردم بندوستان خصوصاً باشده شهر باكه از شوكت  
سپاه انگریزی و هفت و اگاه میسند که بزور پیچیداری و شجاعت و قوت و  
قلعه کوه قاف را چون گاه افروغ و بن بر میسند و در بحر محیط بر کسب انی استن  
اقوال عوام کالاشام را شنیده و بران میثوق و عناد کرده غلبه کسان افواج انگریز  
بیان نموده و حالاکه از رو اخبار و اکره که از روی اخبار انگریزی و چینی می افشرد  
میباشند بر کس آن معلوم میشد و اکثر احباب اسد قازاقم آثم عبد الکرم مستغفر

و جوایای حال این جنگ میشدند بدین خیال که این را تم برای دریافت حقیقت حال آن  
 و دیگر اخبار مطبوعه چند جار می طلبید و نیز زبانی صاحبان حال ایشان می شنیدند و بدین  
 ملائطه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت و با بجهت خود و چه  
 را تحقیق نموده با مختصار بسیار مندرج می ساخت و چون اهل هندستان از فارسی مطبوع  
 مرخوبست لهذا از اخبار را در و درین زبان ترجمه نمود و غرض ازین تنوید در آنوقت  
 آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی  
 دست دهد که غلبه و ظفر کمرست و شکست و نهرست کست و این مختصر مثل است بر دو  
 حمله اول در میان جنگ فوج خالصه لا بود با سرکار انگلشی و حمله دوم در محاربات  
 سرکار مذکور با دیوان مولراج به تمام ملتان و با شیر سنگه و دیگر سرداران سیکان  
 در دو آب پنجاب و جلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این مختصر  
 بتاریخ پنجاب تکلفه للاحباب موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا  
 بسیار بی خطی و فتوری واقع شود صاحبان و الا هم عیب پوش عذر نیوشند  
 معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو بسیار در و انسان مرکب از خطا و  
 نسیان است و هو یوفی للصواب و در بیان اصل سکهان و طرق و مذبح  
 ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به تانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون  
 که تانک فیا و عارف بود و در مذبحی تعصب مذشت خلق ابنوه معتقد او گشته  
 بعضی مرید و بعضی حلیه او شدند و کسانی که حلیه او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده  
 بخندست او حاضر می نمودند و در زبان پنجابی سکه حلیه را گویند و پیراگر و لهذا آن گروه  
 که حلیه او شدند مشهور بیک شصت و همچنین کسانی که از سنو داین طریقه و روش او خلیه  
 کنند سکه یکویا نند و تانک شاه هند و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح  
 نمیداد و لهذا از هند و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در شایع و موعظت زبان پنجاب

منسک سکهان  
 و طرق مذبحیان



کتابی نوشته است همچنان آن کتاب را کثرت گویند و این کتاب نزد فقهای نیکو شای  
 موجود است سکه را بقیعیم او بسیار میکند و بوقت خواندنش بر سر جوی می بندند  
 و بدون طهارت که در طریقه ایشان مخافست کثرت را من نمیکند و مطلقاً از  
 از خواب و شجر می سازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلقاً و  
 می کنند و ساعین از فرقه سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته مخصوص  
 و خضوع ساعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدهند و اکثر مقتدران  
 ایشان اسی فاتحه و ترنایک شاه گزاه پنجه کرده هم در میان خود را بخورند و گزاه است  
 از حلوائی سید و شکور و روغن گاوساوی الوزن که در ظرف کلال آهنی کشاده که آنرا  
 در بندی گزاه گویند پنجه شود و بجز گوشت کا و لحم همه جانوران از بهائم و طیور و حشرات  
 بخورند و طریق و بجه در مذبح ایشان است جانور را خفه کرده و با شمشیر کشیده میخورند و گویند  
 اکالیان از ولاد میرزا کشاه که اکال نام داشت هستند از سکمان ایشان اندر شده  
 خود تصور کرده بسیار مکریم و عظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان سکه ها  
 نیکگون میباشد و از ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پایین بنایت تنگ  
 که پای ایشان بر شواری در آن سنجیده اند از بند مثل دور نیفه از ارار می باشد از حلقه و ده  
 پهلوی چپ مثل الینگ اسپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع نیست  
 که از آن دو طرف مجوف باشد و همچنین ستاره در زبان ایشان کهک گویند و از صبح تا شب  
 بر سر سپدارند و بوقت خواب ز سر جام می کنند و بالای ستاره و نامی چند و بر مال حلقه  
 عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند می گذارند و این حلقه از قسم حریم است که بوقت تنگ  
 بران حریم را میزنند و نامی سکمان بومی آن از پیرایانی تر شده و بسیار شریف مزاج ظلم  
 و دشمنی بر کس از اقوام نموده سکه شدن می تواند در عهد چهارجه و خجیت سکه بران نمود و سکه شده  
 داخل فرج خالصه کرد و بدین فرج خالصه عبارتست از آن که در آن کل سکه از آن فرقه سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که در آن فوج سوای کجایان آینه نش فرقه دیگر نیست معنی کماله  
 فوج شریف و بزرگواران غیر فرقه سکه از هند و سلطان باشند از فوج ایمنی گویند و رئیس لای  
 عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که به قوم و محل اعتماد و بودند و در راهشان نسبت  
 فوج آیینی بسیار مینمود که منسب عداوت کجایان با مسلمانان است که در وقت شاهجهان  
 یا عالمگیر پادشاه دلی شخصی گرو گویند نام از خلفای ناکم شاه در پنجاب پیدا شد و برخلاف  
 رویه و طریق ناکم و دیگر قائم مقامان بسیار زردوست و جاه طلب و در جمع کردن مال  
 و دولت خیلی حرص بود اول پیشه قزاقی و قلع اطریق میکرد و هرگاه جمعی کثیر از مردمان  
 خود بهم رسانید بر قزاق و شهرها تاخته از اغارت میکرد و چند بار فوج پادشاهی که بر دلی  
 او رفت از وی منسوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر سعی و کوشش تمام او را گرفتار  
 کرده و زننده و قرض آیینی بند ساخته با دیگر فغاسی او بجنور پادشاه آورد و حکم پادشاه  
 یک عضو او را می برید تا اینکه او را شکله کرده قتل نمودند و همچنین همراهمان او را بقوت تمام  
 کشتند و این ظالم فکاک یعنی گرو گویند بر شهر که میا خند سبب شدت عداوت با مسلمانان  
 و کور وانات حتی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکم میشکافت و فرزندان را  
 مقتول شدن و مردمان پیر و پهلوان با مسلمانان عداوت شدید میدادند و علی الصبح و شام  
 خود رفته بعد پریش در حق مسلمانان بد دعای کنند و زبان خود میگویند و اگر دوی شیخ و سید  
 ناس یعنی فتح تابعین گرو گویند که عین شیخ گروست با دوسلمانان نیست تا بود شوند و چون  
 ضعف سلطنت دلی و وقوع اختلاف در حکومت سلاطین در میان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب  
 و اطراف سلطه شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردند و اینها بودند  
 و آنکه بهایه حبسته نام هباب اغارت کرده و قتل می نمودند و مساجد پادشاهی را بهیچ  
 بسته خراب و ویران ساختند و مخالفت اوان با و از بلند و گاو کشی در تمام ملک پنجاب نمودند  
 بیرون شهر امرت سرکه اکثر انبر سر نیز گویند و آن مقامگاه تجارت است قلعه محکم احداث نموده

بمسلمانان  
 عداوت میکند

در پنجاب  
 گرو گویند



بنام که در کتب کور نام آن کوه کده نهادن بجای سکه بر کار و قیام خزان خود در سپهر  
می نهاد و در آغاز سکه بجای سکه کمر علامه و مقدار آن مسدود سکبان در سپهر  
بنا نهاد و لاهور فرودگاه انجمن سکه بود که در دارد کور آنجا دار الملک خود ساخت  
الکون تمام قلمرو او را تغییر ریاست لاهور میگفتند و آنچه زبان زد عوام و مردم آن  
بود که در قاعه کوه کده کرد و در بار و سپهر بجای سکه جمع است بالکل دروغ برآمد چه  
اگر بقدر یکد و کرور و سپهریم و انجمن بود الملکان سرکار لاهور را و ادای بجا بکند و نقد  
بمحل یک نیم کرور و سپهر تاوان مندرجه عهد نامه که ذکر شد خواهد آمد و قی و دشوار است  
روینیداد و بوجوه کرور و سپهر یک شصت و غیره را نقولین سرکار انگریزی نمی نمودند  
در میان حال چهار راجه بجای سکه اولاد او و بغاوت کشی سکبان  
عمنی مباد که بقای ملک دولت موقوف و منجر حسن نظام و تدبیر رئیس الملکان و پیروی آن  
بر آئین مروج و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پاداری جهود و مواشین بار و ساجی حلیل القدر و ضبط و  
بر فوج و رعایا آنجا است هرگاه در یکی از امور مذکور به سبب غفلت رئیس یا بحیث ضعف و قوتی  
انواع مفاسد بی انتظامها و آن بایست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک و دولت  
میکرد و مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که چهار راجه بجای سکه زنده ماند  
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکور و نموده ملک خود را با کمال اوق و سرسبزی تمامی افواج  
افران لازم خود را مطیع و متقا و سید است احدا را از فوج خالصه آئینی و سروران ایشان را  
و مجال نبود که از حکم و تجاوز و سر تازی کرده و مصدق شد و شوا و هم پاس رعایت عهد نامه  
که فیما بین سرکار و سرکار انگریزی در سال که از و شصت و سی و هجده و سی و هجده و سی و هجده  
میداد که اهل بیان سرکار موصوف از وی بسیار اخنی خوشنود و بود از چنانچه بدام رسم مرسلات  
و مبادات از طرفین جاری مانده و همیشه کنور که بر سکه و شیر سکه سپران کنور و نهال سکه  
غیره و دیگر ارکان دولت خود را تا یکد موعظت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

لاهور  
سکه  
۱۸

ایستای سر رشته دودنی و اتحاد و با سر کارگر نیزی هم رعایت عهدنامه موثقه میانین برود و کار  
برآمدن من مخطوطه و خط و کشته باشند و هرگاه کدام اخسری از افواج مکر نیزی برای ملاحظه  
حدود و افواج متبینه مقام که هیانه و فرود زبور بدان طرف نیز هتذر رئیس مذکور با کمال  
محبت اخلاص پیش آمده و نگار را برای احوال پرسی با سخاقت و دایا و لوازم ضیافت  
فرستاده و هر یک سلسله محبت و اتحاد می شد و بذریعہ مکاتبات اشتیاق ملاقات میانین را  
نظاره می نمود و چنانچه لار و ولیم بنگ بهادر و کور ز سابع می پاس خاطرش عنان توجه بدان  
منطق ساخته و در مقام مناسب ملاقات بکدر مسترا مذور شده بودند که افسوس  
که تپو رئیس دینش با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت کرد و بدینکه عسرش  
پنجاه و هفت سال بود و تاسی و سه سال ریاست کرد و بعد او که بر سنگه اکبر اولادش رسید  
حکومت و فرمان فرمانی ملک موروثی خود و تکرار گشت مکر او را اجل فرصت نداد که ازین  
ریاست تمتع شود و از سنه ششصد و شصت و شش که شش بود که در عمر چهل و پنج سال بپایان رسید  
عدم کرد و در طرفه دیگر اقبال خاندان چهار راجه رنجیت سنگه که این شد که کنور نونبال سنگه پسر  
که بر سنگه متوفا که جوان نوجوانه و حکیمه فهم و فراست آرمیده و پیراسته بود و دفعه از جهان  
سست بنیان در گذشت که بد بعد از او منقش لاش پر غوغا و برکنار و دای راوی چون عاود  
شهر کرد و سواری او در دروازه شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرای خاندان پیش  
واز و حام در میان آن دروازه شد که فیل سواری نونبال سنگه با سنگی تمام میرفت و در  
چنین حال مردم تو چنان برای شلک تنگیت و سلامی بموجب حکم او یکبارگی صد پناه  
توپ که از پیشتر قریب دروازه مذکور جمع کرده بودند و ندادند از قضا و قدر بصدقه عاود  
سایبان سنگی آن دروازه بروی بختیگودمان ساعت طریق عدم وشت پیرو و افسوس  
که آن نهال نو که هنوز از شیر زندگانی بر نخورده بود و پند باد و اهل انج و بن پند و پند  
چند شش مبادیه آثار رشد و داناتی او نفع داشت که بعد من انتظام ملک لاهور را

بسیار جدا از این است  
بسیار جدا از این است

انجونی خواهد کرد و لهذا او را وای عهد کرده بود که هر سنگه گوشتا بر و بنام سندنشین آتجا  
 بعد فوت رنجیت سنگه شده بود اگر خود را ناب و پیش دست این چنین فرزند گیسو و شنید  
 انکاشته بصلح و بصوابه درگاه نظام امور ریاست میکرد با حمله بنوز غرضش از دست  
 شجاولی کرده بود که بر فاقه جد و پدر خود در هر ملک آنوقت شد و آنچه سابق بخوبیان  
 و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نوبه نال سنگه می گفتند که این می کنند  
 طالع پیدا شده است و تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد و محض کذب و دروغ خواهد  
 ریاست لاهور نصیب این چهاره نشد چه جای حکومت هفت تسلیم این همه امور و سببه  
 تقدیر کسی را اطلاع رغبت نیست الغرض بعد قضا کردن راجه که هر سنگه و کونور نوبه نال سنگه  
 قسبه مذکور شد شیر سنگه خلعت دومی به راجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا  
 بود بر سندن حکومت لاهور ملکن گشت و این بر دو سپران رنجیت سنگه که یکی به دیگری  
 فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت اطلاح نسبت بهر کار  
 انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت بهار راجه شیر سنگه افواج انگریزی منته  
 اخیر سیر کردگی جنرل پالک بهادر در میان ملک لاهور شده از راه در حیدر کابل رفت  
 و بوقت مراجعت از آنجا تمامی شکر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه شان که در هند  
 و جلایل آباد و بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل است و جنرل شینر  
 در عمل سبکمان شده بطرف هندوستان آمد و با همکاران رئیس مذکور که جا بجا معین می نمودند  
 در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذبوره لوازم دوسی از رسیدن سالی و ضیافت  
 افسران و صفا و رفاه رتبه بر کس از بهر سالی دیگر با محتاج سفر قرار واقعی عمل آورده و بهر  
 و خوشنود داشتند الغرض بهار راجه شیر سنگه لوازم دوسی و اتحاد و یارین بر دو بر کار ایشان  
 پیش تقدیم میرسانید و بهم و نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعه کتبت ادبار بر رفع سبکمان  
 نازل شد و شیت از دی خواست که ایشان را بکفر با عالی و ظلم و تعدی که بر بندگان خدا علی بنصیب

علی الخصوص بر رعایای بیچاره سلطان کرده بود و زربسازان بران بعضی فوج سکه که خان  
 شیراز را مورد و با عزا و تحریک بعضی سرداران ریاست بلوا نمود و بی نهایت و زور و تیر بهار  
 شیر سکه ولی نعمت خود را مع بهر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران را بکشتند و قیامی بر پا داشتند  
 زبانی بعضی ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سکه از سبکه فیاض  
 و مردعیان بود و دست بسیار دادن زنان قاصه مغنیه و هم در او و لب بسیار صرف میکرد  
 راجه و بیان سکه برادر راجه کلاب سکه که خیر خواه آغا زان و از جمله رنجیت سکه بعد از وزارت  
 منصوب بود از راه خیر خواهی بارها بخدمت شیر سکه عرض کرد که این دولت را بهما را بچشم  
 والد شما بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا را بکشتن و هلاک کردن صرف میسازید و خیریه  
 خالی می کنید شیر سکه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفتگو نگین از زمین فرمود  
 شیر سکه کلام سخت و نامنزه از قبیل دشنام نسبت به بیان سکه گفت و تهدید نمود و بیان سکه  
 آنوقت خاموش ماند و گریه آن در دل داشت تا اینکه شیر سکه اخسری را بجز می نگیان  
 و یاد قصاص خونیکه کرده بود قتل کنند برادر مقتول که سردار فوجی بود با عزا می فرمود  
 محض نبادت و زور و در صد و آن شد که عرض برادر خود از شیر سکه بگیرد و سپاه را که تابع او  
 بود با شاره و بیان سکه درین امر با خود منفی ساخت تا اینکه آن همه بر قتل او مباد و آماده  
 منتظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیر سکه غافل از غدر سپاه برای لایحه خوا  
 فوج در میدان قواعد گاه رفت آن افسر با غی قابو یافته نفقگی را که پراکند و با او از جانب سپاه  
 شیر سکه سرگرد و چنانچه او بدین کیفیت فتنه که با ناعت مقتول بر زمین افتاد و همراه آن آتش می افروزد  
 که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود و بهانه بیرون طلبیدند و بگرد و بیرون آمدن او را  
 گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند کوفته آن بچه بی گناه را فوج ساختند و بعد  
 کشته شدن شیر سکه حال در غلایین بیان سکه را مردم طرغدر شیر سکه  
 دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات و بیان سکه را مع راجه بر سر سکه

پسرش و او هم سکه برادر زاده اش که پسر راجه کلاب سکه بود بعضی بهای شمشیر  
پرده برنگی که در پیشرو و زینها بین سه داران طرفدار خویش طلب داران  
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و گشیر قائم  
ماند و درین ملو او کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سکه و درین بجای  
و سه سرباز نامی و کار آزموده از مدوکاران و زیرینج شش هزار مردم فوج از طرفین  
کشته شدند که دیدید سپرد و می شیر سکه را که باقی مانده بود دستهای از لاهور برده  
است و مرد داشتند و حاضران نمودند و همچنین یک پسر کلاب سکه که پسر سکه نام در زنده مانده  
اگر اولاد دارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون و خواه فوج خالصه در فکر آن  
شد که کسی را از اولاد مهابراجه رحمت سکه برای نام نهاد بر سنده ریاست نشانند  
حکم رانی کنند بنابر آن دلیپ سکه صغیر پس را که از اولاد رحمت سکه است بر ریاست  
معین ساخته مادرش را بظاهر مختار ساخته و آنچه از زر و سبب بخوشتند بگوشت حیرت  
سبک رفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس و از ده روپیه در ماه به نوبت  
کنانیده از رانی میگردند و سوای التلاف نفوس بر بسیاری از خوانه که پرستان افناد  
متمم کشته و بعد از آن که قرار واقعی عمل و وظل خود در دربار لاهور کردند و کسی  
از سرداران نگه داشتند که ایشان را بنمایش و یا نزد از امور بجا و خلاف دستور بدارند  
نیاده ترخیره و سرکش شدند و چند سردار باقی مانده که در دربار لاهور حاضر میمانند  
بجز تبعیت و رضای شان و هم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میکشود  
او را از جای میکشند چنانچه رام سکه برادر رانی را که وزیر مهابراجه دلیپ سکه شده بود  
قتل کردند و بعضی از درامزای راجه لال سکه آن چاره گشته شد بکف چون سبزه از انجا  
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار و امرور با مدخلت کردن نمیتواند بر کسی از ایشان  
خود را رسم و پند یار میبندد چنان بجا طر شان گذشت که حالا آنطرف درایمی تبلیغ بگویم

در گلهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند در میان شروع فساد و کجی  
این طرف دریای تنگ و عمل سرکار بخششی و مویشی و حمار باست

فیما بین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکلاسی دفعه اول قریب  
بست کلبه رسپاه باتو بهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب بر قدر که خواهند از راه  
خود سری گرفته بخورنگه و دیگر سرداران اطو عا و دیگر با همراه خود ساخته در شروع ماه ویم در سال  
یکبار به قصد و چیل پنج عیسوی از راه کرج کردند و از دریای تنگ که حد فاصل فیما بین ملک  
پنجاب و گل سرکارا گریزی بود در پل کشینا که بسته بودند بلا خوف اندیشه بدون پاسبان و محافظان  
عبور کردند و بدین طرف با ایان اگریزی که غافل از احوال و حرات ایشان بودند صرف در میان  
حال خویش و خود سری سکمان قتل و غارتگری ایشان رخ نمود و مادر شهر لاهور از بیری بی انتظامی  
ریاست افغانزاده و در اندیشه آسایشی که از لوازم ملکهاری کشورستانی ست خواهند که بنظر فساد  
تسلط و عمل خود در چند مقام معابر که سبب پایاب بودن دریای تنگ که جهال عیوب سکمان است فوج خود  
را موزع معین سازند تا فوج مذکور سکمان را که افضل بی سرو سردارانند ایشان بی مبارزه اگر قصد  
بنظر طرف دریا و عمل سرکاری نمایند و مراحم شود چنانچه همین قصد آورده لار و لارنگ که نوز جری  
فرمان فیما بین ملک هندوستان بانفس نفیس خود و سپه سالار کل افواج اگریزی کف صاحب با در  
وارد کتب بود و بیانه و غیره و ز پور شدند و بنوز در بخورنگه بودند که چقدر فوج در فلان مقام چقدر  
فلان معبر را موزعین باید کرد و صلا در ویم و گمان لار و صاحب و سپه سالار و موزعین  
نمود که سکمان برخلاف عهدنامه که فیما بین سرکارا گریزی و لاهور از عهد مهار حبس  
ریختی سکنه منعقدست در ملک ما آمد و مصدر رفته و فساد بلا سبب خواهند شد بنا بر این  
تو بهای کلان و دیگر سامان چسبیده به راه نیارده بودند و بخور فوج متعینه چهار و سنی  
بود و بیانه و فیسروز پور و فوج قلیل که در اردوی لار و صاحب رسیده باشد در  
آنوقت افواج دیگر و انجا موجود نبود و مرکز خاطر دهند که بعد تعین مقام جمعی ایشان

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این پور  
 سکهان در محل انگریزی دریا یا رانی صاحبه ماورای سبب شده بود و بطریق اشاره  
 که کلاب سنگه میخواست که سکهان در محل انگریزی رفته با ایشان بجنگد چنانچه از مقام جوفج  
 خالصه را ازین راه داده که مخالفت نوشته بود که زنه از لاهور مقصد غور دریای سبلج  
 حرکت نکنند چنانچه ذکر شد خواهد آمد که آن منس و ران بر خود غلط برگشته و نوشته  
 او عمل نکرد و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا با اشاره کلاب سنگه  
 قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تنهایی خالصه  
 را در مقابل با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از  
 دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنا بر آن خواسته شدند  
 که بکدام صورت اضلال زور و طاقت سکهان چنانکه آقا کش و استیصال هیچ و نیای  
 شان کرد و مغلوبی و بر بادوی ایشان بجز مقابل با افواج انگریزی امکان ندارد  
 الفرض قطع و قطع این گرده نیکی که شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و کلاب سنگه بود  
 و عجیب نیست که این هر دو کسان بنظر مال کار و در اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوالم مشهور  
 با شکر کار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد از هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکارشان آید و باین  
 مهارت رجحیت سنگه هم حال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شایع می سر کار مدح نظر بر عده  
 و شمول این صاحب و کلاب سنگه درین جنگ ایست لاهور را بر لیب سنگه پیشتر حال مبر قرار داشت  
 و نیز دستگیری و حاکمیت کلاب سنگه فرمود و او تا با کمال فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد  
 از جو قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود و عدای دروغ المذنب از جو فوج سکهان را  
 همراهی ایشان بنیشت که خاطر جمع دارید من خود را نزد رسانیده شریک شایتم  
 و فوج خود را هم برای مدد شایسته تمام تا سکهان از طرف او مطهر شده و عقبه او  
 یورش نماند و کلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که نه پرتی متواتر خود



خورد و مانند اسیر گرفته شده اند و زور و طاقت در میان نموده و رانی صاحب هم آنها  
 مغلوب و به از او ان آلات حرب بکسر متادون نیز بکل دست کشیده اند و افواج سرکار  
 انگریزی مقرر قصد لاهور خواهر کرد و در صورت زیاده ازین توقف کردن در جو مناسب  
 نه نگاشته بر تخیل احتمال لاهور بخت را می نماید در رسید و بعد بمایش یکی است پس این  
 چهارم سکهان رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور رسد و باب پیشکش باو بگریه دارا  
 در معسکر لار و صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف از حیثا حاضر  
 بعد تقدیم مراتب استندار و استغفار و اظهار تقوی می نمایند و معام صلح رسانید تعرض ابرض و کاشان  
 صلح فیما بین بر دو سر کار منعقد شد و اگر او درین وقت نیاید و وسط صلح نمیشدی فوج انگریز  
 کسر طایف و زنا هم در لاهور فتنه علی و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و ریاست خانان مهاجر  
 رنجیت سنگت میانه در میان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام بود  
 بتاریخ نوزدهم و بیستم عیسوی شده بود و کوی سکهان در معاد اول  
 بیست و یک هزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دور تر میرسد عبور مسلح نموده و حالها  
 بسته بتاریخ نوزدهم و بیست و یک هزار و بیست و چهل پنج عیسوی شروع جنگ کرد  
 و درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایت و هندوستانی شان  
 از ترس و کوه سکهان قویهای کلان بسیار بود و گوله و گریه اسبان در میان فوج انگریزی  
 نقصان سپاه نمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرد و در طین با  
 میانشد با خود و سیدشت و گولههای آن تا بفوج سکهان نرسید گشته و خفیف بمشاهد احتمال که  
 مردم از سپاه ما از گوله بانهی توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم پیرش و حاکم  
 مجبور حکم کردن موافق قاعده ستره پیرش که در میان شان معمول است فوج انگریزی  
 بجبار کی حکم کرد و از فرط ظهور و شجاعت با وجود کشته شدن لشکریانی سوار حریف باخت  
 کرده و فرستاد و چالهای سکهان برزد توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آتش زنی

جنگ در سکهان  
 با فوج انگریز  
 در تاریخ ۱۸۴۲

جنگ در سکهان  
 با فوج انگریز  
 در تاریخ ۱۸۴۲

آنگاه که بخت که سکه‌ها با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار برقرار اختیار کردند و چند هزار  
 در صف جنگ کشته و دسته گردیدند و با قیامندگان آنچنان هر سیمه و جویس شدند که سختند  
 که تمامی توپها و خمیه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش حمله اکثر سپاه  
 انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرالان و کورهای لایقی مسلول و پاداشی  
 مقتول و مجروح گردیدند و چون درین جنگ سپاه انگریزی با وجود قوت سپاه و کمی آلات حرب بمقابله  
 فوج کشیر سکه‌ها که بسبب تعلیم سرداران فوج اندین از قواعد جنگ خوب آفت و شاق بودند و سالها  
 حرب و نوازه داشتند کار نمایان عمل آمده و بیایست و آبروی سرکار خود دست از جان سپارده  
 نموده و از مخالف برآورد و مظهر و مضو کردید اگر چه تفصیل این جنگ پاداه ازین خوب معلوم نمیشود  
 ولیکن آنچه از ثقات شنیده در مقام ثبت ننموده در بیان جنگ و وضعی سکه‌ها با فوج کشیر  
 که قریب بمقام فیروز پور واقع شده کوشیده جنگ و کشته شدند فوج دیگر بر سر جنگ

و در سکه‌ها که ریخته از لاهور علی الانصال رسید به طرف خیل خیل از سولوپاده فراهم شدند و در شهرها  
 برداشتند علی الخصوص بطرف لدیه که بسیار می از فوج شان فتنه قصد نگاهداری نمود و تا این  
 توپهای کلان فوج دیگر هم شریک لشکر نوب گورنر جنرال بار داشته بودند و صاحب مسجد مزبور  
 ازین حال انتظار رسیدن سپاه انگریزی میگیر مناسبت نگاشته فوج فیروز پور که بمقام هری پور  
 افتاده بود حکم کرد که خود را نزد بطرف لدیه بیاورد و چون که سکه‌ها سرشورش داشته اند بر سران و جنگ  
 چهارمی لدیه بیاورد چنانچه اول دوم بر کد پاده وضعی کیم ملش پادشاهی چهل و بیستم چهل و بیستم  
 و شانزدهم رساله سواران سه شش پسی توپخانه و چهار رساله هندوستانی سیر کردی سر سیر است  
 بطرف لدیه بیاورد و بگشت و بچاه و سوم ملش نیز از دهم کوٹ آمده شریک فوج مذکور شدند و از  
 این فوج تا همیشه خیل را قطع سافت کرده و از کمپوئی سپاه کرنیکو دلی را ملش بچاه و دهم و دهم  
 سوار و توپخانه بطرف فوج سر سیر است مذکور نیز روانه شدند و از آنجا که فوج سکه‌ها از مقامی  
 بلند فوج انگریزی که در کوه گو له توپ و آن غار کرد و مذکور بمقام صاحب میانی انسر مذکور و متوجه آنجا که امروز

جنگ و در فوج

امروز سپاه ماسافت بعیده زاطلی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ نداد و گزاهم رفت  
 روانگی نوب و تفنگ بطرف حریف سر کرده می رفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی  
 کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکبان قابو یافته بهیر و بجاه فوج انگریزی که متب  
 مانده بود نیز غارت و بعضی کوره و لایسی و قدری سپاهیان پیش بند و ستانی را گرفتار کرده و بزرگ  
 سر نیز است ازین قتل و هتیب که از سکبان فوج آمده بود و در ششم شده بتاریخ بیست و ششم خرداد  
 عرض آنرا خوب گرفت یعنی سکبان از انگریز گریز فریب نپذیرد و پور برده و در میان فوج خود  
 کرده از هر چهار طرف همچو ششباری کرده که از هزاره کشته گشته ساخت و جمیع ستبا  
 منسوب به فوج خود را مع سبابا غنیمت انزع نمود و پیشتر این جنگ در سبت و یکم ماه  
 مذکور فوجی دیگر از سکبان بر ملک پشیا له تاخته قلعه آنرا تصرف خود را آورد و شکست  
 فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کرده و اند و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن چهار جنگ  
 از سکبان باز گرفته حواله راجه پشیا له نمود و در هر جنگ فوج خالصه ایتین کلمی بود که راجه سکبان  
 با جمعیت بیست و پنج هزار سپاه نزد برای مدد و کمک رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه  
 از سکبان که برادر و فرزندش را کشته و خانه و اعیان او را از قتل کردن مهاراجه شیه سنگه  
 و پسرش چچر غ کرده بودند چندان اخوش و ناراض بودند که از خدا میخواست که این ظالمان  
 بهر عذایی و عفوئی که گشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک رئیس  
 نباشد جنگست عملی خبر آمد که خود مشهور و ظاهر کرده بود تا توهم و گمان آنیرش و در سر کار انگریز  
 بقصد تحریک و یورش بر جو که وطن و اوی است کنند و بعضی مشغولان ایشان را به  
 آگنداره و در ملک خود غارت گری میکردند و سبب نیکه زانی بعد دریافت حال نهایت مغلوبی  
 سکبان طمانی بهم رسانید و از فرستادن آلات حرب و خزان که بار بار طلب میکردند دست  
 کشیده بود و از زانی بد گمان گشته که ماسرکار انگریزی ساخته است با خود فرار داده بود و مذکور  
 در لامور رفته زانی و ولیم سنگه پسرش را کشته بجای او دیگر را بریاست لامور و خود را در کار

استبار کردند که سکه بان با وجود کثرت تاب آن نیاورد و فرار برقرار شد تا که در نزد چندی از سواران  
 در صف جنگ کشته شدند و در نزد باقی ماندگان آنچنان بر سیمه و جوش شدند که سختند  
 که تمامی توپها و خمیه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین پویش حمله انگریز  
 انگریزی خرد و کلهان از کپتانان تا کرنیلان و خبرلان و کورهای لایمی و سوار پادشاهی  
 مقتول و مجروح گردیدند و درین جنگ سپاه انگریزی با وجود قوت سپاه و کئی آلات حرب بمقابل  
 فوج کبیر سکه بان که بسبب تعلیم سواران و انیسین از قواعد جنگ خوب آفت و شاق بودند و سکه بان  
 حرب و خواه و دشمن کار نمایان عمل آمده و بیایست و آبروی سرکار خود دست از جانشین پاک کرده  
 نموده و مار از مخالف بر آورده و مظهر و منقو گردید اگر چه تفصیل این جنگ بیاد ازین خوب معلوم نمیشود  
 ولیکن آنچه از ثقات شنیده در بنیام ثبت نمود در بیان جنگ و وضعی که میان فوج کبیر  
 که قریب بمقام فیروز پور واقع شده و کونید بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر از کبیر  
 و در کبیر که در نتیجه از لاهور علی الانصال سید به طرف خیل خیل از سوار سپاده فراهم شد و در شبها  
 برداشتند علی الخصوص بطرف لدیهانه بسیاری از فوج شان رفقه قصد بنگال کرده پروازی نمود و تا این  
 نوپای کلان فوج دیگر هم شریک لشکر نوب گورنر جنرال هایدلند بود و در صاحب ممدوج زیاد  
 ازین حال نظر رسیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب انگاشته فوج فیروز پور که بمقام هریش  
 افتاده بود حکم کرد که خود از او و بطرف لدیهانه جای که سکه بان سرشورش و داشته اند برسانند و  
 چپاوانی لدیهانه نماید چنانچه اول دوم بر کد پاده و سی کیم ملیش پادشاهی و ملیش و ملیش و ملیش  
 و شاه دوم رساله سواران سه رتبه ای توپخانه و چهار رساله هندستانی سیر کردی سر سیر است  
 بطرف لدیهانه روانه گشت و چپا و سوم ملیش نیز از دهم کوٹ آمده شریک فوج مذکور شد و از  
 این فوج تا به پیشین میل را قطع مسافت کرده و از کسپولی سپاه که در خیل لدیهانه چپا و  
 سوار توپخانه بطرف فوج سر سیر است مذکور نیز روانه شد و این کار را انبوه کثیر فوج سکه بان  
 بلند فوج انگریزی که در کوله توپ و آن غارت کردند که در کسپولی صاحب بی افسر مذکور است و اینکه از

جنگ فیروز پور

امرو سپاه مسافت بسیار زحمتی کرده آمد و دست نمانده شده باشد حکم جنگ نداد و گریه و بخت  
 روانگی توپ و تفنگ به طرف حراست سر کرده و میرفت تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی  
 کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکمان قابو یافته بهیر و بجاه فوج انگریزی ایستاد  
 مانده بودند و غلات و بعضی کوره و لایق و قدری سپاهیان پیشینند و ستانی را گرفتار کردند و در  
 سر سبز است ازین قبل در قریب که از سکمان فوج آمده بود و خشم شده و تاراج بسیار و ششم و ششم  
 عوین آنرا خوب گرفتند و سکمان از انگریز قریب که نیز قریب بغیر و زور برده و در میان فوج خود  
 کرده و از هر چهار طرف تیر و تشبیه می کردند که از هزاره کشته شده و کشته ساخت و جمع بسیار  
 منسوب فوج خود را به سبب غنیمت التزاع نمود و پیشتر این جنگ در مسیت و کیم ماه  
 مذکور فوجی دیگر از سکمان به ملک پشاکا تاخته قلعه آنرا تصرف نمود و آورد و شکست  
 فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کردند و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن چهار جنگ  
 از سکمان باز گرفته حواله راجه پشاکا نمود و در هر جنگ فوج خالصه ابقین کلی بود که راجه سکمان  
 با جمیت بیست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک رسیده و شکست خورد و حال آنکه  
 از سکمان که برادر و فرزندش را کشته و خانه و بی نعمت او را از قتل کردن مهربان چشیرنگ  
 و پسرش را بچرخ کرده بودند و چندان اخوانش فدا شده بود که از خدا میخواست که این ظالمان  
 بهر عذابی و عتابی که گشته شوند عین سواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و قیس  
 انجاست شکست علی بن ابراهیم را از خود شهبود ظاهر کرده بود تا بتویم و گمان آن میرش و در سر کار انگریز  
 بقصد تحریک و یورش بر جنوب و وطن ما وای و ست کنند و بعضی دشمنان ایشان را براه  
 آگند و در یاد ملک خود غارتگری میکردند و سبب نیکو رانی بعد دریافت حال نهایت و مخلوبی  
 سکمان طمانی بهم رسانید و از فرستادن آلات حرب و خزان که بار بار طلب میکردند دست  
 کشیده بودند و رانی بدگمان گشته که ما سر کار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که  
 در راه رفته رانی و در سبب سکمان میرش را کشته و یا سوار دیگر را برایتان بمقتضای خواست که اگر سکمان

تا بوسیله تقدیر چنین میگردید که ایشان را از رفتن در راه دور محروم باشد که میسر نبود  
 راجع به کتاب بنده که قبل از جنگ مکرر در راه دور فرستاده بود که تا سرانجام نگرفتند و هرگز  
 با آنکریان نماند بعضی فوج را به روضه و شاکل سپاه آذنی و چندی از سر و داندان سوار یک فوج  
 خالصه در جنگ شده بودند و کسانیکه برگشته و نوشته کتاب بنده عمل نکردند از کل اکالیان  
 فوج خالصه از خود سربازان عبور تسلیم کرده با آنکریان جنگیدند و تباها شده و هرگاه نرسیدند  
 برای طلب تنخواه نزد رانی صاحب میرفتند و در جواب می گفت که من اکنون بجهاد و  
 رویه در ایمنی کس پیادگان را دادن نمیتوانم و شما که اظهار تپایی و پریشانی خود میکنید این  
 برای سرکشی و خود سربازی شاست چرا بیکم سرکار خود با سرکار آنکری می جنگ کردید و آنرا بخیر  
 آن دید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستها فاحش بعضی سبکان از فوج خالصه  
 بلافاصله کرافت شهر کرده بودند که آنکریان کوئل خود را فرستاده و پیغام صلح کرده اند و ما بپای  
 وادیم که صلح آنوقت خواهد شد که فیروز پور و لاله بیانه و انباله در عمل فوج خالصه و آید و کمال  
 در میان او شاهد فاعل باشد بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که آنکریان بعضی خالصه  
 پیغام داده اند که دریای ستیغ فیما بین او شاهد فاعل باشد مادر جویش گفتیم که بعد از جنگ  
 جواب پیغام شما خواستیم داد و القرض قبل از جنگ دو دوخت و در در داغ نشان چنانچه  
 بود که کسی را به سر خود نیکستند و در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هفتم  
 جنوری ششم عیسوی در مقام البیوال شده بود و کونیه بیست و یک  
 با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن کرده که از سابقین در مقابل افواج آنکری می بود  
 بیست و ششم جنوری سال مذکور این طرف دریای سلج عبور کردند و جمله آن فضاها را نیز سوار  
 با و از ده ضرب توپ که همراه داشتند شریک فوج خالصه که در مقابل فوج آنکری می بود شدند  
 فوج انگلیسی در آنوقت از نصف فوج غنیمت هم کم بود و قطعی و دو ضرب توپ با و داشت که  
 با وجود قلت سپاه در جنگ هم حریف را نبردست و او غالب گردید و شصت پنجاه و شش ضرب توپ

فوج  
 در مقابل  
 البیوال

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب زب که سگهان همراه خود گرفته کرختی بود و در میان آن سه ضربه  
 در روز یا بوقت عبور سگالت هر طرف عرق شد و در وقت که سجد و که بر آن طرف دریا  
 برده بودند کپانی از فوج انگریزی آن طرف دریا چنان رفقه بوقت شب از کمال جرات چنانکه  
 در جنگدان و پیاله آن بر دو ضرب پنهانی آهسته زده بیکار ساخت و با تحقیق معلوم کرد که  
 قبل از جنگ راجه لال سنگه با میت هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه پشت  
 آن ستاده بود و چون ناره قال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدین شک  
 شدن دست پا چنان نیدن نگام سپ را بر تافته مع سواران همراهی خود کسر بطرف لاهور  
 بشافت و در شامی راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بر آن آمد و رفت فوج سگهان بود  
 و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته و بعضی سواران بناد  
 خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر  
 گشته شکست زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سگهان فراری بار و عبور برکناره دریا  
 رسیده شانی از پل در انجا یافتند مضطرب شده اندیشیدند که اگر در اینجا توقف میکنیم از فوج  
 که شکست زنان در عقب می آید گشته میشودیم و اگر خود را در دریای اندازیم بسبب بسیاری آب  
 غرق میگرددیم با تجمه از آن گروه هر که بخوف غرق شدن برکناره دریا توقف کرد و از دست  
 فوج انگریزی گشته و هر که خود را در دریای انداخت لغمه بنگاه جمل کردید تا بر معر و دی  
 بقوت شاور می ازین ننگ بر ساحل نجات رسیده باشند و سوار لال سنگه که پل را گشته  
 رفته بود و غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سگهان خود سر متفلسی ندهد و باز در شکست  
 حریف مغلول و یاد در دریا غرق گردد و ازین معامه که لال سنگه نسبت به فوج خالصه که ثابت  
 شد که کسی از سواران و سواران که داخل فوج مذکور بود و از ایشان پل اصلی و خوشتر  
 زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می رسیده و بسبب همین تفاوت و خلاف فوج سگهان  
 با وجود کثرت و داشتن آلات حرب سامان جنگ خست نخواهد بود و در مقابل نیز میت



یافته مغلوب گشت و الا در جنگ کردن مجملهای متواتر نمودن بر قبیح انگریزی کوتاهی نمی کرد  
 و مردان را در جنگیدند و علاوه بر اتفاقی خون ناحیج بهار را چه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان و دیگر بسیار  
 بود و آواری اینها بقتضی عهد نموده ملا سبب و عمل خیر و نیرس و تاخت نمودند و اینها را  
 انکی گشته مسائل بر باد کرد و درین وقت این جنگها کسی از سرداران نامی الطیانی از بجای مال خود  
 ظلم سکمان بدشت چنانچه اینها سنگه که از سرداران جلیل القدر بهار را چه تخت سنگه بود و در میان  
 شیر سنگه و دهیان سنگه و غیره گشته شد و از لاهور بر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده  
 لیکن از شاست اعمال آنها در اینجا هم خوشدلی نه داشت زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفریح به  
 شرقیه احوال اقبال خود را در بنارس گشته بدارالاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیا میر گنج  
 و سرکار انگریزی بنا بر خرم و هوشتاری حکیم کونسل سردار مذکور با مردم بهاری و شهباز گور نظر شد  
 و تمامی احوال اسباب و که در بنارس کلکته بود و در سرکار انگریزی قرن کرد و در سبب ظاهر شد  
 سردار اینها سنگه آن بود که سبب ادیاس عمومی و هم فیهی سکمان لاهور در دارالاماره مذکور  
 و نادی بر پا کند و همچنین ملاک و اسوال سکمان که در مقام برود و دیگر بلاد و امصار اعمال  
 بود نیز بقرنی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنها اسوال اسباب غیره و اکتفا شد که در  
 و اند و سوم فزوری و دیگر صاحب نگه نیر از معبر و پرتا معبر به لوری برای بنده ساختن معابر  
 دریای ستلج که پایاب بودند و نامور شده تا سکمان در بنظر عموم کردن نتوانند و شست و ششم  
 جنوری جنرل سمیت با مسکر خود از کسب که بیانه دلشکر کند و شخصیت ملحق کرد و در زیر که  
 تا آن زمان فوج سکمان در مقابل لشکر مذکور بسیار بود و سوم فزوری و نیر چنانچه که استلار آن بود  
 از مقام دلی در لشکر لار و صاحب رسیده و بعد رسیدن نیر چنانچه بجز رسیدن چارلس و  
 در رهند و در مسکر لار و صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج  
 از حالت منتظره و دیگر باقی نمانده بود بلکه تلخ عبور و معبر هم قرار یافته بود و سکیر اعلان  
 آن نمی نمودند و سبب دوم فزوری ششمه ۱۸۷۹ عیسوی یک سکه تقصیر قتل که در سنه

ستر وین است که در آنجا که بود رفت و در باغ پادشاهی سکن صاحب موصوف و خل  
 شده سپاهی پیر را بضرر شمشیر قتل کرد و در محضره را بدو سه ضرب مجروح ساخته و در میان آنجا  
 داخل کرد و در هر گاه صاحب را در آنجا یافت بکشتن مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او  
 وقت شب در میدان خود را قتل کرد و در محبت و دووم جنوری لاله چلی لال از طرف فوج خالصه  
 لار و صاحب پیغام صلح برد و معذرت نهادند و او را جواب شد که ما سرکار خالصه سردار پیچ سنگه  
 و راجه لال سنگه که سر دفتر خالصه اند نمیدانیم که کیستند اگر و کجایی از طرف رانی صاحب یا از راجه  
 کلاب سنگه و یا دیوان دینا نایبی آمد ساحت کلام او میشد و به محبت و چهارم جنوری فوج  
 کثیر اگر نریزی رسیده داخل لشکر لار و صاحب شد و به محبت و ششم این راه راجه کلاب سنگه با دوازده  
 هزار فوج جنگی و به محبت هزار مردم کوهی بلوایی بر فاصله ده کرده از لاهور رسید و فرود شد  
 و روز دیگر بر ممبر کراول که بر سه کوهی از لاهور به محبت رسیده خبر و در خود بخود را نصیحت  
 عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر کرد و گویند  
 در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج اگر نریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه پانصد و هشتاد  
 و سه پسر مقتول و مفقود کردند و رانی صاحب با تقاضای تمام سرداران سنگه و سپاه راجه کلاب  
 را از یکدیگر و چون یکی اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بکلاب سنگه  
 نمود و گفته فرستادند که اکنون بدون شرکت شدن شما در جنگ از ما مقابله کردن با فوج اگر نریزی  
 و شوارست و بعضی بکمان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال بتاهی ملاکت فوج و از  
 دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و سباب برسد و نامزدن کوله نماد و  
 و کشته شدن جماعتی کثیر از کالیان سپاه خالصه افسران آن در سه جنگ غرق شدن هزاران  
 در آب سبک سنگه تن مل و دیگر سانسب شد اندر اظهار ساختند کلاب سنگه آنهمه حال استند و اظهار  
 تشقی ایشان کرد و کلمات تا صفت بر زبان آورد و گفت شما را بدو ظاهر بود که یکده و پانصد و شصت  
 ازین اقامت تا این فوج خالصه که سر خود سری برداشته باراده جنگ مقصد رفتن بطرف فرود

کرده بود و در چه قدر مخالفت نوشتیم که ز بهار بدون اجازت من قدم در آن طرف نخواهید برد  
 مگر افسوس که فوج خالصه اینهم را بهم مثل بلوای لاهور تصور ساخته سخن را شنیدند و آنچه در خاطر داشتند  
 اندر کردند و همچنین بار دوم و سوم برای فوج لطیف لدر بایند و آن طرف تبلیغ مخالفت بنشیند و از آنجا که  
 بهم گفته فرستادم و لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند و بعضی سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور  
 کوخیه آمدند و در آنجا بودند است سرکون شده و نیز این کلام کلاب بنکه را جوابی ندادند که چون کلاب  
 زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و کمان غاصد یعنی که لار و صاحب سپه سالار فوج انگریزی در جاپانی  
 لدر بایند جمع شده اند و از آنجا و انتزاع ملک پنجاب از سکبان سید از کلبا کی عبور دریای  
 تبلیغ نموده شروع بجنگ کردند و سبب هم در بهی بیاس قزویت فوج خالصه هم شرکت فرموده است  
 شد ما را هم با ضرر و مبالغه فوج مذکور بخپوری شرکت نشدن با او نشان در جنگ افتاد و هم که  
 معلوم است که از ابتدای ایست هماراجه خشیت بنکه بر فوج خالصه چنانست که بهر سبب متفق بودند  
 بلکه همیشه در هر جا و مقام نظرو احتیاج میشد که اکنون از آن مساعدت نجات سه بار علی لاهور  
 شکست برکت خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم در دست فوج حریت افتادند  
 اکنون نیز واریم و نه آلات حرب که باز مقابل با افواج انگریزی کنیم مگر باقیان در کمان فوج  
 خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صفت جنگ پایداری کرده یا با کمال مقتول و یا  
 شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا آنکه ناموس و آبروی خالصه جویر قرار اند و این امر درین  
 بنا و حربی ممکن نیست زیرا آنچه سابقین شد اکنون و شکستی شمار ضرورت تا در جنگ از سر نو  
 کرده شود تا یا آب رفته در جوباز آید و در غبی آبروی که درین کسب تبارد امر شجاعت کلبان است  
 شسته گردد و با فضل اتمه تلح حکم و فرمان شما بهستم سر موازان بجاور نخواهیم کرد زیرا که از آن اتفاق  
 و خود سری اکنون توبت بجان کار با سخوان سیده و شما شنیده باشید که از سر نو فوج خالصه  
 بنا اتفاق در جنگ عمومی چه قدر فوج پربا و کشته یعنی سردار بخیر بنکه و راجه لاد و اوجا لال  
 و سردار مرار یا و سردار راجن بنکه و غیره فسران انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه نیافته

این طرف تلج بجا نیاورده برشته آمد و با وجودیکه فوج خالصه انضبط در ایستادگی بود لشکر  
بریک سردار سابق الذکر خوف بیخون انگریزان متوجه شده جایجا متفرق شدند فوج خالصه  
در فوج خالصه باقیانده بود و بمجلس نشست ضرب توپ که در جنگ بجا برده بود در بجا توپ  
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود و پس آوردند و بعد جد و کد بسیار و در هر طرف  
در شکر بخور سنگ فراموش آمدند که گلوله و باروت نماند و رانی صاحب هم اکنون با مان  
جنگ نمیدهند و سیکویند آلات که سابق برده بود و در میان چه کار کردید که اکنون خبر مید  
الغرض باقیانندگان از فوج خالصه این طرف در ایستادگی و عمل خود داده و از دهن بجا  
انتظار آمدن و شریک شدن شاد دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هر کار با خبر آوردند  
که نائب گرو ساد هوسنگه که در جنگ بر خیم کاری مجروح شده بود و در دگر دگر کور از زمین  
و مضطرب شده بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از توان آمد و ظاهر کردند که فوج  
بر معبر توان جمع گشته است پس برای عبور فوج بسته اند و باشندگان منتهی توان  
از بهیج خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را که بسته رفته انگریزان کلاه و باروت  
ایشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاسیج کردند کلاب سنگه بعد از استماع این همه ماجرا  
کلام سابق را عاده کرد که من در میان صورت مخاری شایکتم که تمامی فوج خالصه  
فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و عرض کلاب سنگه ازین کلام آمد  
که بعد نویسانیدن مختار نامه از تمامی سبکبانان افسران خالصه در مجلس بیرون عیقه قصه نمود  
تا باز جنگ واقع نشود و دینت که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است که فوج  
پس در امر شوره بادیکر سرداران هم نمودند و بالا اتفاق راضی شدند و تجویز کردند  
فوج انگریزی بذریع کلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بیازاد و  
شد اکنون امیدوار است که فیما بین هر دو سرکار صلح واقع شود بنور این امر از قوه فعل نماید  
که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست در میان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سورا

چهارم در مقام سورا  
چهارم در مقام سورا  
چهارم در مقام سورا

در دهم فبروری سنه عیسوی فیامین سکهان افواج انگریزی  
 گویند فوج خالصه از سوار و سنان حرب فراهم کرده بود حالمانده آاده جنگه شد و در  
 نواب کور زجنرال سوار و گند خجیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف  
 دریای سنج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که بود چنانکه پیش و افتاده  
 که بزاننده شود زیرا که لار و صاحب گند خجیف را تحقیق معلوم شده بود که سواي این  
 فوج سکهان که باضلع انزوی در این نظری آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی  
 مقابل گردد اولی نیست که این فوج را بخله و یورش متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا  
 نماید پس سوار لار مذکور تا پنج دهم فبروری سال کنیز و ششصد و چهل و شش عیسوی که این  
 روز برآمد و حکم بفرج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعته جنگ  
 متواتر که گلوله توپهای ایشان بسیار در بر سر رفت و حالهای سکهان را که آنطرف بود متزلزل  
 ساخته و بجز و سگینه شدن سوار چال بفرج پاد و حکم شد که برپا حریف یورش کند چنانچه  
 پیش کور که و غیره از راه پل که بهانسانعت از غنمه های غنیم در دوسه جانب نصب کرده بود  
 برفت و از ناحیه در فوج سکهان در آمدند و داور و انگلی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب  
 اقامت در خود ندیده و بهر جهت بناد و جمع حساب ایشان هم شصت ضرب توپ که بهر جهت  
 در لشکر غنیم بود دست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لار و صاحب بذات خود شتر و اسب و  
 و افواج انگریزی بعد از زانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه جز و کلان بر قسم عبور دریا  
 نموده داخل در عمل لاهور کرده و لار و صاحب بهادر و مقام قصور این شهر را دادند  
 خلاصه شش هزار نواب کور زجنرال سوار و مر قومه چهار دهم فبروری  
 سنه عیسوی شرح آنکه افواج سرکار انگلی در بر یک مقابله و جنگ فوج سکهان  
 بهریت پی در پی داده از عمل خود با آنطرف دریای سنج بر کرده و او و زیاده از دوسه  
 صده سکهان را بجز سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردید

نقل شده از  
 دفتر حاکم  
 ۱۸۴۶

و در شهر تبار که بنا بر پنج نیر و دهم و سیم سال که هزار و شصت و هفت و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگها اجراء  
بود مندرج است که نواب کورنر جنرال بنا بر هشتاد و یک هکتار خاکست که نخلشیه در نزد هم بر  
انبار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزای بی حکان عهد شکن که موجب سایش کافه  
ست اینجه تذایر جنگ را بر روی کار آو رود و اکنون تا انتقام کامل از شکست سر عهد نامه  
فیما بین سرکار موصوف و سرکار لا بور در شصت و نه عیسوی افتاد یافته بود و سبب تاخت و یورش  
آوردن افواج لا بور بر ملک سرکار انگریز که بدان سبب یکی و توپین لبر کار معظم البی عامه کرد  
از سرکار لا بور که نیز فوج اگر نیزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار خواهد شد و نیز ناوان کل اجزاء  
این مهم از سرکار لا بور خواهد گرفت و نیز آچنان بند و بست در سرکار لا بور خواهد فرمود که با  
طاعت غدر و فریب در فوج لا بور نماند و ازین بند و بست در سرکار لا بور مقصود افزایش ملک  
انگریزی نیست چنانکه در شهر تبار سابق الذکر مفصل و مشروح است که قضا مقصود و خواست این است  
سید و پنج قبل از جنگها آن بود که در ریاست لا بور را با آچنان انتظام و بند و بست بظهور رسیده که  
افواج آجانبه زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مقصود و شاید این فعل نیست  
که ازین طرف یک تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لا بور ازین پیشتر عمل ناید بود و لیکن  
سرکار لا بور که یک دفعه بلاطو و یک وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی کرد و  
در مضیورت سرکار ممدوح بعمل آوردی تدبیر هکت جنگ و حمله آوردن بر ملک لا بور مجبور شد اکنون  
آنچه که حرج و نقصان بر ریاست لا بور خواهد افتاد محض سبب حرکات ناممور و اطوار نامنجان  
سرکار لا بور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش انجمن نیست که زیادتی و افزایش ملک  
سرکار انگریزی کرد و خاما بهجت کافی و مدارک مافات و برای اطمینان آئینه ضرر و رولانزم  
کردید اصلا عکس در میان دریای تلج و یاس و اغندج کوسستان واقع آن شامل مصنفات  
حکایت انگریزی کرد و با اینجه عهد شکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لا بور  
آمده تا هم منظور نواب کورنر جنرال بهادریست که کل ملک پنجاب را در قبضه و تصرف خود در آورده

بشرطیکه رئیس آنجا و سرکار انگلیس رجوع آورد و نیز کونا لایان سرکار انگلیس که و سوت جوع  
 آوردن همیشه تابع و مطیع بودند سرکار لاہور ریاست آنجا را بر یکی از اولاد مہاراجہ سیکہ  
 یکیشہ باشی کہ بانی سبانی این ریاست و متحد و مستر سرکار انگلیس بود بحال قرار دادند کہ  
 دلیل قانون تریخیل و بردباری لارڈ صاحب اغراض فرمودن نشان از جوامع و کساختی فوج الہ  
 تواند شد کہ باوجود فتح کامل غلبہ نام باظهار تخمین مرکوزات باطنی خود پروا نداشتند و بخیر خواہان  
 خاندان مہاراجہ رنجیت سنگہ سرکاشی علی الخصوص کسانیکہ شریک جنگ جہال مہارکار انگلیس بودند  
 خبر داده میشود کہ اکنون باتفاق نواب کور زرخیزان بہادر آنچنان بند و بست بطور آرزو کردہ روی  
 آن ریاست و اولاد مہاراجہ رنجیت سنگہ پنجمی قائم و برقرار باشد کہ فوج خود را محکوم تابع و رعایا راجہ  
 و اسرمان اہل اٹلن خوانند و اگر احیانا با زاین چنین جہد شکنی از طرف سرکار لاہور نسبت بہ سرکار  
 انگلیسی بوقیع خواهد آمد در صورت ایفای کل حقوق رجب طہمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد  
 فقط و بعد اجرای این شہنشاہ سرکار لاہور کل شرائط مندرجہ از اہل قبول و منظور کردہ و مستجاب  
 تشریف آوری لارڈ صاحب در ملک پنجاب ز تاریخ دہم فروردی تا ہفتم آن تمامی عساکر  
 انگریزی کہ در قریب جوار فیروز پور قیام داشت مع توپخانہ کلان نیز حین پنجاب شد و راجہ  
 کلاب سنگہ در مقام قصور آمدہ بتاریخ شانزدہم ماہ مذکور شہر ملازمت لارڈ صاحب بداد خان  
 شد و اسباب یکیش کہ بسیار آوردہ بود معاف کرد و بد موجب حکم والا راجہ مذکور  
 خدمت میجر لارنس صاحب مسترکاری صاحب مکر تر لارڈ صاحب ممدوح حاضر شد و از  
 از نیم شب در میان ہر دو صاحبان موصوف و راجہ کلاب سنگہ و دیوانہ ناناتہ و فقیر زالدین  
 گفت و شنود ماند و شرائط صلح میان فرار یافتند کہ در شہنشاہ مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک و آباد  
 کہ در میان تلج و بیاس قسمت و قصبہ سرکار انگریزی باشد و علاوہ برین کہ نیم کرد و رو بہ  
 نقد کہ درین چکما صرف شدہ است سرکار لاہور و سرکار انگریزی بدو و بملکہ آن چاہ کہ  
 رو بہ نقد بفلن یک کہ در رو بہ بطریق قسط بندی در میان است و سال و اساز و بکلی





در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارڈ صاحب بقدر اینکه در لشکر مهاراج را تعلیم  
خواهد شد ایشان را با عزت و احترام از لشکر در مجلسی سانبده دادند و حکم شد که گشتی لشکر انگریزی  
شهر لاهور رود و مردم رسد را که در لشکر می آید حفاظت کنند نقل اشتباه دیگر نواب  
کورنیز جنرل بهادر مصدق بهیر و بهم خبر و رمی سنه الهیه بمقام لاهور برای  
تشفی مردم شهر و غیره بر جمع سرداران و سوداگران و کوثری الان عایای از راسته  
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات با نواب کورنیز جنرال بهادر  
سکات افغانی و بناوت و گرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب  
مذکور را قبول کردند اکنون بهترین است که باز در میان هر دو سرکار و العبد و سی و اتحاد و بطور  
سابق جاری مانده و نواب صاحب موصوف بعد انجام و تمام شرائط مقرر در پیش طمعا و بجا  
کردن سپاه خالصه بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسانی رعایا و ظالمین ملک پنجا  
و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی میکنند  
پس باید که باشند کان ملک پنجا بی خوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که بهیچ وجه  
بمال ظلم و تاج نخواهند شد انتهای عبارت هشتم و در سبب و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی  
برای حفاظت محاذی در وازه پادشاه باغ و حضور ی باغ افتاد و باقی جوانب قلعه که بر  
سمت مجلسی مهاراجه دلیپ سنگه و اقربای شان سکونت میدارند از محاصره خالی است  
و اراده نواب صاحب معظم الهیه است که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بیان جرئت  
و بند و بست سرحدات ملک خود میکنند و زیاده ازین دشمن ضرر نیست و لارڈ صاحب بهادر  
از راه سربز بقدر دانی بخیل و دی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سبب ازاجای  
شکست اوده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بطاعتخواه یکسال بطریق انعام اودن حکم فرمود  
و علانیه تعریف شجاعت و لایرویی فرمانبردار ی فوج مذکور در مجمع حاکم از زبان سپاه خود  
ساختند و فرستادند و پیشکش که راجه کلاب سنگه برای جناب لارڈ صاحب

نواب صاحب  
نواب صاحب  
نواب صاحب  
نواب صاحب

آورد و بود و فصل اسامی سرداران که همراه او آمدند

تفصیل نذر و پیشگام

۱	۲	۳	۴
فقیر نورالدین	فقیر چراغ الدین	رو به لقا	بندوی لقا
۵	۶	۷	۸
فقیر تاج الدین	دو پان یثانان	بارچا ابریش	دوشاد کن بیاض
۹	۱۰	۱۱	۱۲
لاله انت رام	لاله رکی شین چند	کچو آبشیش	جامه وار شال
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
بارش صاحب	بیرای سنگه ملوا	کرست لقا	کچو طلا خالص
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
سردار سلطان محمد خان	لاله هر سران اس	سردار	ششدر لاتی
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
سپاهی کوسه	+	تفنگ	کمان
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
سپاه	سپاه	سپاه	سپاه

این  
تفصیل  
است

و در همین ایام سردار لاس برادر میر لاس که محشر است و کشته دلی بود بعبده کشید  
فیروز پور و ملک و آینه نایب استیج و بیاس امور است که نیند بعد از انقضاء صلح فیما بین  
راجه کلاب سنگه محب و لار و صاحب عرض کرد که اکنون فرج اگر نریزی زینجا کج کرده بدلت  
هندوستان برود و زیکه زیاده ازین آشتی آن درجا حذر و نیست رئیس و دیگر عله و فعله است  
امور تاج و فرمانبردار حکم حضور اند و در وقت قیام فرج مذکور در ملک موجب کرافی غلوه  
و حش و بر سر سبای لاس و است لار و صاحب فرمودند که نامها راجه و لاس سنگه یک نشسته  
منضم این شرط چهار گانه ذیل نگاشته و بران مهر خود کرده بخوابند و فرج اگر باز جایز نکند

بسیار شرط و اربعه ۲

شرط اول آنکه اگر مردم سنگه باز در ملک اگر نریزی فرج شرط دوم هر قدر نوپا که در جنگ فرج خالصه فرج و فرج  
و فرج و کت جایدی آن فرج و راجه صاحب بود باطل است فرج اگر نریزی غایب اند و اگر کجایی  
شرط سوم آنکه کل قبا که در لاس و سنگه بر فرج که فرج  
اگر کجایی طلب جایدی که کشته آید از زر و اسلحه و غنایم  
رو به پان و ان نقد با فعل و اصل خزانه کجایی

و چون در خزانه لاهور زربود لهند و در اودن نخواه بر طر فی سکه بان باغی دقنی برود و او سکه  
 بحساب و از ده روپیه در ماه که از رانی صاحب نبرد و ویر مقرر کنند بود و سکه پدید و رخصت  
 به موجب ماهه سابق ایشان میداد لهند کلاب سکه حکم شده چنان تجویز کرد که بر قد نخواه فوج  
 در وقت چهار رجه تحسین سکه میافت اکنون هم با نقد یا بدو و بنوشک در عهد چهار رجه سیر سکه لازم  
 شده بود و سر هم شش نیم روپیه بپردازد و کسی را که رجه سیر سکه خلعت رجه و سیار سکه  
 در عهد وزارت خود ملازم داشته بود و نخواه مقرر کرده آنوقت که چندان از اندیش و کفیل  
 موقوف نمایند کوشی طلالی و یکی با از سکه بان و پس گیرند باید دست که کشی شش از سکه کلان  
 از طلا و در خار و در حوض بیافد فوج را برای نیت داده بود و در شش شش از سکه بان  
 از قسم اشرفی طلا میباشند که طرف آن تصویر که امست خاد بود مثل و سپهر شاه سیاهی که  
 حال قوم نبود و آنرا تینا و هم برای نیت در رشته کشید و در کلوی از از مذکوره فوجی از رجه سیر  
 که بعد گشته شدن پدر خود وزیر چهار رجه لب سکه شده بود و نوکر داشته گشتی و یکی با داده بود  
 مردم سیر فوج او گشته داد و کرامی آقا کشی داد و اند العرض رجه کلاب سکه با مضایحه صلاح  
 داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای بچاه لکست و سپهر نقد در سر کار که نسبت این فوجی از رجه  
 لاهور موجود نیست باید که بعد ادای نخواه بر طر فی فوج خالصه زربودی بر آن نمایند که  
 بجا آوری شرائط را بعد بر او حسب لازمست گویند کلاب سکه برای ادای زربود چنان تجویز  
 کرد که نسبت دو لکست و سپهر از خزانه هند رو بقتله لکست و سپهر تحمیل صوبه لکست و سپهر  
 آمدنی ملک کشیز و برای سه لکست و سپهر باقی جواب نیت و ظروف طلالی و نفرنی داده شود و نقد  
 کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار طریش نو چانه نسبت چهار هزار پاد و و سکه  
 سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه یا زرباد و چون ادای بچاه  
 روپیه مذکور توقیف رود و ادای مذکور رجب علی از طرف لار و صاحب کلاب سکه رشته تقاسم  
 زربود و طلب بچهای لاهور و کلاب سکه در جواب گفت که جلد و سپهر مذکور تو بهار روانه

خدمت لارڈ صاحب بکنم و نیز منشی پیغام داد که نخواه بر طرفی کل فوج را بدیند تا نوبت بود  
 فساد در فوج نرسد و فوجیکه در برمانه افتاده است نخواه آزاها بخافرس تا ده موقوف ساز  
 کلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دوسه روز بمل می آرم و دهم بارج است  
 چهار جبهه دلیپ سنگه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب  
 باز دید چهار جبهه صاحب در شش برج شریف بروند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمل  
 فرمودند و چون رانیه صاحب بنا بر مصلحت برای چنر روز راجه کلاب سنگه را وزیر خود کرده بود  
 و بسبب در اندازی سرداران بفسد خصوصاً باغوامی راجه لال سنگه از پنج پین پین باقی بر خیز خوا  
 سرکار لاہور که و بطه حقوق صورت و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل نمی بود  
 لهذا بعد از مدتی شدن جمیع امور را بم حصول و بجمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده  
 باز راجه لال سنگه را وزیر چهار جبهه دلیپ سنگه که او بسبب صغرسن از نیک به اطلاع ذارد  
 اگر چه این چنین تلون مزاجی را نمی ناگوار خاطر ابا بآن سرکار انگریزی شده باشد که چوب  
 و قبه پانزدهم بعد نامه اول که سرکار انگریزی را در امور خاکی لاہور مداخلت نخواهد بود  
 درین مقدمه غماض فرموده طرح دادند و چون کلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات  
 هر دو سرکار بلا هیچک تصور بسبب معزول شدن از عهده علیله وزارت مایوس و افسرده حال  
 شد لارڈ صاحب از راه قدر دانی و بم مقتضای خیرخواهی و وفا شعار ای جبهه مذکور از اعطای  
 و علاقه سرکار لاہور خارج ساخته راجه ملک جمو کشمیر و غیره ملک کوستینا ساخته نیز قرار  
 که برای چندی تا حصول طمینان کلی از طرف سکبان باغی برای حفاظت چهار جبهه صاحب  
 خاص شهر لاہور بقدر دود هزار فوج انگریزی بجهت آن دو پلش کوره و باقی تر کسواران پیش  
 پسند و مستشار لاہور بایز و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دو آبه  
 در و جاجا و قی کنپ انگریزی مقرر کرد و یکی در مقام جالندهر دوم در فرید پور و کونوا  
 مع بعض کوه که در و فوج آن در قبه سرکار انگریزی در آمده و ششم ماه مذکور راجه لال سنگه

از رزقیت بسیار کمالی که برای سرداران ملک و دایه و دیگر عیالات که در عمل انگریزی درآمد دارند  
 پس صاحب موصوفت این ارباب سردارانیکه که سسند معانی چهارچوب رعیت سکندر و خود میدارند  
 چاکیرهای ایشان بدست و معاف خواهد شد و کسانیکه سسند چهارچوب مذکور نمیدارند چاکیر آنها بصیقل  
 انگریزی خواهد درآمد و نیز رزقیت گفت که مال املاک جمع سرداران سبکبان که در وقت جنگ در میان  
 ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بکلی مسترد کرده شد که ملک مال حمید را در شمال سسند که تاجدار  
 رسیدن سپه با بغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار بخورسنگ سسند چاکیر خود  
 بلا حلقه صاحب رزقیت در آورد صاحب موصوفت جواب داد چونکه شما از بطن کینه پستید اینها  
 در چاکیر آنها سسند همیشه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را بدست  
 چاودلی لیدر هیانه و غارت کردن آن نموده اید بخورسنگ گفت حاشا که من چاودلی آخارا  
 داده باشم و نه سبب صاحبان غارت کردم راجه لاؤ و ابوقت که بخورسنگ چاودلی آخارا  
 صاحب این ارباب راجه لاؤ و در حقیقت بی ایمان بود البتة او ترکب این شیخ شده باشد و قضا  
 شرک می کرد کار او بودید و کلیل قوی بر شرک بود شما با او نیست که برگاه من در میان بام  
 خطی شما بدین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مال کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر  
 موجب مذاست شما نکرد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید بر چه با و اباد  
 من بقیصا بمقوی در راجه لاؤ و اخایم کرد و بخورسنگ از رسیدن خط صاحبان کار کرد و کلیل  
 سردار مال سسند که الوالیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود شما رسانید ام بخورسنگ باز  
 انکار کرده و کلیل که مسلمان بود بقسم خوردن فرآن باعث شد صاحب رزقیت گفت چنانچه  
 بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است بخورسنگ از حضور صاحب رزقیت در شام نام  
 شده نزدانی صاحب قه عرض کرد که سبب قتل من در جنگ صاحب رزقیت از من بسیار  
 ناخوش است بدون سبی هر کار قصود مرا سات و چاکیر من که گشت نخواهند کرد و روز دیگر  
 کند تخفیف مع میرزا رزقیت در شهر رفته کلبه یکان راجه و سبکبان سسند که وزیر سبکبان را که

که در کتب کجایان گشته شده بود طلبیده نامی اسباب راجه مذکور را بر اجه کلاب سنگه برادر حقیقی راجه  
 متوفا حواله فرمود و بعد راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاہور برای عمل کفایت داده و آن  
 فوج انگریز را در ملک و قلع و آبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند و گویند تا سبیل که از قوم  
 افغان در قلعه کوت کاگز ابه عمل داده علم بغاوت و تفر و برافراشت فوج انگریزی را در هر جا  
 طرف قلعه را محاصره کرده و بکلوهای سپاه کلابان کار بر قلعه گلیان سنگ کرد و سنگهای کلابان در  
 قلعه را پراکنند و تا سه روز از تشبازی و گلوله اندازی و قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه تاب  
 مذکور مع براسیان پناه خواسته و سلاح بناده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان را سبزی نامی  
 قید کردند اکنون در بیج قلعات و آبه مذکور و کویستانی عمل سرکار انگریست و در نیم اچ لاہور  
 در لاہور در بار عام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل مجاز حضور بود و داد  
 و بعد این در بار راجه کلاب سنگه برای فتن بطرف ملک جوئیاری کرد و افواج انگریزی را  
 باز و بهم و دو آرم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مبار راجه و لیسپ سنگه برای ملاقات در خدمت  
 لار و صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن ملک سلامی استقبال  
 معاودت مکان خود نمود و بموجب بند گذرانیده راجه لعل سنگه سرداران در بار لاہور با فتن ظلم  
 فخره از سپیگاه لار و صاحب معزز و سرافراز کرد و دیدند گویند بوقت خدمت مبار راجه و لیسپ سنگه  
 لار و صاحب ببار در در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند ستر کاری صاحب حبه آریا با و انانید  
 برین معنون بیان کردند که چون کجایان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله  
 کرد و جنگید که اخته سبزی خود در سید اکفون فیس لاہور را با یکدیگر ایجا آوری امور کیه و حبس  
 و سرگیری ملک را با ست شان تصور ست سحر و کوشش نماید و انچنان کاری کند که در سر و کار  
 سر رشته اتحاد و دقان ثابت و برقرار ماند قبل از آنکه لار و صاحب لاہور در خدمت فرمود  
 متوجه شکر شوند انکاران سحر کار لاہور از طرف مبار راجه و لیسپ سنگه بوجه صلح و صاحب زنده  
 انچا حضور لار و صاحب برای قیامتی بعضی فوج انگریزی در شهر لاہور در خدمت نمودند



عند الامتياز سبب ماندن فوج در انجا عرض کرد که مهابراج صاحب هم تاهی الکهاران لاهور  
 از شرف و فساد و سبکمان باغی مطمئن نیستند بل احوال است که بعد کوچ کرده و رفتن کل فوج انگریزی  
 جمعی از ان فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقامات  
 شرف و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهراً کرده افتاده اند و فرایم شده مثل سابق ضرری ندارد  
 و فوج آلمانی که در نجاست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سبکمان کنند و چونکه فوج خلاصه حکم  
 انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک هم شهر لاهور از فوج خالی است آنحضرت  
 ماندن فوج انگریزی در خیابان جماعت با خیانت اجرات میگویند شرف و فساد کردن درین کار نخواهد  
 سرگاه جناب لار و صاحب بدین تیر به اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این در نجاست  
 هم پذیرا سازد موجب مزید جنایت و الطاف خواهد شد و بعد از ان که مهابراج صاحب نظم و  
 نسق سرکار خود و بدین فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی از ملک علاقه  
 سرکار لاهور رجاست فرمایند اگر چه لار و صاحب اگر که منظور بود که فوج انگریزی از آنجا  
 تا کل اختیار در ملک پنجاب مهابراج و لیس بنگه باشد مگر بایس خاطر و همراه ایشان این درخواست  
 شرف و فساد بطریق خفیه که در عهد نامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون بقول  
 اول و دوم را که دارد و بود و اند برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام میباید در فارسی  
 ترجمه نموده و رج کردم تا بلاخطه این عهد نامه را کل حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از  
 فیما بین بر و سرکار از طرف اهل لیا این سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم کرد و اول عهد  
 اول که فیما بین سرکار انگریزی سرکار لاهور و بنای منظم صاحب که کشیده  
 مشتمل بر شانزده فقره چون سبب عهد شکنی سبکمان که با فوج سرکار انگریزی میباید  
 بنکند و بدین سرکار که سرکاری خود از عهد سابق که فیما بین سرکار مهابراج و بنای منظم که سرکار  
 در حال گیرا و بسته شده و نه عیسوی منعقد شده بود و نقض کرد و دید اکنون ضرورت شد که عهد  
 در میان بر و سرکار و موقوف منعقد کرد و تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد و سبکمان این عهد نامه سرکار

عهد نامه  
 اول و دوم  
 منظم صاحب

در سرکار لاهور واقع شود چنانچه بویطه انکاران معتبر بر دوسر کار این عهدنامه تیار مرتب  
 شد از طرف سرکار انگریزی ایست کار صاحب سکرتر گورنمنت هند و سنان بیچ لارنس  
 صاحب هندستان و نائب گورنر جنرال هند و از طرف سرکار لاهور بهانی رام سنگه و سردار  
 چتر سنگه اثناری و اله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیچ سنگه و دیوان فیانان  
 فقیه نورالدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند و فیصله مشروطیت شاهانه  
 مندرج در عهدنامه اول مشروط اول در میان چهار ارباب سنگه رئیس لاهور و سرکار  
 انگریزی همیشه دوستی اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ خواهد شد مشروط دوم هم چهار ارباب  
 ملک دو آب را که در میان تلج و بیاس و قسمت سیرکار انگریزی دادند آئینه گسی درازان  
 ایشان در آن دعوی نخواهد کرد مشروط سوم نامی قلعه با را که در میان این دو آب و قندهار  
 انگریزی تفویض کنند مشروط چهارم آنکه چهار ارباب یک نیم کرو و دیو به عوض اجراجات  
 مهم که سبب جنگی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود و دادن قبول کردند چنانچه بخواهد  
 آنکه و سپه نقد سر دست خواهند داد و عوض بگیرد و روپی که باطل دادن نمیتواند نامی ملک  
 گوبستان حقوکیه در میان دودنده و بیاس اقتضای ملک کشمیر و هزاره برای دوام  
 سیرکار گسی و ادم مشروط پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه بخواهد ملک و سپه بکشد یک نیم کرو  
 روپی مذکور بزدی نقد خواهند داد مشروط ششم آنکه چهار ارباب صاحب اقرار میکنند که تمام  
 فوج سرکش لازم خود را بخواهد بر طرفی داده یکفک موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موفی  
 چهار ارباب رنجیت سنگه صاحب نخواهد خواهند یافت مشروط هفتم سرکار لاهور فقط بیست و پنج  
 پلشن پیاده فی پلشن بیست و سی و دو و از ده هزار سوار تو که خواهند داشت و سوای  
 ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگذارد و اگر عند ضرورت قدری زاد از مقدار  
 مذکور فوجی را با اجازت سرکار بخواهد بفرستد که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند  
 مشروط هشتم می شش ضرب توپ که در جنگ افتاده بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

در سرکار  
 لاهور  
 بهانی  
 رام  
 سنگه

سردار  
 چتر  
 سنگه

اله  
 و  
 سردار  
 رنجور  
 سنگه

راجه  
 لال  
 سنگه

دیوان  
 فیانان

فقیه  
 نورالدین

برای  
 انعقاد  
 عهد  
 جدید

مقرر  
 و  
 معین  
 شدند

فیصله  
 مشروطیت  
 شاهانه

مندرج  
 در  
 عهدنامه  
 اول

نامه اند باید که آن همه توب را حواله سرکار موصوف نمایند شرط پنجم آنکه جمیع وجوآت  
 محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد متهن کو شود و از آنجا تا بلوچستان کل ثلثی سیرکار  
 انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سیرکار لاهور خواهد داشت  
 و برای آمد و رفت تجار و سافرن مالغت نخواهد شد شرط و ششم آنکه اگر سرکار  
 انگریزی برای حفاظت مرحدات ملک فوج خود را بجایانی بردن خواهد داشت بار لاهور رسانید  
 سامان رسد و کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت که خرج آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و  
 از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذیب باشند کان آنجا ملحوظ سیرکار انگریزی خواهد  
 شد شرط یازدهم در بار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امیکا و غیره باشند کان ملک و  
 بدون اجازت سرکار انگریزی لازم نخواهند داشت شرط دوازدهم راجه کلا بکنه  
 رایست آن ملک که از وقت مہاراجه که یک سنکه نزد اوست و هم به نسبت آن ملک که  
 بعد نوشته شدن این عهد نامه سرکار انگریزی او را بوجن خیرخواهی هر دو سرکار در  
 خصوص مصاحف کنائین خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بدانند و یک عهد نامه  
 در میان راجه کلا بکنه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در کدام  
 امر فیما بین والی لاهور و راجه کلا بکنه تنازع واقع شود باید که طر حین رجوع سیرکار  
 انگریزی کنند و انچه االیان این سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور کردن  
 خواهد شد بشرط چهارم و پنجم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت  
 سرکار انگریزی تبدل نخواهند شد شرط شانزدهم آنکه در امور ملکی خانگی  
 در بار لاهور سرکار انگریزی را انداخت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر مہاراجه  
 صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد ثواب کورز جنرل بہادر از راه  
 خیرخواهی و بہوا خواستہ شان دست انداز خواهند شد  
 و بتاریخ نیست و چهارم مانع نہ حال لارڈ صاحب بہادر در کتب لدیانیہ تشریف فرما باشند

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

انتزاع و نامشده در بار عام کردند و بعد ملاحظه جهاد فی جدید مقام جالند بر طرف کوشید  
نهضت فرمودند نقل عهدنامه دوم سر قوس مست و چهارم حاج سید احمد  
فیما بین سرکار انگریزی رئیس لاهور ششماه شش و فقه چون بار لاهور

درخواست و آتش فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب  
حراست امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از خواب کور و نرسیدن بیدار نمود  
نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و در بناب این عهدنامه ششماه شش  
دفتر تحریر و آید نقل این عهدنامه که در اردو بود و نیز در فارسی ترجمه نموده در بناب شد

### تفصیل وقعات بنگال که در عهدنامه و میمند

و فقه اول لار و صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور بناب  
خواهند داشت امور خواهند نمود و بعد ماه دهمبرشته عیسوی که درین زمان  
فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستن فوج خود خواهند کرد و فقه  
و دوم چون مهاراجه دلب سنگه بر حسب خوشی خود درخواست نصب فوج انگریز  
در شهر لاهور کرده بود لهذا از اجابت جهاد فی فوج و تیار میکانات برای ان  
زمانه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرجی که از نگهداشتن فوج  
مذکور در سرکار انگریزی میمند مهاراجه صاحب آزاد امداد نام خواهند داد و فقه  
سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر و بشته اطلاع بگویند انگریز  
میگردد باشند و فقه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را  
نوکر دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهند  
و فقه پنجم حقوق جاگیر داران که از خاندان مهاراجه بنیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه  
تعلق میدارند در سرکار انگریزی موقوف خواهند شد و جاگیرهای کسانی که در ملک و آیه موقوفه  
خواهد بود تا حین حیات و معاف خواهند و فقه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصل

و فقه

و فقه

و فقه

و فقه

و فقه

و فقه

و فقه

که در ملک موقوفه خواهد نمود باید که کار گزاران مہاراجہ صاحب در آن اعانت  
 در کنند و قعہ ہشتم سرکار لاہور را بر قدر سہ باب از قلعہ نای موقوفہ  
 سوای ضربہای توپ در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعضی از آن  
 اسباب مطلوب خواهد بود و گرفتہ قیمت آن در سرکار لاہور خواهد رسید اگر سرکار لاہور  
 فروخت آن سہا بجای نگیرد ہشتہ باشد بفروشد مانعت آن نخواہد شد بلکہ سرکار انگریزی  
 درین امر مددشان خواہد نمود و قعہ ہشتم از جانب ہر دو سرکار میں  
 و کشتہ مقرر کردہ شوند تا فریقین جدا و ملک موقوفہ را معین کردہ و مندرج  
 عہد نامہ فیما بین سرکار انگریزی و راجہ کلاب سنگہ مندرج  
 برودہ شرط مرقومہ دوازدهم ماہ چہشتم عبتا بخ و دوازده  
 ماہ سنہ مذکور بنواب کور زجنرل بہادر از لاہور بطرف امرت سر قشربہ فرما  
 شدند و در انجا رسیدہ کلاب سنگہ را خطاب مہاراجکی دادہ رئیس ملک جو غورہ  
 بالا سقتلال ساختند و ہما نجا این عہد نامہ مقمن بدہ شرط فیما بین سرکار انگریزی  
 و مہاراجہ کلاب سنگہ مرتب کردہ و شرط اول سرکار مدوح مہاراجہ کلاب  
 و اولاد او را کہ ذکر باشد تسللا بعد شل تمام ملک کوبستانی کہ جانب مغرب او می  
 و طرف شرق رود سندہ و قیمت تقوین کردہ و این ملک یک حصہ است  
 ملک کہ مہاراجہ دایپ سنگہ در سرکار انگریزی تقوین نمودہ اند شرط دوم در حد  
 این ملک امین و کشتہ برای تعیین حدود آن از طرف مہاراجہ کلاب سنگہ و سرکار انگریزی  
 مقرر شود شرط سوم آنکہ ہر صحن این ملک مہاراجہ کلاب سنگہ بفتاد و پنج ملک  
 روپیہ نانک شاهی در سرکار انگریزی و اون متحول کردہ و بخایہ آن بہت و پنج  
 ملک روپیہ قبل از ماہ اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواہند کرد فقط  
 شرط چہارم آنکہ ہر ملک مہاراجہ کلاب سنگہ برین اطلاع سرکار انگریزی بخا ہند

و قعہ

و قعہ

تقریر

و قعہ

و قعہ

و قعہ

و قعہ

و قعہ

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع در میان دو بار لاهور و مهاراجه  
 کلاب سنگه واقع شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سر کار انگریزی  
 برپا نماید و درین صورت هر چه صاحبان انگریز بخواهند مهاراجه مذکور را قبول و  
 منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه کلاب سنگه و اولاد او از  
 می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله که ام دشمن در ملک او شده بکدام  
 سمت بروند و ایان مع فوج خود معین و مددکار فوج مذکور خواهند شد شرط  
 هفتم آنکه مهاراجه کلاب سنگه اقرار می کنند که کدام انگریز و یا باشند ملک  
 او را بکوه و غیره باشند کان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی لازم نخواهد شد  
 شرط هشتم آنکه مهاراجه کلاب سنگه اقرار می کنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم  
 بند رجه عمده اول که فیما بین سرکار انگریزی و دو بار لاهور شده است  
 منظور خواهد شد و هشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه حمله  
 حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد و شرط دهم آنکه مهاراجه کلاب  
 برای نظم و نگه داشتن سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک سب  
 و آرد و ده میش که از سوی آن شال می بافند و سه زوج و دو شاله تیره سرکار موصوف  
 خواهند کرد و فقط و سبب دن قیام فوج انگریزی در لاهور شایر برای عریض جبهت آمد و رفت  
 کرد و آن سواران صاحبان فوج و توپخانه نیازمند راجال سنگه و زیر این اطفال خود را  
 بمسکن مهاراجه ایست که کیسه بچا طفل را موقوف کرده و یک اخبار نویسنده و یک مقام دیوان  
 مهاراجه کلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شایر و زنی آنجا بصفه رانی صاحب نوشته باشد  
 و بهای سنگه سپر را که شش و دگر و کالت و کالت مقرر گشته است و چهارم لای  
 ضایع مالیه آنکه جا که هر سنگه کالیواله که در بنک اخیر گشته شد در سر کار انگریزی ضبط کرد  
 و در راجه لال سنگه در هر پیش یک شش و احوال و هشت و دگر شایر که در لشکر ساریو و در بنک

ساخت و دیوان احمد و سایر پشاد مس دو کمین سپاهی برای این دو سبست سرحدات گشت  
 و جان لانس برادر میر لانس اجنت که در دو آب کشته شده اند چهار حجر را معرفت صاحب  
 محشر شاه علی علیه السلام و در سبست و چهار ماه مذکور لار و صاحب در لدر سیاه تشریف  
 و بار عام نمودند بکمان ذی عزت و جمیع راههای آن نواح را ملازم خود مشرف یافتند  
 و نسبت راجه پشاد را شاد و شد که ایا لایان سیر کاراگریزی از خد شکر آری و رسید سر  
 شایسار راضی و خوشنود و سبست و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در شکر اگریزی  
 پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سپرده شده باشد و قدری ملک نیم بجای دی حسن شد  
 راجه مذکور عطا شد و حضار در بار عرض کرد که راجه لار و که با فوج سکمان ترکیب شده  
 با افواج اگریزی میجنگد در حق خود بسیار بد کرد و آخر بیزای اعمال خود رسید و راجه  
 که در جنگ ترکیب سکمان بود در بار آمدن نیافت و رئیس فرید کور ش را بیز رعایت  
 خطاب را جکی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجای دی حسن خداتیکه از  
 ایشان در نیم سبست سیر کاراگریزی تعلیم بود و بیا فوج خلعت و خطاب معز و ممتاز شد  
 در بیان رفتن و دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکمان که در جنگ  
 بدست افواج اگریزی در آمده بودند و در سبست کلکته بموجب حکم لار و صاحب  
 بیاد و دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که بمحل آن دو صد و سبست ضرب را بیاد و آن فوج  
 اگریزی از سکمان در جنگ انزع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد و اخل شدن  
 فوج اگریزی در لار و عند لطلب چهار راجه و سیپ سکه دادند با تمام لغت گور زنگنه  
 از راه خشکی روانه کلکته شدند در شانای راه بهر شهر شری از دلی و اگر و آله آباد و کانور  
 و غیره که میر رسیدند آنهمه توپها را در میدان و پنج تیر تیر صف صفت هتا و میکردند  
 و سیر کا جمیع صاحبان اگریزی و مردم آن شهر و صنیع و لشکر برای تماشای آن توپها و  
 میشدند یکی از صاحبان اگریزی با و از لار و سکنت که دو صد و سبست ضرب توپ را بر توپها

ازین توپیا فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدگی و فیروزپور و الہوال و سوہوان در  
 مدت شصت روز از سیکان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاہور بعد از صلح باقی  
 کسی را از دین و نزدیک فتن این توپیا بوقت تماشا کردن منع نمیکند و ملک بخوبی ملاحظہ  
 میکنند و اکثر مردم کہنہ ہر توپ را میخوانند و نقل آن میکردند و ہمین طریق و وضع این  
 توپیا را بکلمتہ بردند و از انجا بار کرده در لندن خواهند برد و عرض از نمایش و تشہیر این توپیا  
 شہر شہر از لاہور تا کلکتہ ملک تالیدن دین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس کہ از کلمتہ  
 مردم بازاری و اہل حرفہ مثل کاربان کہ از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال انہم صلا  
 اکاہ و مطلع بودند غلبہ سیکان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند مثلاً ہرہ این توپیا و  
 دریافت کردن مضامین کند ما کہ ہر یک نام مہاراجہ رنجیت سنگہ و کہ کرسنگہ و سرکار خالصہ  
 غیرہ و مال تباری در نظام و ترکندہ است دریافت کنند کہ سر اسر غلبہ و نصرت فوج انگریزی ہرست  
 و مغلوبی سیکان درین جنگ باشد و انچہ در عوام بر عکس آن شہرت یافتہ بود سر اسر دروغ و  
 بی اصل است و در فرستادن توپیا سی مذکورہ از مہین کردن اقبال و الوت زکاوان کاروان  
 و خلاصیان و غیرہ غلہ و فتلہ و سپاہ انگریزی و از مہرہ بودن صاحبان انگریزی و صاحبان  
 ہزار بار و پیمہ سرکار کسی بصرف درآمد گویند اگرچہ در ابتدا از مہین شدن فوج انگریزی  
 در لاہور بسیار امن و امان بلاہور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران مالکداران ہر وقت  
 حال ضعف سرکار لاہور در مصالح و اطراف آن ہر شور و شین داشتہ بودند باری افضل  
 بحسن تدبیر و تدبیر شدن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد و در مصالح  
 و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مہاراجہ دلیپ سنگہ و مہاراجہ کلابنگہ  
 در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از انہا آیندہ ترو و کشتہ خواهد کرد از دست  
 فوج انگریزی سزای اعدام خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پیر شیخ غلام محی الدین  
 عامل سابق معزول کشمیر نائب مہاراجہ کلاب سنگہ را بعد از صلح و نوشتمہ شدن عہدنامہا



سبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی با و نوشته بود عمل فراد و با و می بکنید و تا چند هفته  
 بهنگامه قتال جدال با مردم راجه مذکور کرم داشت و از طرفین جدا مردم کشته و زخمی  
 کردید و میجر لاریس صاحب اجنت بدرافت حال این شرف و فساد بکشت سیرفته بعد از  
 نامه جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود و لاهور آورد فرسخ مذکور بوقت و کجا  
 ظاهر کرد که من موجب نوشته وزیر در بار لاهور نشانها راجه کلاب سنگه را عمل فراد و می  
 و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بلا حظه صاحب اجنت در آور و چنانچه بعد از ثبات حال  
 وقتیه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صد نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت عزل  
 و از شهر لاهور خارج کردید و با فعل او در اگره است کاهی در ریاست لا بود و خل نخواهد رفت  
 و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل را برای مهاراجه کلاب سنگه  
 تجویز کرده بود مذکور که از مجلس نشینند و آل اندیش است تا قبول کرد و بخود اندیش که اکنون  
 من بجای سرکار انگریزی در ملک بود که شمشیر غیره مالک کوهستانی حکم بالا استقلال بخند  
 رئیس لاهور ستم را اینقدر ملک حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و هوس ندارم راجه فخر  
 که در تبعیت فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر و سرکار و محسود و امکاران  
 ریاست لاهور باشم و چون امانت سرکار انگریزی سوای مهاراجه کلاب سنگه در ریاست لاهور  
 سرداری دیگر را که دانستند و صاحب تدبیر با و یاست باشند و بی نقصانیت بدون عداوت  
 دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام دهد خصوصاً درین ایام که رئیس آنجا صغیر  
 نا بالغ است نیافتد جناب لار و صاحب میجر لاریس اجنت لاهور نام رسیدن مهاراجه سنگه  
 بعد بلوغ بر منصب زارت آنجا سر فرما مور فرمود و ذکر این امر و اقمی است یقین که اکنون  
 جمیع امور ریاست لاهور بی شرف و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و ثقل و تصرف و بی نظمی  
 هم در آن سرکار نشود و واحدی از سرداران و فسران فوج لاهور سرشورش و فساد  
 نخواهند برد و استیلا که تمیزی همیشه در شرب و قیاس و تمیز که تو بهای می گمان

تو پهای سکه آن که از لاهور بگلکته رفته اند و از نظم آهنی بر هر یک توپ کند  
و شش توپ از آن خرد بسیار خوب صورت و بر تختهای بر یک قسم کلکاری کل  
وزن یک توپ نقوش بصفت کاری عجیب نقوش بود و از آنجمله یک توپ خاص مباح  
دست که بالکل از نقره خالص بود کتبه توپ اول اکال بهای نظم قوی طالع  
شاه نجیب سنگ همه ملک را زیر کرده چو شک کبر سنگ شهنشاه عالی مکان که داکا  
کوران بود و در آن فتح جنگ شد و زمانی تیار که حبد صمد بود و بشناود چا  
جمعدار این توپ شد رای سنگ که در حلقه شایست او بید رنگ بموجب صلاح لاهور  
چینکه یار غلام بی گفت تاریخ وار دستگیر و تاراکیر تاریخ پنجم ماه که سبت ۱۸۸۳  
و سواى این عبارت چیری در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم حوادر باجان  
و دل بی داغ کهن دارم حذر کن ای رخیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای  
توپ زنواب نامدار در راستی و پرستی خود یکانه اثر در دمی و شیر شاد و جی کج  
کاری و مهره و در صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفت جنگ سنگ  
النوی شش کوه شکن بوزن یکصد و ده من کوله بقدر و دهن باوشت نصف از کوله  
وزن کتبه توپ سوم توپ سی بان بدون بابت شتا بولی طول بی ال الله و  
۱۳۸۴ دی و بعض عبارت در شاستر بود کتبه توپ چهارم سبزی اکال بهای  
نظم هست این توپ مصری رام با نقش کتبه و نصرت نام ضرب آتش فشانی  
و برن کشار صبح اعداد و داد چون شام ۱۸۹۲ کتبه توپ پنجم بفضل اکال  
سهای از حکم پادشاه نجیب سنگ بهادر علیه اقبال توپ جنگ بلی با شام جواب برل کارخانه  
صوبه سنگ ساخت دار السلطنه لاهور سبت ۱۸۹۸ درخت سرو درخت سنگ کتبه توپ  
ششم بفضل سبزی اکال پور که جی از حکم نجیب سنگ پادشاه بهادر علیه اقبال زین سنگ  
کارخانه دار السلطنه لاهور با شام جواب برل سبت ۱۸۹۲ عمل سپران به سنگ کتبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه بخت سنگه بهادر دام مکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب  
 ادب راج در ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۹۳ سال اجماع کبراجیت با تمام  
 صاحب رطوف طرقت فلاطون خلعت موشو شوالیر جنرل کورث صاحب بهادر بخت سنگه  
 کتبه توپ ششم بهین توپ چیری در شاه شتری نوشته است کتبه توپ  
 بهم فضل اکال از حکم پادشا بخت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان با تمام جواهر  
 کارخانه صوبه مکه و سلطنته لاهور شش درخت سردایچ سنگه کتبه توپ  
 و بهم فضل اکال از حکم پادشا بخت سنگه بهادر بلند اقبال توپ بان با تمام جواهر کارخانه  
 صوبه مکه و سلطنته لاهور شش درخت سردایچ سنگه کتبه توپ یا زده  
 بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه بخت سنگه بهادر دام مکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب  
 ادب راج در ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۹۳ سال اجماع کبراجیت با تمام صاحب  
 ارطوف طرقت فلاطون خلعت موشو شوالیر جنرل کورث صاحب بهادر بخت سنگه کتبه توپ  
 و واکر بهم بموجب حکم حضور فیض کورنگه صاحب راج خالصه پادشا بخت سنگه جیو  
 دام اقبال با تمام سیان کا در پیش قلمه مبارک لاهور توپ دیوان الله مونی رام و رام مال  
 نیاید شش اسم توپ شش جنگل محمدیات کتبه توپ سیر و بهم بقتل سری اکال  
 پور که جی مهاراجه بخت سنگه بهادر دام مکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب راج در ۱۸۹۳  
 از راجه کبراجیت فلان الضرب موسوم لیلان حسب الامر شرف اقدس علی حضور انور  
 در ۱۸۹۳ با تمام صاحب رطوف طرقت فلاطون شان شیر شوالیر جنرل کورث صاحب بهادر  
 در عید کا بحسب خدمت فضل علی کیدان شاگرد صاحب مدوح بهادر بخت سنگه کتبه  
 توپ چهار و بهم فضل سری اکال پور که جی مهاراجه بخت سنگه بهادر دام مکه و سلطنته  
 سری مهاراجه صاحب ادب راج در ۱۸۹۳ از راجه کبراجیت فلان الضرب موسوم مجنون  
 حسب الامر شرف اقدس علی حضور انور در ۱۸۹۳ با تمام صاحب رطوف طرقت فلاطون

سختی

سختی

سختی

سختی

سختی

سختی

سختی

فداطون خان شیرشوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر در عید کا بحسن خدمت قتل علی علیہ السلام  
 شاکر و صاحب مدوح بخیمہ شد لقبہ توپ پانزدہم ارب ہمای دہسکہ  
 رانوب سکہ کل تیار شد نسبت کتبہ توپ شانزدہم نظم است این توپ در کال  
 و ان از دم خود شرابرق فشان یکا آواز خود کند تا گاہ آنجک دشمن چود و دین  
 سیاه پنی قلعہ سخت چو جنگ زمین سب نام کشت متحرک در عید پادشاہ بہت سکہ  
 بہادر توپ سردار جلال سکہ ثنائیہ باہتمام عشق و لیاقت علی علیہ السلام توپ ساز در سال  
 و شمسند و شتا و بہت اتمام یافت کتبہ توپ ہفدہم بفضل سری کال پور کہ جی اورنگ  
 پادشاہ بہادر لیاقت توپ شیکوئی کارخانہ دار السلطنہ لاہور باہتمام و اہمیت علی علیہ السلام  
 سکہ سکہ کتبہ توپ ہجدهم ضرب رام بان بفضل سری کال جی بہادر پادشاہ  
 بہتر زمان کرن دوران مہاراجہ اوجہ راجہ راجہ سکہ بہادر خلد اند کہ تقریباً بارگاہ سلطنت  
 صاحب در گاہ خاص خاص خاقانی سردار خوشحال سکہ در سبب کیزار و شمسند و نو و چو  
 مطابق کیزار و دود و دود و چاہ و چار بجری باہتمام باکبی خان توپ ریز تیار کیا گیا  
 توپ نوز و ہم اول برین توپ قوری از انگریزی کنندہ بہت نظم است  
 و لطف کو بند سکہ و از حکم شانزادہ کنور نو بنال سکہ شد توپ نو طایفہ جنگ شہ سپند  
 منصوب توپخانہ جرنیل تیج سکہ ضرب سورج کمی ساخت لاہور نسبت ۱۸۹۴  
 توپ ہجدهم فضل کال نظم از فضل کردانک و لطف کو بند سکہ و از حکم پادشاہ بہادر  
 راجہ سکہ نظم شد توپ نو تیار شد و کوب و در میان منصوب توپخانہ جرنیل  
 تیج سکہ ساخت دار السلطنہ لاہور کارخانہ صوبہ سکہ نسبت ۱۸۹۴ کتبہ توپ  
 بہت و یکم بفضل سکہ کال پور کہ جی مہاراجہ راجہ راجہ سکہ بہادر و ام کلہ و سلطنت  
 مہاراجہ اوجہ راجہ ہذا ضرب موسوم اندر بان حسب لامر شہر اقدس در سال ۱۸۹۴ از راجہ راجہ  
 باہتمام صاحب از سلطنت فطرت فطرت مویشو شیر جنرل کورٹ صاحب بہادر

کتاب توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن است ازک عبارت بندی کرده است  
کتاب توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است  
کتاب توپ بیست و چهارم نسبت ۹۰۲ است حضرت مرتب ساخت توپ پاژده  
شال برن رعد سای آئین الملک امام الدین بهادر خطابى شاهانه شاهی شاه  
کتاب توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری ام  
سهای سکر راجه سویت سنگه نسبت ۱۸۸۸ کتاب توپ بیست و ششم فضل اکال پنجم  
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان با بهام جوا برل کارخانه سویت سنگه  
لاهور نسبت ۱۸۸۴ کتاب توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است  
اسم این توپ از سرکار عالی جنگیت تحریر تاریخ نسبت ۱۸۷۲ کتاب توپ  
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی نوشته شده بود کتاب توپ  
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کرده است  
کتاب توپ سی ام فضل اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال  
توپ جوالا پوری کارخانه دار السلطنة لاهور با بهام جوا برل نسبت ۱۸۹۴ اعلی لیران سده  
کتاب توپ سی و یکم فضل سری اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال  
توپ خالصه پند کارخانه دار السلطنة لاهور با بهام جوا برل نسبت ۱۸۹۴ اعلی لیران سده  
کتاب توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ بنوشت  
در کارخانه سویت سنگه دار السلطنة لاهور نسبت ۱۸۸۴ در تحت تیج سنگه کتاب توپ سی و سوم  
برین توپ عبارت شاستری کرده بود کتاب توپ سی و چهارم فضل اکال پور که جی از  
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیورش بان کارخانه دار السلطنة لاهور با بهام  
جوا برل نسبت ۱۸۸۷ اعلی لیران سده با سنگه در تحت تیج سنگه کتاب توپ سی و پنجم  
فضل ری اکال باقی عبارت چنان سنگه که بود که خوانده میشد کتاب توپ سی و ششم

از فضل کردناک و لطف کوبندنگه از حکم پادشاه بهادر خست سنگه شد توپ نوبت  
 عد و خوار بهرت بان منصوب توپخانه سردار پنج سنگه سببت ۸۹۰ کتبه توپ  
 به ششم بفضل سری اکال پور که جی ضرب رام بان بهید پادشاه حجه جدید شتران این  
 دوران چهار جبهه و برج بخت سنگه بهادر دام اقبال حسب حکم مقرب بابر کا پهلوانی حیا  
 درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سببت یک هزار و شصت توپ و یک  
 یک هزار و دویست و پنجاه و چهار جبهه به با تمام با یکی فان توپ ریز تیار کنانید کتبه توپ  
 سی و ششم برین توپ چیزی بخت بند می کنند بود مگر چندان مشکوک بود که خوانند  
 بنده سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی  
 کند بود درین عبارت نام پادشاه بخت سنگه و سه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی درین

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بساعت سپید

کوبند راجه سوچیت سنگه وقت فضا کردن از راجه به بطریق امانت و سرکار انگریزی  
 با فضل محاراجه کلاب سنگه برادر راجه متوفاه مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی حقیقت  
 آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در بنفاد پنج لک و یک به بعضی  
 که بیستانی از مهاباراجه مذکور طلب میداشتند چرا که گفتند مشهورست که هرگاه مهاباراجه  
 شیر سنگه در بلوای سکبان کشته شد مهاباراجه دلپ سنگه را به سبب ریاست لاهور نمایند  
 والده صاحب او شانزدهم عمر کرد و وزیر که مهاباراجه مذکور صغیر پس است را نیصا حبهانی لال سنگه  
 برادر حقیقی خود را نائب وزیر مهاباراجه دلپ سنگه ساخت اجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود  
 در پی دفع بهانی لال سنگه کشته آخر او را از خدر فریب قتل گنانه و بجای او خود وزیر کرد و چنانچه  
 در وقت جنگ سکبان با فوج خلکشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب و در مقام  
 در کسب در میان و فیروز پور موجود بود به سبب جنگیدن سکبان با سرکار انگریزی چنانچه  
 می کنند که سبب عبور کردن سکبان از شهر لاهور این طرف تلج در بعضی اضلاع و علاقها

که در عمل لا مورد و قریب چپا دنی له بیانه و فیروز پور واقع مثل علاقه بیسی و در هر کم کوٹ  
 و کوٹ عیسی خان و قلعه کهو که در هر ی پش است فیما بین سیکان و مردم سپاه برود و چپا و  
 انواع فساد و جنگاها بر پاشته نوبت کشت و خون میرسد بنا بر آن ستر برات و کشت  
 که حاکم کل علاقه له بیانه و غیره سرکارا اگر نیزی بود بحضور خواب گوزر جنابا در و کوشل  
 رهوژش نموده رومی خود نوشت که اگر این چند علاقه لا مورد که قریب چپا دنی له بیانه  
 طرفین صلح و افسد و جمع آنها را از اینچ لک و پنجهست اگر کدام صورت و تدبیر اندر بار لا مورد  
 بطریق مساوت با ملک و دیگران سرکارا اگر نیزی خواهد بطریق بعد و مستاجر و عمل سرکاری  
 یا به تآدیف سیکان علاقه لا مورد در عمل سرکاری با کل موقوف و مسدود کرد و با هیچکس  
 قضیه فساد نشود و گویند جناب لار و صاحب احسان ای کشن مذکور نموده بدر بار لا مورد  
 حال انوشه استمرانج تبدیل علاقات مذکور نموده بدین طور که سرکارا لا مورد خواهد بود  
 علاقات ملکی دیگر از سرکارا اگر نیزی بکیرد و یا از خروج آن سال سال از سرکارا مذکور گرفته بشد  
 را نصیاحه والدہ قیس لا مورد در جواب آن بحضور لار و صاحب نوشت که نظر کجایی اتحاد  
 قدیمه که فیما بین خود و سرکارا از عهد چهارم بر خیزت سکه بکشته باشی ثابت و متحقق است تا بدادن علاقات  
 بنا بر مصلحتی که بدان ایام رفته است بجان دل اضنی ایم بهر صورت سکه سرکارا اگر نیزی خواسته باشد بکیرد  
 و در عمل دخل خود و او را و بشیر طیکه فوج خالصه هم درین امر اضنی کرد و زیرا که من بالفعل بود  
 رضا فوج مذکور استیار و امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خرد سومی آن بر آن صاحبیم  
 ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه دریافت انجام که را نصیاحه بدادن آن علاقات  
 در سرکارا اگر نیزی رضایت در کمال عظیم و غصبت و عجب اتفاق در همان قریب لا مورد  
 و کشته شیفت بیا در برای ملاحظه چپا دنی گنبد له بیانه و فیروز پور و هم بجهت نظام حابر  
 در ایامی استیج شمسکه سابق مرقوم کشت جریده بشیر تعین بر دنده سیکان ایقین افق است که بر د  
 حاکمان جلیل الله سرکارا اگر نیزی بر حسب اجازت و بهر ضایع را نصیاحه برای عمل دخل و

و دخل کردن در اضلاع مذکوره آمده اند از راه نادانی و خود سری بی آنکه حقیقت حال اورا بداند  
 یکبارگی زیاد از هیبت هزار سوار و سپاه و جمع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب در کارگزاری  
 آمده جنگ کردن شروع نمودند و بجز هیبت فاسد و بیاست عید گلی با و چون یکدیگر در این راه  
 مردانه در جنگ نرسید یافتند و خواسته بودند که بعد غالب شدن بر فوج انجمنی در لاهور رفتن  
 رانی را که با انگریزان سازد و فعل کنند و سپهرش را برده باشند و کبر بر بر ریاست لاهور نشانند  
 که برادر امر که اندیشیده بودند قدرت یافتند و از هر طرف خائب خاسر گردیدند و تیر کوبیدند که  
 سکبان از فوج خالصه بعد جنگ دوم با سوم که مغلوب منهنز شدند بود و خیال کردند که سبک جنگ  
 و تنهایی مردم در واقع مستر بر اثبات کشتنست بهر صورت که ممکن باشد رفته انصاحب را  
 بایکشت پس پنج سوار سکبان بدین راه در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کشته شد و بیایان حلقه  
 بسیار صاحبان انگریز بود اول با و از بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری ایم  
 و آخر انصاحب را شناخته و سوار برق و ابروی پوشش کرده و بصر بهای تشدید حساس  
 کشته را گشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر خیال و فحیست از جهالت  
 یکیشی این فرقه بعید نیست و سابقین ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرت سرکه جامی تیره و  
 پرستگاه سکبان است سکوت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر بخیت سکه بود و آخر فرقه  
 رئیس فکور آزادار را بسته خود ساخت و قلعه و عمارات تعمیر کرده و سلاطین عموریه سکوت میکرد  
 و در میان امرت سر و لاهور فاصله میت پنج کرده است مردم شب مانده از امرت سر لاهور  
 میر و مردم و چادنی له بیانه و غیره و پور بر و برکنار به شش ساع و فمند و دریای انکو سر حلال  
 سرکار انگریزی و سکبان است و فاصله در میان له بیانه و فیروز پور چهل و پنجگون است و ملک جناب  
 در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب  
 سنج است دوم دریای بیاس سوم راوتی چهارم پنجاب پنجم جندم و در میان این پنج دریا  
 چهار رود آب اند در میان دو آب شرقی که در میان سنج و بیاس واقع است چهارم و بی جانی



فرار یافته و در دو آب و دم که در میان دریای بیاس و روستایت شهر لاهور و چهار فی ناری  
واقع و از آن آن که فوج انگریزی در آن ملک فتنه است دم آنجا از ایل حق و بارش و  
بر داشته بودند یکی سبب اینکه در سبب و یکم حاج ۳۴ عیسوی پیرهای گور و لایبی که در واز کا  
قلعه لاهور سبب حفاظت شهر شده پیر میزدند که در آخر روز گاو آن از چراگاه برشته میگذاشت  
قصده رفتن در شهر کرد و یک کس گور که بر پیر خود مسلح شده بود گاو آن از رفتن بیست  
اجتماعی مانع شد تا بدم آیند و روز در میان هر واز به آن جانوران ضرر رسد چنانچه یک گاو  
بلا قصد از او از دست و کشته شد و دم شهر که همه بنود بودند و گاوهارا بند کرده ماده بود  
شدند میر لاریس اجنت و دمه صاحبان دیگر پیاده پا قصد رفتن در مقام بلوانو و دما می  
بازاری از شهر و فساد باز و از دما این ایوانی از هر طرف بر صاحبان سنگ و دما چنانچه صاحب  
اجنت و یک کپتان از سنگ نهانی شان زخمی خفید بر چهره و اطراف بر داشته بر کانهائی  
و پس آمدند و فوج از اجنت سواران انگریزی برای سزایی و گرفتار کردن بلوانیان رسید  
صاحب اجنت بمقتضای آتشندی شمل میبایدی آکا فرموده سواران آکشته فرستاد که بقالان  
از دور تر مانده متفرق سازند و قصد گرفتاری زد و خودشان نمایند زیرا که سزایی ایشان  
موقوف بر تجویز راجه لال سنگ و زیرست روز دیگر املکاران در بار لاهور کسانی که سبب  
شده بودند بضرر شلاق و بهم بنید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و کوشال با خند و سب  
بلوای دم این شد که بعضی سپاهیان سلمان کتیب جالند بر برای مقرر کردن کید و دکان  
بقر قصاص فروخته شدن کوشت گاو در بازار چهار و فی آنجا از صاحب شتر اجازت خواستند  
صاحب صوف اجازت آن داد و کپهان باشده جالند بر این امر بسیار ناراض شده و  
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاص را بجا در خواستند  
صاحب فرمود این درخواست شما بجا است زیرا که در بازار لشکرا انگریزی شمارا چه سزا است  
و بودن این چنین دکان و فوج انگریزی برای گورهای لایبی پسر و دست کپهان که سبب

کتاب

بازار

بسبب عدم منظوری در خواست افروخته و در خشم شده چوب سنگ دن بر مردم آنجا  
 حتی که بر صاحبان انگر نیز شروع کرده و ساعت بساعت مردم بمقوم شان فراسیم شده  
 بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ چوب آنها مخرج کشند سواران ساله انگر  
 در سیده موجب یاری صاحب کشتن آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند  
 باقی بلوایان که کجیخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقصر قصابان در چاه  
 جالند بر مقرر شدند و گوشت گاوی تکلف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز کونیه برگاه  
 لارڈ صاحب بهادر در امرت سر شریف بر دزد کلاب سنگه بمشاده گوشت گاوی در میان  
 بازار حبش سواران کوره ولایتی هم کاب لارڈ صاحب مدوح بوجب تصفیه و  
 بسیار رنجیده و طول خاطر گردید و از فرط رنج و تلافی بهانه یاری سوار شدند بخجوه لارڈ صاحب  
 حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در فربس ماسکهان کاو کشتی بسیار  
 ممنوع است مقتضایان مادرین باب نوشته اند که هر کس که در کشته و یا گوشت آتیه و یا گوشت  
 و حبش که بشرط داشتن قدرت کشته گاوی مثل گاوی بچ کند و یا خود را بکشد امرت  
 از قدیم پستگاه مکه بان است نام دوم این مقام را بسیار تعظیم و گرامی می کنیم و لهذا امری که خلاف  
 نسب ما باشد و آنجا دیدن نمیتوانیم لارڈ صاحب فرمود آنچه شما گفتید درست است و ما حفظ  
 مراتب خصوصاً پاسداری فربس دین بر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد که این امر که  
 شما شکایت آن کردید در اینجا مجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت گوشت و از کار  
 کشتی بسیار ولایتی بر روز داده میشود کلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گوشت بزرگ  
 از سر کار افوج ولایتی غایت شود و حاجی هزار و ارشاد شد این قهر و خشم در سفر و قهر از کار  
 میرسد و علاوه دو چند سه چند صورت در گوشت بزرگ و پیش خواهر افوا و هزار و گوشت بزرگ و گوشت  
 بهر ساندین آن تمجید از زبان نموده است هر قدر که در فوج ولایت تمجید امرت بسیار  
 خواهد شد مردمان بنده بر روز خواهند رسانید لارڈ صاحب فرمود و از آن روز به بعد

و کلاب سنگه حکم لار و صاحب سنادی در باب امتناع کاوشی و شهامت سرشد گویند بعد از  
یا و روز سنادی مذکور شخصی کشمیری سلمان کا و برادر کان خودی کرد و چون این خبر را شنید  
شد حکم سبزو و شنبه آن کشمیری شد زیرا که او بعد سنادی حضور رمرنگب این امر شده خلاف حکم  
حضور نموداری سپارش بعضی از تاجران عمد کثیر قصورش معاف و حکم گرفتند و در جرایم  
از آن پس صادر شد چنانچه کا کشمیریان برای حفظ آبروی بمقام خود زجر مانه را داخل سر کار شدند  
و از آن پس مردم راجه کلاب سنگه بزمیش را بقدر حاجت در محبت سواران و پیش کور  
ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سر کاراگریزی می یافتند و بسیار کثرت سیاه و  
آرستگی فوج لاہور و در عهد محمدا راجه رعیت سنگه رئیس سابق لاہور  
زبانیکه سالها سال در لاہور بود و دشمنی شد که رعیت سنگه مذکور فوج سوار پیاده و  
توچانه را از ورک و سلاح و غیره از آلات حرب و سوار سامان چنان آرسه کرده بود که وقت  
قواعد کنون پیش پای پیاده و جمیعت سواران او در میدان سبب افتادن شجاع آفات  
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تاشانایان خیر کی میکرد و گویند برگاه کنانش صاحب باره  
شاهین شاه شجاع الملک رعیت سلطنت کامل و قدر بار توجہ افغانستان شد و تاشانی او کدر  
ایشان مع افراج انگریزی و توچانه و لاہور افتاد رعیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بسیار  
دوستی و اتحادیکه با سر کاراگریزی سید شت کنانش صاحب رابع نامی فوج همراهی تاشانی و در  
لاہور قیام نمائیده رسم ضیافت صاحبان عالی شان و سواران فوج بر حسب درجه و رتبه  
و هم دعوت کل سپاه با توسع و کشاده دل نمود و قریب یکروز در ملاحظه سپاه انگریزی و تاشانی  
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از جمیعت سواران و پیش پای پیاده و توچانه  
صاحبان انگریزی را ملاحظه کنانید ناظرین بر دو فوج می کنند که زرق و برق و دردی پیاده و  
صفائی و شفافیت سواران و چالاکي مردم توچانه لاہور بوقت شکر کنون و تاشانی  
و در دیگر طرف قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعضی امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی

میر بود چنانچه افسران افواج انگریزی تعلیم آتشکی فوج سکبان نمودند و رئیس فوج که  
 از بس باشند و مال اندیش بود با عتاد این فوج خود کاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نموده  
 زیرا که او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فزون است و درین زمانه تدبیر جنگ با پادشاهی هندی  
 بر اهل ولایت ختم است که بظاہر کسی از اهل هند متقلد مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن  
 در دی و آموختن قواعد و شکل زنی نیار کند و لیکن بوقت جنگ هرگز پادشاهی مثل فوج  
 انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریزی بوقت جنگ بر حسب دستور بعضی سپه سوار و بعضی  
 پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر ستاده میشوند و بذات خود با حریف جنگند و سپاه  
 با تدبیر بجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و شق دایمی عادی بر امور جنگ در تعین است  
 افسران خود میباشند و وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان بنیاید و بنیاید و حال افسران  
 فوج خویش از جزلان و کرنیلان و دیگر عسکره داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر  
 می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پادشاهی است  
 صاحبان انگریز و جنگ چند وجه است اول آنکه میدانند که ما این در ملک غیر هستیم که غیبت  
 خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن است  
 خواهد شد و بیم باعث نگرانی در قوم و ملک و مقصوره انداخته شدن خود و زرم هزاره تیر  
 فرار جمع میدانند و تیر هر فردی از ایشان حکیم و غیره کار دشمنانست بقتل میدانند که هر کس بی عمل  
 نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک دولت و مقهور شد و اگر از قتل  
 کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت چنین که بر در میان قوم و پهلوان خود  
 از بجایان ولایت مراست و شرمساری خواهیم برداشت و محمول شده و مواخذة سرکار است  
 خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور می کنند که کشته شدن  
 خود کرده و بخوابند و سر رشته تدبیر جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در آن  
 حله و غلبه حریف موت خود را متیقن و نه پیشتر از سپاه فرار را برقرار نمیکند و فوج هم

به نسبت فرمان خود ناکزیر راه کریم می پائید و میقام از حال آری سگی فوج نواب قاسم علی خان  
 بناسبت مقام مرقوم میگردد و یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خیر خود رئیس  
 بشکال و بیارشد بود و باش خود از مرشد آباد ترک نموده در مقام موقیر به مقامت زیر  
 و در اینجا که کین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه توپخانه را خوب آراسته کرده  
 گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از دروی  
 ساز و برق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور با خواهی که کین خان مذکور چنان  
 تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت را ازین بهین غرور  
 و پندار با االیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد و حال آنکه سرکار موصوفت  
 بود و بنسبت االیان آن سرکار این چنین بایست که از ایافته بود با جمله چون مقدمه طول کشید  
 و اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارڈ و شترت کورنر جنرل آن زمان که دوست قاسم علی خان  
 بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوئی تجارت کبھی در شهر رفته و بعد مساودت از اینجا  
 در موقیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد و خان مرقوم بعد مقدمه لازم ضیافت که ازین  
 مخالفت قواعد فوج خود را مقرر نمود و گویا بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او  
 بمشاهده قواعد و چابکی سنی مردم توپخانه در شکست زنی و هفت انگلی بسیار تعریف کرد  
 مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب  
 مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما همه وجوه خوب آراسته و تیار است این  
 سپاه بر دیگر میثان هندوستان که بعضی مستند غالب میتوان شد مگر با عتد این فوج زنها  
 مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عبده را نخواهید شد و اکنون شوکت اعتبای  
 ریاست شما بنسبت دیگر سرداران هندوستان اندرست میاید و اگر از جنگ کردن با انگریز  
 از ابر باد و بهیله مردم هر قدر که خواسته باشید در باخته و حجت بکنید نه افواج مقابله نمایند  
 قاسم علی خان که در نشاء غرور و پندار با خواهی ارمنی مذکور را رئیس در پیش بود و بهیله مردم

نواب قاسم علی خان  
 فوج حاجی  
 صاحب  
 سید  
 سرکار  
 حیدر

را که محسن از راه دوستی او را کرده بود نشود که کبارگی شروع جنگ کرد و از فوج اگر کسی  
 در چند جا شکست فاحش خورده که زبان در صوبه او ده رفت و از ثواب شجاع الدوله استعد  
 نمود و در انجا هم پناه نیافته و بعد عای خود رسیده در حالت اضطراب بطرف بلاد مغربی فرار  
 کرده رفت و بهاجانی نام و نشان برد و که گریه خان سپه سالار فوج او در حین جنگ از دست  
 سپاه خود در راج محل مقتول گردید باز الحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات  
 دریافت شد که کل فوج مہاراجه بخت سنگه سوامی اخوانی که در ملتان پشاور و کاشمیر و غیره  
 مستقر بود قریب بمقادیر پنج هزار سوار و پیاده هزار و سیصد و سی و هشتاد و آندلی ملک او  
 قریب دو نیم کرد و رو سپه بود و آنچه در سال از دادن سپه پناه و دیگر مصارف پس از آمدن  
 داخل خزانه میباشند درین جنگا که سکهان با فوج اگر نیمی نموده بودند فقط پانزده پای فوج  
 خالصه بودند و سواران آنها در جنگ جنگ مقابله کردند و مردم تا شایین که بعد از جنگ  
 اول یاد دوم برای دیدن مقتولان طر فین و صفت جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه  
 اگر نیمی او را میخواست و من کرده بودند و لا شهابی سکهان او را یک جا فرستادند کس را شاکر  
 بودند و سوامی آن در جابای متفرقه که افتاده بودند شمار کردند و نتوانستند و همچنین جنگ یک  
 شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد در میان شروع ریاست مہاراجه بخت سنگه نیز که  
 از ثقات سکته دلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دلی بصوبه اری می  
 امور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرسا سنگه دومی لبنا سنگه و سومی مها سنگه و این  
 هر سه برادر از زمینداران خود بی نام و نشان در یک موضع از مواضع لا مہور شرک پشی در  
 بوده و اکثر اری آن بشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه دار مذکور یکدیگر چرسا سنگه که برادر کلان آن  
 هر سه برادر و مرد چالاک و موثر بود و جرات کرده اند که کار بقصد آن موضع مشترک بنام خود  
 نموده خراج آزاد اصل هر کاری ساخت نامت سه چهار سال سبب تردد کردن قرار و فوجی  
 دوان به خوب تمتع شد و فی الجمله مغارنی و راه و رسم با مقصد باین قدر نیز بهم رسانید از راه بلند و چوکی

دو سه ده دیگر کجایی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و خانه محنته برادرش  
و بعد از آن قتل قبولیت یک علقه را که جمیع یک لک و پیه بود نوشت و زود که قضیت  
و که بعلقه داری و خلیل ملک کا حقه واقف کشته از علقه داران بهتر و نامی شد آخر کار  
بدریخ شش لک و پیه را مالک را سرکار شده پرویزه خود را درست کرد و صد و صد پیاو  
و چهل بچاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بزمیکر و تا اینکه میرمنو صومدار  
لاهور رضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود  
بر سال در سرکار پادشاهی ارسال می ساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید  
و سلطنت و علی سبب فتنه پروازی غازی الدین خان جزیرا بر وضعیت رکشت و علی کوثر  
پسر پادشاه از پدر ناخوش شد و قصد تخریب و شرقیه بطرف بهار رفت و در اینجا چند ماه  
و جنگ میران میر حنفی علیخان صومدار بنگاله و بهار مشغول اند آن فرض سبب فتور و بی انتظامی  
سلطنت صومداران و عالمان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی فرستاده بلا خوف و خطر  
بنصرت خود می در آورد و در چنانچه چرسا سنگه و بهر و برادرش که با خود متفق و شریک  
و بعلقه داری بود و تا چند سال بغاوت و ورزیده یک جسمه نه زوجه میرمنو که بنام و طیار  
لاهور بود و او ندونه در سرکار پادشاهی فرستادند و میرمنو صاحب زر و فوج گردید  
و بهرگاه وزیر مذکور بخبر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی کوثر پسر پادشاه  
شده و در علی آمد و سرداران مغلیه را در بهار سلطنت او کشته شد و مرزا نجف خان که بخشی  
و مدار بهار سرکار پادشاهی شد کل عالمان جز زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن  
خراج ملک تا کید و تهدید نوشت و بعضی از نجفیه هفت سال کرد و برخی را در و در سلطنت  
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرسا سنگه و بهر و برادرش شمول دیگر زمینداران را که  
لاهور در و علی حاضر شدند مرزا نجف خان زکثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود  
بابت زمین باضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود و خل کردن در بسیار در سرکار پادشاه

سرکار پادشاهی ایشانرا از محاسبه بجات نشد این بر سره برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت  
 ترسان و لرزان میماند تا اینکه بخدست شرف الدوله که یکی از سرداران پورانی و دوست  
 بخشی الممالک مرزا بخت خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور  
 اندوخت کرد و ادرا مرئی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و بامروت بود  
 بر حال تنه این بر سره برادر که غریب الوطن و با انواع صعوبت مبتلا بودند ترجمه نمود و در  
 خدمت نواب بخت خان سپارش کرد مرزا بخت خان که ممنون احسان شرف الدوله  
 بود چنانچه شمه ازین حال غمگین مرقوم خواهد شد با خا طر شان از محاسبه این بر سره برادر  
 و کدشت بلکه خلعت بجای علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده باعث و حریت  
 رخصت لاهور ساخت و این بر سره برادر در وطن خود رسیده در نزد تحصیل علاقه  
 خود که سیر حاصل بود در سوز مشغول گردید و بدو مساعادت بخت در زمان طفیل از آمدنی ملک  
 چنان متول بهم رسانیدند که صاحب هزار و دویست سوار و پیاده گردید و تا حاجات بخت  
 بار سال خراج و دیگر سبکبش پیش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه  
 بعد فوت مرزا بخت خان که مرد دانشمند و صاحب قریه و شجاع بود فتور عظیم در دلی داد  
 و کل سرداران منلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم سبب نا اتفاقی و قتال و جدال نزدیک  
 یکدیگر گشته شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و بیعت شان محال تهر و کشتی  
 از پشت میدان خالی شده و اسلحه الغری و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند  
 غلام قاور خان پسر ضابطه خان جلالت بنحیب خان افغان که از مدت و کین نشسته جو یک  
 قاب و وقت بود در چنین زمین گشت فرس که بر بگرمی نسبت ناکاه از کمین گاه برجست  
 با فرج و وسیله در شاهجهان آباد رسید و در شهر قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را با جارب  
 خارت برد و با پادشاه و شهزادگان کتاشی دلی ادبی انجمنان کرد که عجب سلطنت  
 با کمال اندر و بنا بخاری و دیگر داری افغانه رونق خاندان تیموریه بعد از حربه که است



وزیر سابق اندک رسیده فی الجمله از سعی و کوشش مرزا بخت خان میاورد و دیگر سرداران مغلیه میراجی  
 او آغاز شده بود باز در هم و بهم گشت و کسی را توجه و انتفات بحال عمالان در سبزه داران و دست  
 نماز بنده با کتله از آن سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پامی تخت و روبرو بنده از زمان در و غافل  
 و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده میری صاحب فوجی شده و جهان ایام چهره سانسکه و برادرش  
 خود را بخطاب راجکی مشهور گردانیده سپاه را پیش از پیش نوکر داشته و به نسبت دیگر سبزه داران  
 لا بهر صاحب نام و نشان شده و بعد فوت چهره سانسکه و بناسنسکه که لا ولد بود و نذر ریاست  
 کل چهره سانسکه برادر سومی رسیده و چهره سانسکه سه پسر داشت یکی رحیم سانسکه و دو دیگر و چون رحیم سانسکه  
 اکبر اولاد چهره سانسکه و صاحب قبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و برادر و عموئی خود  
 چهره سانسکه و بناسنسکه رئیس بالاستقلال شده و چون تیرا قبال و طالع او در ترقی و اوج بود  
 ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان اخالی یافته فوج معتد به از سوار و پیاده  
 سبزه داران بمقام خود ملازم داشت و بداد و دهنش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته و به  
 تمامی ملک پنجاب ملامت و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم  
 نمودن خزانه بسیار و کعبه پشت فوجی جوار و آسایشکی توخانه تشبیه طاعت و زور ملک گیری  
 بهم رسانید و در مرت قلیل صوبه نشان پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان  
 شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت خطاب و از راجکی به راجکی مشتبه کرد و بلکه در اخیر پادشاه  
 می گویند در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار توارانی که ذکرش بالا  
 گذشته چون ذکر این سردار و قاربالا گذشته بود ذکر بعضی از حال ایشان در عین مقام مناسب  
 باید داشت که نام شرف الدوله قاسم جان ابجیم ست و متوطن خاص بخارا و قنیکه علی کوهر  
 در عهد شهر ادکی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد  
 شرفیه توجه نمود و قصد شخیر صوبه بهار و شهر پشه سعی و کوشش میفرموده و درین حکام نواب خاندان  
 حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ بهم با فوج خود برای امداد بهر کاب شهر داده بود و صوف بود و

و بطرف دیگر صادق علیخان جغتو میرن پیر میر جعفر علی خان ناظم بکال مع فوج انگریزی در  
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تنگنای  
که در عمل او بود بجایست فوج انگریزی و خود باز دار و دود و سه جنگ هم فیما بین واقع گردید و تا آنوقت  
غالب از مغلوب تمیز نمیشد در همان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار  
مستقیم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بمسکرت شهزاده رسید و درین وقت لشکر  
شهزاده قریب پنجاه مقابل فوج حریص افتاده بود که سید احمد شاه پادشاه دلی به لار دلیو  
گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی کو بر فرزنداراکه ناخوش شده بران طرف فتنه است هر طور  
مستور باشد و نه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او میکرد  
محض پاس خاطر ناظم بکال همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه آشتی و خواه جنگ  
بی آنکه او را قصد و آسیمی برسد در قابو آورده هیچ و سالم با عزت احترام روانه شاهجهان آباد  
بخنور پادشاه صریح نماید بنور این امر از قوت فعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازمی کرد  
بر روی کار آورد که شرحش مختصرا می آید اکثر من مرزا قاسم جان بعد رسیدن بنا قصد کرد  
که فردا بلازمست شهزاده قایم گردد و در غایت بهر گامی و حاضر باشی حضور او کند و بوقت  
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بند شهزاده باید گذرانید در همین فکر و تردید  
بود که زبانی باشد کان آنجا شنید که در قتلان موضع که از جای باصلحتش کش کرده است و در آن  
چاره جانوران لشکر میرن مسیده است مردم بهرامی رسیده شب آنجا منزل کرده صبح زان  
لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان مجید و شهنشین این حال دود و دود سواران همراه عالم جان برادر  
خود کرده برای انترج کرده آورده در رسد فرستاد سواران توانایی برقی که رسیده و میرن  
میرن که غافل در خواب بود در شمعون بنده تمامی بهایب رسد صبح و در تنگنای چار محصار  
اشتر و چاه ریس زکاوان چهار رقیب سران فتوالان و خالص تر شمشیر در لشکر خود آورد  
علی السباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسیده و افغان و غیره بهایب رسد صبح سران

بنده ز کذا نیکو شهنشاده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که لازم سرکار او شده باشد  
 بسیار خوش کرد و مخصوصا از یافتن شتران باربر داری و غیره زیرا که سبب نبودن باربر  
 نیمه خاص حضور بر جلیان و زکاوان بار میشد بکلیت همان روز شهنشاده عیله وی این خدمت  
 نمایان قاسم جان را بجای خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از  
 وقت در شب دوم یا سوم از روز و در روز بزرگوار و دومی شهنشاده در عین شش بجای  
 جانستان بر میرن افتاد و کوبید میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پشتک میران  
 شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پایی او را میاسیدند که یکبارگاه  
 آتش برین درخت میسختی او افتاده را بی ملک عدم شد و آن مرد و خدمتکار مع فسانه که  
 بمیت آفای خود نیز راه فنا پیودند و تا بدین حال کسی را از عدم چشم او اطلاع نشده بود  
 بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتکاران میرن میشد چون خدمتکار در انبیه او فتنه آگاه  
 خدمتکاران سابق را مع قصه کوبیدش عدم عنوده یافتند و فتنه شور و اویلا و جاسوسان  
 بر دوشسته افسران لشکر را خبر کردند و چند ایشان بنا بر مصیبت حال مردن میرن را محضی شدند  
 و علی الصبح لاش بجای او را لباس معمولی پوشانیده و بر بونج قبل نشانیده از آنجا بظلمت  
 راجع لایمی کن و دفن روانه ساخته تا فوج حریت شادان و لشکر با برسان نشود و با وجود  
 این محکمت که کرد و همان ساعت و لشکر او این خبر شائع شد و رفته رفته و لشکر شهنشاده هم رسید  
 علی الصبح شرف الدوله این خبر را شنید و بجهت شهنشاده حاضر شد و قبل از نیکو شهنشاده این خبر آگاه  
 کرد و عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهنشاده پرسید این چه مبارکها و بیست عرض کرد و شب  
 بر میرن شمس حضور برق افتاد و او را صدق مبارک شد و همین وقت لاش او را برین کتف  
 روانه راجع محل ساخته اند و کوبید بعد سنج این واقعه افسران فوج اگر نیوی پیغام صلح و شش میسخت  
 شهنشاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعلیم و تواضع نسبت بشهنشاده عمل آوردند و حکم  
 را موقوف نمودند و از آنوقت با سدازی شهنشاده می کردند چنانچه یکبار را شرفی لار و کلبه

از تر خود بخشنور شهزاده فرستاد و عرض ازین همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت بشهر داده و در وقت  
بی سرو سامان و دور از دروغان مان خود بود که دشمنی بود که عترت سب سر سبز شده با آوردن تقصیر  
این اجمال طولانی است مگر خلاصه آن نیست که معارف این خیال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از که  
و در سب عاری الدیخان در کشته شد و صاحبان اگر نیز حسب هند عا شهزاده در میان خود  
موضع که شولی جناب ایشان از بخت سلطنت هند وستان نشانیده نذر پاکد را نیند و چون لک فیه  
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که اورا بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان انانظم  
بکماله و غیره ساخته بودند و نذر و نیز شاهزاده که در پی حال از آمدن ملک بکماله و بهار بر  
پادشاه جدید مقرر نمود و علی گوهر پسر پادشاه عالم پادشاه از اطراف چهار خوش و غم خدمت  
فرموده و در آنکه بود و نفع افزون شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بکماله قیام نمود  
در آنکه بود و نفع از کلمه آمده نفع و بهار بای قبی و ولایت از طرف کسی اگر نیز بهار و بخشنور پادشاه  
که نراند و درخواست دیوانی بر سه صوبه یعنی بکماله و بهار و اوزبک فرمود و پادشاه بموجب  
که سابق بوقت شریف و آشنی و اطراف پشته با اضران فوج انگریزی کرده بودند و بکماله  
صوبه بای مذکور به نام کبیری نوشته داد که نیکر شاه عالم در آنکه با و شریف سید شریف  
ظلام قادر خان رو سید مبتلا نشد که پادشاه بموجب تر عیب ارکان دولت و بهم مقتضای حجت  
دین شایهجهان آباد که پای تخت سلاطین نیوری از آباد اجداد کرام او بود شریف بر دور  
ایام تمامی علاجات اطراف دلی ملک در خاص شهر به سوادای قلمه مبارک در تصرف و علاج  
بیرت بود و چون که شرف الدوله مذکور از چین ملازم است هر کاتب پادشاه بوده بهر کار می خد  
امور میشد بجای آورد و عمل جانشان حکومت ای قلم که نا کو ا طبع اقدس پادشاه بود برای دفع  
شان شرف الدوله را فرمود و چنانچه سردار مذکور طبع سواران بهر ای خود که اکثر از بلاد ان  
عزیزان او بودند و چنانچه عالان جانشان از اکثر علاجات و اطراف دلی که نراند و شراج کرد  
در همه پیرت بر سر برافت این حال در ششم شده بقصد رسیدن نورانیان با پنجاه هزار سوار

سوار شد و این نائب درین مهم قسم خورده بود که تا توراتیان را استیصال نکند و نیز نیست هم  
طعام خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله از ثلث فوج جاثان هم کم بودند که توراتیان  
بمقتضای که **مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً** غالباً بر جاثان را شکست  
دادند و کونیند نائب راجه مذکور که مردی جبری و جهم و زور آور بود از صفوف فوج خود تیر  
را داد و نید و خطاب بشکر توراتیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سرور باشد بمقابله  
من بیاید تا قوت و زور او را بیاورم شرف الدوله بجز و شمشیر این کلام است اما نند  
برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی  
سرور مذکور را از وجاهت ظاهری آن سبکی باز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت  
بهین کس سرور لشکر توراتیان است پس را با اسب شرف الدوله فریب آورد و شمشیری  
شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهکاری شسوارای بر و کال بود از خانه  
زین جدا شده حمله حریف را خالی داد فقط بر بنجه دست چپ او که بر قاشقین شمشیر  
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف افوراد خانه زین آید و تنی از غلظت  
کشیده چنان بر کنش زد که تا گرد و پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش بود که  
سر پر خور سرور جاث را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاثان با وجود کثرت  
خود را بر شان تیره دیده هر اسان گشت و بکثرت جمع نقد و حساب که در لشکر غنیم بود است  
توراتیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف مالک سپان و خیمه و خراگه شد شرف  
که مرد دانا بود فهمید که توراتیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم من بجا نخواهند آورد  
و بدین سبب در فوج همیشه ظل و فتور خواهد ماند بهتر نیست که یکی از شهبازگان را در لشکر ببرد  
تا از حکم ادا حدی امحال سرتابی نباشد پس من این را در حضور پادشاه رفت و بعد گذراندین  
نزد شمس عمن کرد که در فوج بودن کدام شهبازده مناسب است پادشاه گفت که اتم شهبازگان  
مالیقت این امر ندارد شرف الدوله عمن کرد که اگر شهبازده باشد یکی از معتدلان درگاه را ببرد

بهنده بخشگیری سر فراز فرموده معین سازد تا از حکم بخشی تمام کسی سرکشی نخواهد کرد و پادشاه فرمود  
 نزد من از شماستمدی تر و دیگر نیست شما را طاعت بخشگیری میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر من  
 خلعت بخشگیری بپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بپوشد و پادشاه فرمود که  
 خود خلعت بخشگیری پوشیده آمده است اولی است که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کند  
 همراه خود باید بر شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این  
 خدمت نخواهشند زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت است که مرزا بخش خان را  
 که از خاندان جلیل القدر و از چندی بامید پرورش من پرورش بر دولت حاضر شده  
 خلعت این خدمت محبت شود لایق این کار پس شخص مستحق شجاعت و شعور و دلاوری  
 پادشاه این را میپسند که و فرمود که همین وقت ایشان را بیاورند شرف الدوله و مرزا بخش خان بهادر  
 رفته گفت که من تا این حد شرف نگذازمی جناب قاصد و نادم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه  
 خدمت بخشگیری را برای آن صاحب بفرستد که انانیده ام بسم الله بنیزید و همراه شریف  
 افراسیاب پادشاه مرزا بخش خان بهادر و بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت  
 شجاعت و بهادری مرزا بخش خان که در شاهجهان آباد کرده بود و از بس شجاعت و دلاوری  
 و مستثنی از بیان است و مرزا موصوف به همین سبب بسیار محبت اخلاص نسبت بشرف الدوله  
 میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر مرا یک شان بهم میرخواند شرف الدوله از تو واضح  
 شرف الدوله و حسن زیان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر  
 که یکی از وزیران شرف الدوله اندیشان دریافت شد که شرف الدوله و لیدر از قاسم جهان  
 بهادر ذات خود از بخارا اول در سفر آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم خندان  
 در خلعت بهم رسانید که در راه با هم کل ریاست او کرده مدتی در آنجا بماند  
 که رانید و چون حاکم سفر شد و در شکار کاسی که برای صید رفته بود یک ناکاه برکت  
 اتفاقات شکار سهیل گردید و شرف الدوله بسبب ناموافقیت با حاکم که همیشه در شکار

اخراج و استیصال اوجی مانند آمدن در سر مقدم مناسب وقت نهشته از میدان جنگ  
روانه بطرف هندوستان شد و آنوقت نزد او قریب نیزده هزار لشکر لغت موای پنا  
و سامان دیگر بود و چون لاهور رسید میر منوچهر از آنجا که جوانمرد و قدر دان اشراف بود  
بوقت ملاقات با کمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا اینکه  
واسطه کتخدانی شان با مصیبه نظر یک خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت  
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله و او چنانچه محمد بخش خان و لکنه فتح الله بخش خان  
که تا آنکه بر این تاریخ در وادی زنده اند در سنده پیداشد و سپرد و می شان قدره الله بخش خان  
مخاطب اشرف الدوله و والد معین الدین حسین خان مذکور باشند و شرف الدوله را دو  
برادر بودند یکی عالم جان و دیگر عارف جان و والد نواب احمد بخش خان مرحوم با عمل  
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منوچهر  
لاهور فوت شد بسبب بیماری و در می امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شده با پانصد  
سوار بقصد رفاقت شهباز و علی کوچه چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاکم



## حکله دوم از تاریخ پنجاب

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه تاریخ لاہور کہ در سنه ۱۲۸۸ عیسوی حکمهایان پوز سرینباد و شورش  
 و سرکار انگریزی برداشته بود و مقدم ازین نوکرین خاصه و فاعل شمار  
 شده بود کہ رانی چندہ والدہ مبارکہ دلیپ سنگہ والی لاہور را از قلعہ خاص آجاسیب  
 خساد و ہنگامہ پرداز می شیخ امام الدین صوبہ دار معزول کشمیر کہ از یاد فتن خطوط سرائیل  
 وزیر مبارکہ صاحب کہ اصلاح و مشورہ رانی صاحبہ نوشتہ بود مردم راجہ کلاب سنگہ را  
 در کشمیر و خل ندادہ باعث خوزیزی و فساد عظیم در آنجا شدہ بود در قلعہ شیخوپورہ کہ  
 بمقامت متزل از لاہور واقع شدت برد و سردار لال سنگہ را بعد از معزول شدن  
 از عمدہ وزارت در مقام اگرہ تقسیم ساختند و اکنون کہ رانیا صاحبہ را از قلعہ شیخوپورہ  
 نیز اخراج کردہ در شہر بنارس برد و اندیشی دیگر کہ عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد  
 کہ سابق ازین نادت دراز بعد مصالحہ و تصفیہ امور سرکار لاہور تمامی نظم و سنو برابر  
 آنجا از سر سبز لانس متعلق داشت زیرا کہ صاحب موصوف درای داشتن عمدہ جلیلیہ  
 رزیدنتی در بار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگہ خدمت وزارت  
 سرکار مبارکہ صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکہ این صاحب از امور راجہ  
 آنجا کمابہی اطلاع و آگاہی داشت بنا بران درستی بکلی امور از کل و جزو آن در بار  
 چنانکہ باید و شاید می نمود و سرداران آنراست را کہ از وقت مبارکہ رنجیت سنگہ  
 دخیل کار بودند با خود متفق و بموجب ساختہ چنان قسردار دودہ بود کہ ہر مقدمہ ریاست  
 در پیش نہ شود آنہا دران فکر و غور کردہ بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان درای صاحب  
 موصوف درست می افتاد حکم باجر آن میفرمود پس آن سرداران بمثلہ ارباب  
 مکرسل آن در بار بودند و خود زرتیرت قائم مقام کور زرتیرل در ضرورت بکلی امور آن



در قضاة اختیار خود میداشت و باینکه از رئیسان سروران اخبار فرقی و ولایت پیش  
 می آمد بدین جهت یکپایه از امر او رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست  
 نادرین نبود و چون سرلارنس صاحب مذکور از عهد زبیدی آنجا مستعفی شده و ولایت  
 تقریباً برده بجای او جناب سترکاری صاحب بیاد مقرر گشت زیرا که این صاحب  
 در وقت وقوع محاربات فیما بین کمان سرکار انگریزی و سرکار خاص نواب کورنیز  
 لارڈ مارونک بیاد بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاہور بخوبی واقف و شایسته  
 انفاذ مصالحت فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهدنامه و شروط آن صاحب موصوف  
 سر سترلارنس مذکور وسطه شده بود و در لحاظ این همه مراتب صاحبان کنسل گشته کار  
 موصوف که داخل کنسل آنجا شده بود در عهد زبیدی و وزارت دربار لاہور تقریباً  
 فرمودند و این صاحب نیز پیش از این سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری سپردن  
 حسن انجام و انصراف نموده و لیکن چون بعد از فوت مہاراجہ رنجیت سنگھ سبب شامت  
 اعمال نیک سپیده سکھان که ادبار و سنگین ایشان است و قبول آنکه سمیت چوپیره شود و مرار و زکار  
 همان آن کند کش نیاید بکار آمدن امری عجیب غریب در لاہور از مردم آنجا سرزد که موجب  
 برون رانیدن صاحب از قلمه شیخوپور و شهر بنارس گردید و در سال پسین خواست  
 بعضی سروران بر نفس خیم الحاقیه برای اقامت تمام تمامی صاحبان انگریز از حکام و  
 افسران فوج که در لاہور بودند و مخالفان ایشان را شکرد و پیشه و خیره حکم سکوت کرد که اتمام  
 تیاری طعام صاحبان در خانه ایشان تعلیق میداد و بطمع دادن نقد و جاگیر با خود  
 متفق ساخته چنان قرار دادند که شامہ مردم حکم این خانه شرکت در روزیکه تاجی افسران  
 فوج و حکام انگریزی که در لاہور اند برای خوردن طعام در خانه قصه گفتند و در پیشتر  
 مردم را اطلاع و امید تا شمار از بر مال و بر بیم و شاکه از طعام و شراب ایشان را  
 کشید و بعد از آنکه از تاثیر زهر آن جمیع جماعت انگریزان بکیار کی بر گرای کشور عدم و فنا

و قضا شود در آن زمان بر یکی از آن شاهان خلایع فاخره و انعامات و افره و جاگیرهای امنی نماید  
 بعد شل داده برای دوام شمار مستغنی خواهیم ساخت شاید یکی از بی قبل ازجا آورد  
 این خدمت چند هزار روپیة تزداده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شود  
 باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشد برای تحفیفات اخراجات هم برای  
 اینکه شب بوقت خوردن طعام مجبور گشته و ملاقات یکدیگر و هم تماشای رقص و سماع  
 و بازی و سرود و خود یا حفظ و سرودی بردارند در میان کتب یک طاقه وسیع ساخته بکلی استیفا  
 و سامان طعام و غیره اشربه از صرف زر زمین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در  
 خانه همیاد موجود میدارند و برای بختن هر گونه طعام انگریزی در آن خانه با و چای و خمر و  
 و غیره عمده و فله لازم میباشد و یک کس را برین عمل سردار و حاکم بر کل میکشند تا ازین  
 مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانده باشد چنانچه همین شخص در  
 راخانسانان در این خانه را سکوٹ کبر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان  
 در آنجا رفته بعد تناول طعام شل مینوشی می کنند و در بعض اوقات که محفل رقص و در آنجا  
 قرار میابد در آن روز تمامی فوج بک حکام نیز شریک طعام این خانه میگردد با جمله عمده سکوٹ  
 که اکثر ذیل قوم و مکینه میباشد با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کو شکلی مفادین  
 امر قبیح مستعد و آماده شده و زر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود بآنها بکیم  
 گرفته گویند در جنگی این امر بکوفتن قسم بر حسب عقیده هر یک نوشتن سرداران اقرار نامه  
 را برای دادن انعام و جاگیر با بعض این خدمت یکده و هفت بگذشت و بعد درستی  
 همه امور حسب خواه طرفین و طمینان خاطر فریقین عزم با مجرم و اراده مصمم آن همه  
 کوتاه اندیشان بر آن مستعد آمده بر یکی در کمین و جوایمی و فست نشست تا اینکه اتفاق  
 صاحب مهم سکوٹ کبر بخانسانان آن خانه حکم داد که فردا بتخریب قصر و سرود محفل در  
 خانه مذکور عقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن خانه مجتمع خواهند شد

باید که برای بنما و سبشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات انواع  
 شراب حسب معمول بنیار باید کنانید خاٹانان مجر و یا فلتن اینچکم بادیکر خواجه ناشان  
 خویش حسب اطلاع این امر و رسانیدن این مژده بخانه بصنی از سرداران که شریک  
 درین راز و شورا بودند مخفی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن  
 و طعام سکوت که از ایشان بگیرد و هم زهر را که خاص بکوت خودش بعل آوردی این  
 وعده کرده بود و بستاند که نگهبان شخصی از شاکر و پیشه کی از صاحبان فرج با وجود  
 شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود  
 همان ساعت رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خاٹانان  
 و غیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهمی از روز ضیافت صاحبان که حکم طبیار  
 طعام آن روز یافته اند در نیوقت رفته اند و فراموشی آن که معج کل صاحبان در سکوت  
 خواهند زهر و طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدربافت اینحال بپاس نک  
 حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم نکو را  
 فرستاد بستانه کاغذات و صندوقچه را منع علامه سکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند که  
 کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتهها ایشان اینحال بخوبی متکشف کرد و انصاف  
 مع ملازم مذکور خود بیکان سرکاری صاحب رزیدنت و برابر لا مورد رفته ازین حال اطلاع  
 نمود صاحب موصوف بغور شنیدن این ماجرای شگرت زمانی در ورطه حیرت فروفت  
 و باز خود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی سباب  
 خانه سردار مذکور فرمان داد که بنید و سه پیره سپاهیان گوره ولایتی بسر کردی که یک پستان  
 در آنجا رفته اول آنکسان را محاصره نمود و من بعد یکان یکان را کف بستانه مع کاغذات  
 که در آنجا یافته بودند بحضور رزیدنت حاضر آوردند و میگویند از روی بعض کاغذات که  
 همانم نوشته بود در حال سازش و اتفاق علامه ضیافت خانه مذکور با سرداران سک

با سرداران که مستعد و آماده شدن آنها بران کار زشت صاف و صریح معلوم کرد  
 نیز از سند و قمار از نامه های نوشته ایشان دست آمدند و بعضی از آن مردم بخون  
 اقرار شرکت خود در آن کار نمودند و حال شمول یکدیگر را ظاهر ساختند گویند روزی که جم  
 شاکر و پیشه سکوت که بعضی سرداران بکند و صاحب رزیدنت بقوت رسید صبح  
 آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی فز میان یک کار از امور دنیوی میکنند  
 و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند که صاحب رزیدنت سبب اینکار غلط و غصب  
 حکم کرد که آن همه مجرای را بر آب رساند و کرده از حلق بکشند و قتل نمایند و بعضی از صاحبان  
 رزیدنت را گفتند امر و قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردمست موقوف  
 بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجرای را خصوصاً چنین جرم سنگین که سبب  
 حکام و دیگر بمقام ایشان بوجه از راه گرو فریب شده باشد بمنزله سیاست رسانید  
 عین عبادت و حکم خداست و بهم موافق قول حکما بلیت سنگ در دست و بار بزرگ  
 ست رانی بود و فوس و درنگ به الفرض همان روز یکشنبه آن همه را رسد و در کلو  
 بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند بمجلس آن اجل سیدگان  
 شخصی باشند که کشیدند و چون نوشت قتل او رسیده عرض کرد اگر جرم من معاف کرد  
 و دیگر از و نام کسانی را که درین امر شرکت بودند نشان بهم صاحب رزیدنت مصلحت  
 او را صاف فرموده از قتل شدن برانید او نام دیگر کسان را از سرداران لاابور از خط  
 نام رانی چند را نیز گرفت و گفت رانصاحیه قریب دو لک روپیه را بشاکر و پیشه سکوت  
 بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بود و در چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار  
 ایشان بر مردم مذکور رسیدند که عند تحقیق بچک خط و نوشته رانصاحیه در تفتیش یافته  
 لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانصاحیه را از قلعه بشو ببرد و بار لاابور طلبید  
 استکشاف این امر نماید باریان خط طلب بنام رانی صاحب فرستادند و چون او بوجوب طلب

روانه لاهور کردید در آشنای راه مقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروزپور میرفت  
 و راه دیگر بجانب لاهور چند کپنی سپاسی ببر کردی یکی از همسران فوج انگریزی در آنجا  
 رسید و رانی صاحب را بطرف قلعه فیروزپور برد و بعد از قیام چند روز در آنجا او را در کس  
 که بهانه آوردند من بعد حکم رسید که رانی صاحب را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل  
 سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرت کلان بنودست برده مقیم سازم و چنانچه نصیحت  
 طوعا و کرها در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که او اهل ماه اکتوبر ۱۸۵۸ عیسوی مطابق شروع  
 ذیقعد ۱۲۷۵ هجری بود و در آنجا زنده و صحیح و سالم ششتر می دارند و در میان ایام  
 خرفوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است هرگاه رانی صاحب در فیروزپور  
 و یا در لکهنه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی  
 بهند و سستان خواهند برد در خواست نمودند که زرقه و جوارات و غیره هباب  
 من قریب دوازده ملک و نیمه در قلعه شیخوپورست آئینه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه  
 و جوار و غیره اثاثه ذاتی رانی صاحب را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند چون  
 با اینهمه احوال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس  
 رسیدند اما لیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسیار تر در ضیاع صحت  
 نهستند بعد تخمین قیمت بر یک رقم جوار از جوار بنارس مع ذرقه نقد بطریق آگاه  
 و خزانه سرکاری بکند ششصد برین خیال و اندیشه که مبادا بسبب دشمن قدرت برقت  
 زرد جوار باز مصد رفته و فساد شوند و مشهورست که رانی صاحب بواسطه هوا کردن ایشان  
 را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن بالوف و مفارقت فرزند از جانب یعنی چهار جوار  
 و لب سنگه بسیار کریمه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بنس تاسف و حسرت برود و دست  
 خود را چنان بزور مکرر بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مخرج کردیدند و سردار  
 لال سنگه و وزیر معزول در اگره با جمعیت صد و صد کس از خدم و ششم و سوار پیاده و آ

ذاتی خود یتیم است چوکی و پیره سه کاری هم بر بنگان او می باشد و هرگاه برای کتاب  
 هواد یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشو و چند سواران سرکاری برای حفاظتش  
 همراه میرود و سردار رنجورنگه و سردار دیانامه و دیگر سرداران بهشتا به شمول و  
 شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازسی عمل مسکوت کبر نیز نظر بند کردید و بخود  
 مهاراجه صاحب رقت میبایند و بعد ازین معالیه که مذکور شد اکنون اعتماد حکام و خبران  
 فوج انگریزی بر یکپ از سرداران و سپاه دربار لاهور باقی نمانده چوکی و پیره سپاهیان  
 گوره و لایتنی در محل دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میماند و این سرداران  
 که از راه نادانی و جهل این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند متعجب و ملامت  
 بود چه عرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و ارا  
 اختیار کلی مثل سابق حاصل کرد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز تصور نبود چه از نبود  
 شخصیت و همتا و صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزار مردم از متعلقان ایشان  
 در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب بود که در آن صورت در لاهور قتل عام  
 میشد و فتنه عظیم بر میخواست فقط در عرض خون دو صاحبان که در میان کشته شده بودند  
 چه قیامت در انجا برپا شد شهر و قلعه پر و از کلاههای هم سوخته و ویران گردیدند و اهل قلعه  
 مقتول و یا اسیر گشتند در میان سبب نزاع و جنگ کردن افواج  
 انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان سپهرانول سنگه  
 بدانکه سانول سنگه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصورتی  
 ملتان منصوب و امور بود و سال بمال نذر مالگری صوبه ملتان را تمام و کمال  
 در سرکار لاهور میرسانید و فارغی میبایست سال تمام از انکاران سرکاری گرفته  
 پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و نظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل  
 و انصاف او شرم و خوف بود و خود نیز در همه امور تابع فرمان بود و در باره صفت

یساند برین سبب اما لیان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبه ملتان بولج  
 پسرش که ذیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق برد و پشت نظر  
 یافت و او هم مثل پدر خود در اریال خراج توقفت نمی نمود و مدام در انتظام ملک مصروف  
 بوده بجزم و جویشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم  
 بگلکان است که پیش سر داران و سپاه ملک پنجاب بعد از بهاراجه رنجیت سنگه بسیار  
 سرداران بانام و نشان قوم خود را قتل و سبا خاندانها را تباہ و برباد کرده اند و  
 باقیانندگان ایشان کو بافضل قدرت و طاقت آن مزارند که خود کسی را قتل و غارت  
 کنند مگر تا هم بفریب حیل و حیایان بربادی بکند که میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که  
 در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجانی اجمله مغلطی و هشتند در پی تخریب  
 مولراج افتاده و هستند که او را بهانه گرفتن محاسبه دربار لاهور طلبیده و دلیل  
 و خوار سازند لهذا او را با جازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال  
 باقی تصمیم ایشان دریافت و در فتن لاهور تامل نمود و چون امکان ازان در طلب و طرز  
 و مبالغه نمود و مذاکره فرستاد که من بدون فتنه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر  
 شدن مقتضایم اگر صاحب مدوح مرا بعد از طمینان طلب فرماید بالراس و بعین حاضر  
 و محاسبه را فرمایند زنده خود را که خواهد برآید و اخو هم ساخت چنانچه در خواست  
 بمختور رزیدنت منظور کردید و دو صاحب را از افسران اگر یکی در ملتان فرستاد  
 مولراج را در لاهور طلب فرمود و دیوان مذکور همراه همسران و بربار آنجا حاضر شده  
 محاسبه را از ابتدای صوبداری خود لغایت حال باطل و فتنه نماید و آنچه از قبیل  
 کشیده او برآمده بود و بها بخا و اساخته فیصلنامه و فارغ غلطی مبری امکان ازان حاصل نمود  
 و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و بهاراجه دلیپ سنگه و غیره کار پروازان  
 آنجا بملتان معادوت کرد و چون سرداران لاهور را نیامد دیوان مذکور از

از طلب خودشان بدون دهنه داری صاحب رزیدنت ناگوار کردید لهذا خواهش شد که او را  
 باز بکدام حلیه در لاهور طلبیده بشود و مخصوصه اندازید چنانکه بعد از صلاح و مشور و او را طلب  
 داشتند تا آنکه حساب ایام صوبه داری پر خود ساقول سنگه را از عهد مبارجه بحسب کتب لغات  
 روز و فاش بهیمنه اندا و در جواب نوشت پررم ساقول سنگه حساب بر سال مع زر الگزار  
 در سر کار سیر ستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه بقول آنرا ارسال  
 میدادیم و اگر بلا بینیه شمار در حساب پررم سنگی و شش باشد آنرا از دفتر سرکاری دریا  
 نمایند و علاوه فمیدین حساب پررم از من نمی باید حساب و فاش صوبه داری اش تعلو  
 بخودش داشت از من بهر کیف اکنون آمدن من در اینجا ضرورت ندارد و امکاران دربار  
 لاهور بخینین تحریر او را حل بر فرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل  
 او از صوبه داری ملتان و تقریر و بگیری بجای او خواستند و بحسب اجازت صاحب صوبه  
 فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سر واد که همان سنگه را بچگونگی  
 آنجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند  
 تا صاحبان موصوف و ملتان رخصه بکلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول عالم  
 منصوب و مانعید و بهند عمل و دخل و در صوبه مذکور بچنانند و چون برادر که بان سنگه  
 آن بر دو فرس ملتان سیده در خیابای خود که بیرون قلعه نصب کرده بود نذر فرود آمدند  
 دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسید و دعوت چشمان  
 رتبه عمل آورد و بعد از دو سه روز فرسرا ن مذکور دیوان مولراج گفته فرستادند که  
 ما بین فرد و گاه ما و قلعه جانی قرار دهند تا فردا ما و شما جریمه در آنجا رفته بعد از ملاقات  
 بایکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمایم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایامی آن صاحبان  
 ظنان بنام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دادیم فردا ظان وقت در آنجا  
 حاضر خواهیم شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم بگذارید تا باینکه عرض فرود بر وقتین



دیوان مولراج باد و سردار خود از کلبان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لحظه پیشتر  
 در آنجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از خط حریفین  
 و ذوق و شوق رکنیه مولراج فرمودند که ما بر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کلبان  
 صوبه ارجاع طنائی و ایمان مفرولی بشاد داده کلیدهای قلعه خشنه را سرکار از شما  
 بسردار مذکور داده و بهم پیش شما را لازم است که بزودی تعیل این حکم نمایند مولراج گفت  
 کلیدها موجود و حاضرند و مرا در دادن آن بسردار کلبان بسنگین عذر و تا بل غیبت نکند از  
 قدیم الا یام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه چنان دستور است که هرگاه کلام شود و از شما  
 از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه از مفرول و مضروب برود و بر کاشیخ بهارالدین که  
 طنائی رفته کلید را بصوبه و از جدید تفویض نمایند درین صورت سردار کلبان بنگه را باید که  
 همراه من برگاه مذکور و دمن کلید را باطل تفویض او نمایم که ظهور غیبی موجب نیست  
 طرفین بصورت صاحبان انگریز که معتقد در کاپا و انجمن سوم نیستند متبسم شد مولراج  
 گفت که این چه سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میکنی بدرگاه فلان درویش  
 رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه منی دارد و امور ریاست را با درگاه چه علقه است معلوم  
 نشود که در دادن کلید عذر و حلیه میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت به درگاه  
 ما بر دو صاحبان کلبان بنگه حواله نمایی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن خواهی یافت  
 مولراج که مرد عقل و آال از پیش بود کلام افسران را شنیده اخرو خسته شد و بلا هیبت  
 جواب بجا جان داد و گفت من دستور این ملک را بجنور شما صاحبان ظاهر کردم  
 نه برای دادن کلیدها حیل نمودم بهر کیفیت هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم  
 نمود مگر سرداران بنگه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنیده سبب میارافروخته و بهم  
 شده مولراج را اطمینان کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت  
 و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیکونی ملک کلام خوشامد و داری کنی ازین بزرگی که

که داری مردت بهترست ما را زیاده ازین محل کلام ایشان نیست که ترا بر وقوف و انجمن قرار  
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را تفهید و بودند از مولاج پرسیدند که برای بیان  
شما اینجا چه گفتند مولاج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فغانید که مرا ملاست و سرزنش  
کردند که تو چرا بصاحبان که ترا بی وقوفی و حماقت متوب کردند جواب سخت نمیدی  
و برای چه خوشادشان میکنی صاحبان متوجه سرداران شدند گفتند که بجز این نیست که شازده  
و تاج پشید این تبه نزارید که در گفتگوی صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و کرم  
کشاید خیر آنچه گفتید آئینده خاموش باشید سرداران که از سکبان و خوش مزاج و  
مغلوب بقتض بودند محل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولاج ایما و اشاره  
شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بجز دشمنان سخن آنها در حق خود شمشیر را  
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم بمستر اندرین بود و بعضیهای سوار از جانب  
گشتند و صاحب دیگر را مخرج ساخته قید نمودند و بعد بختین شاک و حرکات بی محل از  
آنجای برخاسته و مولاج را همراه خود گرفته اقلعه آمدند که مولاج بشا هدهه حال گشته شدن  
صاحبی و مخرج شدن دیگری غرق بجز تردد و تشویش گردیده بود و فهمید که این امر بدو  
رضا و ایامی من واقع شده و لیکن االیان سرکار انگریزی این خونریزی او را نامه اعمال  
من نوشته متوب من خواهند نمود و در عین این جرم بر من قیامتی بر پا خواهند ساخت  
بهتر این است که در لامور بحضور صاحب روز بیست بیاد حاضر شده بکلف و شبهه حقیقت حال  
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داد و بگویند  
خون صاحب مقول گشته و یا دائم بحبس سازند و یا مرا معذور بی قصور بکشد که بگذارد  
زیرا که اگر در بصورت از سرکار انگریزی باخی و عطف گشته در تان بشیخ صاحبان مال و سوار  
مال و خیال محال نظری آید و مرا چه یار و که ام زور و طاقت که مقابله افواج انگریزی کنم  
از در همین فکر و اندیشه بود که آن بر دو سردار که با خدمت آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

مردان و فستق ان اخراج او که اکثر سکه بان و افغانان بودند فراهم شده و برسانی الضمیر  
 مولراج اطلاع یافته و در گذشته که تو چراشلی نشان و نامردان از جنگ می ترسی و اینقدر  
 چرا پس پیش و منظر آب میکنی اگر توان مقاومتی اگر زبان می ترسی برو و در کشته قلعه بنشین  
 داریم و جنگ داند که ما زنده ایم و جان در تن داریم بویایی نخواهد رسید اول مردان  
 آخر مردان پس زمین که خود را در دست اگر زبان بسیاری و بذلت و خواری از دست  
 ایشان گشته شوی بهتر است که مردانه و از تاسد و در خود بجنگی اگر در صف جنگ میدان  
 گشته شوی در میان مردان سرخورد کردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح  
 است که خزانه را بکشتا تا ما مردم سپاه جزا را از افغان و سکه ملازم و دشته و آلات حرب و  
 بکار هم رسانیده با فوج احد انیکه بیاوریش کند بچگیم و داد شجاعت و مردانگی بهم و چون  
 مولراج اندرون مجلسی رفته و ایحال ابا با و خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره  
 از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند را و باغبانانید که اگر اکنون در لا بور تر و صفا  
 رز پلشت خوابی رفت یا ترابوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و باید اتمام بحسب خوابند  
 پس ازین مرد و امر در حق تو اول است که در قلعه شسته بر که بر تو یورش کند با جنگ  
 و از طرف زر فکر کن برای این مهم نزد من زرا ندخته پر تو بسیار است و ز انجیر صلاص  
 امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود و صدق کن و دست پاچین  
 اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشار یکیشین صاحب اگر زیمو حجب  
 کرده باشی این سکه بان خانه حراب که اکنون اقبال از ایشان رو بر تافته و او با و سکه سکه  
 گشته است در بر جا و بر مقام همچنین مفید ما بر پا میکنند و آخر بوال آن خود هم رافشا  
 می نمایند علما و برین انکاران لا بور که با تو موافق نیستند ملک شسته خون تو نذر کنوش  
 لصد و رایخیرم کو از ذات تو سر بر توده است تو فسوب کرده چه عداوت و بدبها در  
 حق تو روا نخواهند داشت انقضی او در سپر خود را مبتلا بلیه عظیم دید بسیار که بسبب و کلبه

و گاهی خزانة پسرش را خاله او نمود و حال طرقت دیگر برین نوال است که صاحب  
در بار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر خود در میان شنیده سزا و برادران فوج  
انگریزی و سپاه رئیس بیا و لپور برای تنبیه و پیصال دیوان مولراج بطرف میان سیر  
نمود و از ابتدای پنجگانه شریع ماه اکتوبر ۱۸۵۹ عیسوی از طرفین زد و خورد و سپاه فوج  
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله می کرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت نمود  
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نشکر و بدو تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان  
مولراج صورهار مغزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه سپهقام سنگه اناری و اله  
ضربد ایشاد و ریز از سر کار انگریزی مخوف کشته بر سترایش حمله کرد صاحب مذکور بوسیله  
فلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده چنان بفلت انگ برود  
مقاومت نمود و هرگاه سزا و در ذرا که در مقابل مولراج کرم رزم و بیگار بود و حال ملتان  
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه سپهچتر سنگه مغزور را که با سپاه متبینه  
خود همراه صاحب موصوف در مقابل دیوان مولراج بود و فرمود که شمار فاصله پنج کره  
از لشکر انگریزی دیده کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سر کار انگریزی چنان بیان  
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عله مسکوت که بر شول دیگر مجربان و لاهور  
مقتول یا مجبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی چند صاحب از ملک  
بجانب است و یا این هر دو امر بوده باشد با تملک چون شیر سنگه را معلوم شد که سبب اخراج  
پررم افسران فوج انگریزی را برین اعتماد نمانده و با واکه اقلید گشتند بدین خوف و  
هر اس از کسب انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رشت شرکت دیوان مولراج  
کردید طرفه اینکه مولراج نیز توهم اینکه سبب از راه کرد و فریب تره و انجانب آمده باشد  
تا قابو یافته مر قتل کند و یار فکار کرده تر دلا و در صاحب برد اعتماد و رتی نکرده در  
فوج خود راه نداده و همیشه از وی محتنب و توهم بسیار و چون شیر سنگه درین سوراخه و از

بجانب است و یا این هر دو امر بوده باشد با تملک چون شیر سنگه را معلوم شد که سبب اخراج پررم افسران فوج انگریزی را برین اعتماد نمانده و با واکه اقلید گشتند بدین خوف و هر اس از کسب انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رشت شرکت دیوان مولراج کردید طرفه اینکه مولراج نیز توهم اینکه سبب از راه کرد و فریب تره و انجانب آمده باشد تا قابو یافته مر قتل کند و یار فکار کرده تر دلا و در صاحب برد اعتماد و رتی نکرده در فوج خود راه نداده و همیشه از وی محتنب و توهم بسیار و چون شیر سنگه درین سوراخه و از

در فاصله شده از قشبان بر پایه سینه بطرف رام گزشت و برای دو دو خود سردار چهره سنگه مذکور کوفه را  
 با هم رسانیده قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسوم کرا و مارش بود و با لیا  
 سرکار انگریزی نقطه مهم لسان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام با انطرف نمی نمود و لیکن  
 احوال که چهره سنگه در شاپور و بطرف دیگر شیر سنگه سپارش علم بناوت بر افراشته جمیا و آماده بر  
 مقابله سرکار انگریزی شده و موسوم سر با هم قریب رسید و اب کور ز جنرل لار دال موزی در  
 برای نظام ممالک مغربی و بنا بر رفع بهنگامه و فساد و اوقه ملک پنجاب از دارالاماره کلکته  
 قصد هندوستان فرستاده و در ماه نوامبر ۱۸۵۸ عیسوی از دارالاماره مذکور سوار  
 سفینه و خانی متوجه انطرف شدند و از بنارس بر سیل واک براه کنب کانه پور به نیت فرست  
 پیشتر که در نزد و تباریخ بهفتمین نوامبر سنه مذکور و در جمعه در شهر اکره نزول اجلال فرمود و گذشت  
 یعنی سپه لار کل افواج انگریزی احاطه بنگال گشت صاحب بیاد در مع جنرل کلکته بر گشت  
 پنجم با نخی گیری این مهم تباریخ دهم ماه مذکور در جنرل قصبه تصور که قریب بلاهورست گردید  
 و لشکر کیوش صاحب بهفتمین و سیم از مقام کپران واکه کچ کرده و قلعه دیار سنگه مقیم گشت و صاحب  
 مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکبان که بر کپستان دریای پنجاب فاده بودند و کرسیت سین  
 حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد و توقف نمود و سردار سپه که  
 یورش بر فوج ستر ایست در انگ نمود و لیکن سردار مذکور با وجود دشمن به نیت ضرب  
 توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت نمود کس از سپاه او مقتول شد و قصد مجروح  
 گردید و در راجه کلاب سنگه برای ایست صاحب خزانه و نوپا فرستاده شدند و بعض  
 متانیان که در لشکر ستر کورث لند لازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوسته مکرر سلاطین  
 و باشندگان ضلع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ به نیت  
 و سیم که در لسان شد افواج انگریزی بر مورچال حریت متصرف گشت و بری سنگه که این  
 کلاوکه از ازان لازم مولراج را که در جنگ مجروح و جراحت کاری شده بود و در آستانه

در دارالشفاي انگريزي آوروند و آخر جان زنها بر دگوتيه سرواير برى سگي مذکور سياه خوي کل  
 دراز قد جسم بود براي ديدن لاس او بسيار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم همرا  
 فوج او برده بود و از او را عريان در بيارستان آوردند و نميگفتند که سر نبرد و غا با ايك نون صفا  
 باخته توپهاي شکر او را برده بود و انقض بعد گرفتن مورچال متانيان و كزياندين نهها  
 را سولراج فوج جديد را ارسته براي مقابله افولج سرگاري آورد و در بيان درختان  
 اينده كجور براي گرفتن پناه ستاده كرد و هرگاه يارشش كلو لهاي توپ و تفنگ اينها  
 شرا از انجا هم پس باشند و آن ماسن ايشان هم بدست فوج انگريزي در آمد و فوج مذکور  
 مورچال و ماسن گاه حريف را آتش داده و در خيمگاه خود گشته آمد و در جنگ مولراج  
 بذات خود در ميان يك غول سپاه خويش بود و بعد شگست فرار كرد و بر توپي نموده توپها  
 كلان حريف كه درين جنگ بدست فوج انگريزي آمده بود و ماسن عبارت كنده بود و احيا  
 فرزند فوج محمد لا موري اين توپها را بكم خالصه شستند و شسته بجهري تيار كرد و در جنگ  
 از فوج كورث لنده صاحب كرنجته در قلعه نشان رفته بود و سپاه آتجا خنده ميند و از راه  
 طعن ميگفت كه شاربامي داون فريب تر دانه ايد و لراج هم توجه حال ايشان نشد  
 ماسن سگ و ديك چند سوار كه درين جنگ فرار كردند و در مقام بود و پشاور رفته و در جنگ  
 دوسه سگ از لشكر او در صاحب كه گشته و خسته كرده و در ملازم حديد بود و از طرفين  
 جنگ خبره شستند و از پيش و هم كلكه فطوره كوره بوقت كه فتن مورچال كشته شده بود  
 در دمنه ثاني كه باز با حريف مقابل كردند و كوره زنها بر دگوتيه و دوسپاي ايشان دوا  
 مخرج زنهاي خفيف شدند و يوان مولراج از سپاه كرنجته بسيار ناراض است و از  
 قلعه آمدن نميد و بسيار كس از نزد او برخاسته رفته و آن هم توپها كه مولراج در جنگ  
 سابق از فوج ايك نون صاحب گرفته برده بود و در جنگ باز بدست سپاه انگريزي در  
 و مشهور است كه مولراج در عين كرمي اين جنگ رنج آب خود را بويي حمله كرد و كزياندين

بازرسش که در آن مقام موجود بود و گام سپا و اگر گفته مانع آمد و در میان زوا و از سفیر و آوین  
 بر روزه بستگ آمده بصاحبان بنیام فرستاد که قلعه حاضرست سرکار آریا بگیرد و چون گفته  
 شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیرکه تمام سکهان لاهور  
 و غیره نوشته بود که شامیه سکهان با خود باستفون شده و از سرکار انگریزی برگشته در آن  
 خود را که اگر نریا باشد قتل کنند و برخوانها تصرف و در لشکر من آمده محنت کردید و جنرال  
 صاحب که بالفعل بجای جنرال کوئن منسیر کمان فرج شده اند بتایخ بمقتضای نومبر قلعه  
 و دیار سکه برآمده بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله بیست میل واقع است کوچ نمود  
 و بتایخ شانزدهم ماه مذکور سحاب و آلات حرب از فیروز پور در لاهور که انتظار آن بود  
 رسید بمراسم مذکور رساله سوم و نهم هندی و سنگا و پانزدهم و شصت و نهم پیش  
 پایده هندوستانی باد و توپ بیست و چهار پنی و شصت توپ سیمیه پی و دو توپ آسمانی  
 و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا بمقتضای محموله کلوله و باره  
 بسیار از آن حاجت بود و درین مهم صرفت خوراک یک فیل بقدر یکصد و بیستاد و نیم  
 ماهانه بود و خرج خوراک یک شتر بیست روپیه و صرفت کا و قدری کم از آن و صرف  
 یک اسپ سی روپیه و بتایخ پانزدهم نومبر گنبد بخت گفت صاحب از لاهور پیشرفتند  
 و شانزدهم آن در بای راوی را عبور کرده برکوت کوبند و اس سیدند و از روی  
 اخبار صحیح معلوم شد که بمراسم شیرکه در پشاور نوزده پیش و فی پیش شصت سپاهی  
 برین حساب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و بمقتضای توپ ست و بمراسم جنرال کوئین  
 که برای مقابله او مامور شده است کل پنج هزار فرج از سوار و پایده است و توپ  
 همراه دارد و صاحب مذکور از طرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فرج خود دیده  
 است و بکل توپ یکور ز جنرال سیر در چتر سکه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور  
 و هزاره و آنکس بلا فرج و آلات حربند از طرف شامیه فرمایند خواهد رسید کلاب سکه

کتاب سنگه پسر شمار که در لاهور پست ماست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب  
 و خانه های سکبان لاهور که ملازم سرکار بوده بناوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر شود  
 و مردم تنان خبر سنگه شیر سنگه و جنگ رام نگر که بتایخ سوم و سیمبر حال شده بود و ذکر آن  
 معترب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردید و نیز توپهای کلان قلعه تلکن که انتظار آن  
 در لشکر آژور و صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بیستم نو بر سر سید و از آمدن جل  
 تمگیول صاحب در لشکر انگریزی سکبان بسیار مضطرب میگردد و بدین ولال سنگه که با هشت  
 توپ و افواج بنوا از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکبان از خوف  
 و ترس بوقت شب از لشکرش کرخیه رفتند اکنون در ایامی چاب برای آمد و رفت  
 افواج انگریزی شاد و دست کیفیت جنگ رام نگر که بتایخ سوم و سیمبر واقع  
 شد موجب رپورت گشت تخفیف بهادر و مختور نو آب کور زجر جل  
 لار و دلهوزی بهادر خلاصه رپورت یعنی خبر گشت تخفیف نیست که بفضلہ تعالی  
 بسی و کوشش افواج انگلیسی راه دریا برای عبور کردن لشکر ابدست آمد و بتایخ  
 سوم و سیمبر حال بر سکبان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بناوت کرده  
 بمقابلہ آورده بودند سنگه افتاد در فوج سکبان سی چیل هزار اسب و بیست و  
 توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام  
 رام نگر فاصله دو گزده دشت و من براسه فریب دادن و مشغول کردن احد را  
 بطرف خود در ایجاد مهیا بسته حکم سرکردن توپها و آدم چون فوج دشمن بدین طرف  
 مصروف شد بتایخ سی ام نو بر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و سیمبر  
 ضرب توپ را بر سر کردگی میسر تمگیول آن طرف دیار روانه گردم و در آن مقام با تمام  
 لشکر صاحب شانزده گشتی تیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی  
 عبور دریا کرد و فوج حریف هم بهر دو میل پسر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

باین جنگ  
 در این جنگ  
 در این جنگ

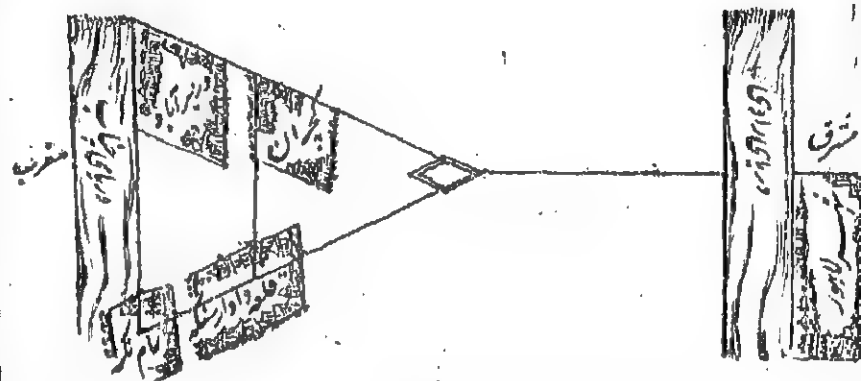


و فوج پیاده هاشم میل سافت ملی کرده و بر دیال می پیوسته عبور از دریا نمود و در  
 توپها را به سوز برای آن کرم آواز داشتیم تا حرکت از عبور فوج انگریزی مانع و مزاحم  
 نشده بطرف امهر و فاشا تا اینکه بتایج سوگم و سیر بوقت نواخت دو ساعت روزه  
 کلان جریت بر فوج میجر جنرل تکیول سیاحه کرده توپها را سر کشانید و چون تا یک ساعت  
 توپها زدن و از فوج انگریزی یک توپ هم سر نشد لهذا ایشان را بشده قدم پیشتر گذاشتند  
 و چون بر زد کلوله توپ رسید از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان  
 کشته شدند و نظام فوج آنها کیسخت تشکیل صاحب بنظر ماند کی مردم و سپاه حمله کردند  
 موقوف کرده بر فراگشت مردم فوج عظیم سلاح خانه و بهاب خود را آتش زد و فقط  
 باد و توپ از اینجا بگریختند انگاه دوز ساله سواران را برای تقاب شان شتافت و شنیده  
 شد مردمانیکه سوا سی فوج خالصه شرتاب ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی  
 چهل مردم مقتول و سه فسر مجروح کرده و بدین از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و  
 قبل سوارانی شیر سنگه هم به دست فوج اافا داتنی عبارت رپورت کماند ریخت حساب  
 و مشورت که سکبان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جلم کمر خسته رفتند اکنون در آبه  
 چناب و جلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده در عایای این دو آب مسیب یافتن این  
 اطمینان از خوشی اسباب رسد از لشکر انگریزی می آید و فوج مجبور و بزرگه می سر و ان  
 منسین سکه و غیره را منهدم ساخته بطرف دو آب جلند بر معادوت کرده آمد و چشم دهم  
 کماند ریخت صاحب بعد نظرو منظور شدن در رام نگر معادوت نمود و ششم ماه بکوه سیاه  
 سبب رسد برای لشکر تکیول صاحب که در تقاب لشکر شیر سنگه است یک شصتیا بار کرده  
 از دریای چناب فرستاد در آن زمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا که مردم بیکار  
 بودند یکی در پشاور و هزاره و آنکه به تقابل سر و دایر شیر سنگه که با جمعیت کثیر از سکبان  
 و افغانان چناب که اکثر صاحبان او در محاصره داشته است دوم در لمان با بولون علاج

باد یوان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه لمان زدود مفتوح کرد و زیراکه  
 فوج بلخی نیز رسید و شیر سنگه که کمک قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون پاداری از بولاج  
 غیر مقصور و در یوقت راجه مهپال بوری که قریب جالند برست و سرسبر کشی از سرکار  
 برداشته بود از فوج لغشت گاردن که فقط سه گیتی داشت نیز میت یافت از قلعه خود  
 دست بردار شده خود را حواله بارلس بناخت نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله انچه  
 کرخیه رفته بود نیز گرفتار شد این بر دو راجه و یک راجه دیگر در قیدند و در مدت سیزده  
 روز حمله با عیان پشان کوش نیز در کرده شد و ضاد کوستانی نیز موقوف کرد و یکایک  
 پوشش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری رزخی و دو کس شسته شدند و کوبند راجه  
 شیر سنگه خطی که در لاور فرستاده بود در آن پانزده و چوه بغاوت نوشته است و سوم  
 سردار سلطان محمد خان میجر لارنس دو صاحبان دیگر را حواله سر و راجه سنگه کرده داد  
 سردار مذکور برین امر تلک تنهیت در لشکر خود سرگناید و پانصد روپیه خودش هزار روپیه  
 اکیاران او بطریق صیافت بخدست میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول  
 نکرد و حایای پشاور ازین بر عهدی و بیوفایی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده  
 بر قوم بارک زنی ملاست میکنند و ایست صاحب که در مقام باز ستشش هزار مردم  
 همراه خود میدارد و آنک تا حال از دست برد سبکان محفوظ است و اچیت سنگه کلپان  
 کسیدان اکال بلپش سبکان بحضور لارنس صاحب رفته رجوع کرد و جنرال بشا سنگه بنگلوسن  
 صاحب فته موافق شد و چر سنگه بار دیگر محاصره قلعه آنک کرد و نیز می گویند که چر سنگه  
 بحضور لارنس صاحب نوشته است که اگر جان ما را امان شود بحضور حاضر شده غاشیه  
 اطاعت بزد و شکشم معلوم نشد که از اینجا چه جواب رفت اکثر ضابطه حال سبکان  
 از حرکات خود بسیار شپیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان  
 در سرکار انگریزی رجوع کنند و استغفای قصود خود نمایند فوس که این دم تا عاقبت پیش از

از بقاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند که بگذرد و روزی دیوان  
مولراج در شب و اله در بار کرده مذمت سبکبان بسیار نمود که ایشان لاف زنیهای میکنند  
و بوقت جنگ میگردند و سه سوار را که در جنگ ششم و سیم گردیده بودند تشبیه کرد و یازدهم  
و سیم یک حصه فوج بنی در ملتان داخل لشکر و شش صاحب گردید بدین تقصیل و در پیشگاه  
و یک توپخانه و پانصد سوار سنگر رساله حیک صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک ساله  
ملازم خاص ملکه و چون که سامان جنگ متواتر تر و ایدیت صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه  
انگ دست سبکبان نرسیده و تا آخر و سیم مذکور نزد مولراج نیست بزار فوج در قلعه  
ملتان موجود است و بعضی نوشته اند بجز از تطبیق این هر دو خبر نمیتواند شد که از رسیدن  
افواج بنی و توپخانهها در نجاسه حصه فوج او از خوف و هراس بر خاسته رفته باشد و  
اکنون فوج انگریزی حائل است در میان فوج شیر سنگه و ملتان لهذا او بهر دو مولراج  
قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در کاس پنجاب بودند و در  
اگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار  
خشک گردیده مردم در هرگز و مقام پایاب و فیه شکند آمد و رفت سفائن کلمان تجارت و غیره  
مسدود است شتیهایی غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار مغربی میقتصدت  
و دشواری ازین دریا تا مدتی رسیدند و از اینجا آنرا بر شتران و حواشیها بار کردند  
برای جنگی روانه ساختند و سی ام ماه و سیم مذکور بخیر جنگ تاج سوم ماه مزبور که با شیر سنگه  
شده بود و ذکرش بالا که مشته جنکی دیگر نه با دمی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه  
قلعه انگ را محاصره کرده که توپها میزدند بان ضرر با بل قلعه میرسد مستر هر برت با نهایت  
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان که باری بر لشکر خود  
از اندرون قلعه میکنند که بروم فوج چتر سنگه میرسد و نواب کورنر جنرال لارودل جوکر  
از لد سپاه در سواد ملتان روانه فرما کرد و دیدم و فوج بنی مع توپخانه با کل تابست

نایبیت و دوم ماه مذکور در مغان رسید و مشهورست که تا قلعه مغان برست افواج  
اگر بزی نخواهد آمد کند شجاعت بیاد در غایت شیر سکه نخواهند کرد و بالفعل شیر سکه در هیچ جا  
قلب است که گذر فوج اگر بزی و آنجا بدینواهی خواهد شد و نقشه راه از لاهور  
تا دریای چاب بدین صورت است نقشه راه از لاهور تا دریای چاب



و سر کرخیل لاریسن از ولایت بهقام مبنی بر سبیل ذاک و از آنجا در بهادر و پور و خسل شده و  
مسکرواب کور ز جزایر بهادر حاضر خواهند کرد و دیگر کفون نظام ملک چاب از دست ایشان  
خوب خواهد شد و بنا بر پیشتر و هشتم و نهم و دهم ساعت روز بر آمده چند پیش  
اگر بزی را حکم جنگ با اهل قلعه مغان شد بجهت آن در غول است پیشتر و دوم و سوم  
پنج کپنی گوره از پیشتر که سیر کردگی کرخیل فرنگس و در غول چپ پیشتر و دوم و سوم  
پنج کپنی از پیشتر سی و دوم ملکه زیر حکم برگدیر مار کهم صاحب و ششم پیشتر گوره ملکه و پیشتر  
سوم مبنی بند و ستانی و او و دو صاحب بر پی که قریب پیشتر محل است حل نمود و در آن  
صحن فوج که متوجه سپاه صاحب موصوف کرده و فوج مبنی بر دیگر مقامها و غول  
چپ بر مقام ریام تیره و شواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر  
رفته و محال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند از نزاع نمود و از آنجا در کوهی سکه  
که در آنجا قبر سافول سکه در سولراج است بلا فراحت در رسیدند و چون فوج ظلیل کار

ضرب مسجد که در قرب آن قبر شمس نیز بود یکسبب بار قبور و عمارات خوش ساخت  
 شاست در آنجا بسیار فقر و مردم بیرون از آنکه برای گرفتن پناه جمع شده بودند و  
 ایشان تعرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکه‌بان که مسلح استاده بودند و  
 فوج انگریزی که بر حیت و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه انجمن فوج  
 سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان نیز درختان انبوه بودند حمله کرده گرفتند و از  
 غور قصد گرفتن مقام مقبره شمس نیز نمودند و در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوبت که سبب  
 حمله کردن کورهای ولایتی با سکنین بر آنها فرار کرد و آن باغچه هم پاشیده شد و باریست  
 سپاه انگریزی در آمد و فوج بجمله یک مدینه بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه  
 سرکردن چنانچه در سلاح خانه عظیم از افتادن گلوله‌های توپ دوبار تپش در گرفت و  
 صبح از طرف قلعه گلوله‌های توپ که می آمدند از کل بخته بودند معلوم شد که اکنون در سوراخ  
 گلوله‌ها هم نماند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی بجز گارون از شصت و  
 هشتاد و پنجاه کس صاحب از پیش بقتل و دوم بندوقستانی و هشتاد و یک سینه حساب  
 از پیش نهم بندوقستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین هشتاد و یک فرساده  
 از پیش چاه و دوم بندوقستانی و مجروحین صاحب از پیش بقتل و دوم بندوقستانی  
 کریل بندق صاحب از پیش سی و دوم بندوقستانی و انسین بندوق صاحب از پیش  
 بقتل و دوم بندوقستانی و هشتاد و یک صاحب انجمن و سه کوره از پیش و هم بندوق  
 و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام بیرته که در آنجا مدینه بسته و هشتاد  
 و هشتاد صاحب با و از ده سپاه رفته بود از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و  
 صاحب بیست و نهم و سیمند کور از بر و طرف شکستند و چهار یکد که خالی میکردند سکه‌بان  
 می خویشند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها  
 را به فاصله مشتاد که میزدند و از ضرب گلوله‌ها و یوز قلعه را رخنه‌ها می نمودند و از طرف

و ازین طرف تو بسیار از دزد و دزدگیر میگردد و از طرف حریف بدین بزرگ در قلع  
 گلوله اندازان کم بود و نزدیک کس کار دوازده کس میگردد و از کلاوهای این طرف اندون  
 قلع بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تقاب شیرینکه بود و پنج حصه منقسم است یک شکر  
 بر حکم بجز تیوگل صاحب در مقام کابیله دوم بسر کردی جزا کمال صاحب را کابیله  
 براندک فاصله سوم لشکر کند و بچیت بیاد در موضع چولیه چهارم تابع برگه یی صاحب  
 که فوج را مگر است پنجم لشکر برگه یی پوپ صاحب در روزی با دو پهلای حکم در دای چای  
 جهت عبور مسکرا نگریزی بدین سواری بسته شد که ارا بهای بسیار با زبالا  
 آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل سردار چترینکه نوشت و بچولای  
 را که برادر سردار یا محمد خان حواله شاکرده است باز تقویض بوی بنائی ازیر که  
 در خاندان با ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیح معلوم شد که در میان  
 ستمه بجزی محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای او پسرش نصیرالدین شاه پادشاه  
 ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط  
 محض است گویند در سلخ خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پرین  
 مکان آوازی جلیب مثل عد شد و کرد و غایب بسیار که ده رفته جنرل دشن دشتی  
 گلوله اندازی که اوشت بسته گلوله بم را دران سلخ خانه زده بود انعام دادند و  
 اشرفی افسر او بدو بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و سیاه هم از سلخ  
 پریدند و سوای آن بصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلخ خانه هزار  
 سن بار و دود بکری ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود و تبه نقصان و بیامان شد و سوای  
 آن روز دیگر در گلوله غله نیز از گلوله بم آتش افتاد و روشنی آن در لشکر انگریزی بدین شب  
 مانده و چون روغن کا و روغن چراغ در آن گدازم بسیار بود و در روشنی تاب و روشنی داد  
 معلوم میشد با بطل دوم جنوری ستمه عسوی شهر ملتان در قفسه افواج انگریزی آمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و مهند و سنگه سردار که اکنون صاحب راز دست خود گشته بود قتل کرد  
 و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت  
 شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از آنجمله بیت پنج فیل و بسیار پاسبان و کاه و دهن  
 اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غنیمت که در شهر بود بسوخت و مهابجان شهر پانزده  
 لک روپیه دادن قبول کرد و در شرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت  
 منظور شده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی درآمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرده  
 رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود  
 را بیشتر روانه کرد و حکم داد که نامردان و چتر سنگه میجر لاریش را سوار شاکند و او را نظر دارند  
 تا در قلعه انگ گرفته پناه گیر و چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن  
 صاحب موصوف نزد من و شارب است گویند عرض طلب کردن خان مذکور میجر لاریش  
 آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زبرد پانصد گشته بود  
 بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور تسلط ساخته بود  
 ایشان از سکپان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف کاوشی کردند و در مقام در باب  
 دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی است که سکپان جنوب پشاور و قلعه انگ بود  
 دادند بدین شرط که او دشمنان کند و سر بمیری لاریش و مردم جنوری از بمبئی در سنده  
 و از سنده در بهاولپور رسیده و دو مقام کرده بتاریخ ششم در فیروز پور رسیدند و از  
 نواب کورنر جنرل بناد زدند و بعد وقت چند ساعت روانه لاهور کردند و بتاریخ نهم  
 آن جنرال آجاشد و هرگاه دیابخش وکیل که از وقت سانول سنگه رفیق مولراج بود و در  
 عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دیش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید  
 که نزد تو و کالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب باصواب بده  
 شایرین هست که دیوانچو خود را تقویین سرکار انگریزی کرده و بهند و بدست نامردان پشاور

نشان بنفید بود معلوم گشتند که دارندۀ او ایچی است و دوست محمد خان سبب ساز افتاد  
 قلعه انگ بر آن متصرف گردید و بنا بر پنج و بیست و نهم جواری کر نیل لارنس در لاهور رسیده با باریک  
 و سیپ سنگ ملاقات کردند و بموجب استظهار توابع کورنر بهادر که مورخه بمخدم جواری  
 مذکور بود معلوم شد که بنا بر نوزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای ایل  
 بود شکست فاحش داد و فوج او را کورنر نیند باید که در چار و پنجاه برای تنبیت این مستحق  
 شک شود پارتو در ضرب توپ سگهان و دیگر سباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد  
 و بمحلۀ غنیمت شهر لمان بمشت هزار روپیه قیمت دو باب و بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره  
 قریب بمشت هزار روپیه خواهد بود و بقی از شهر و قلعه از لشکر انگریزی آبخان نزد کتیر برده  
 بودند که مردم قلعه لقب بر اوید بروی لشکر سر کرده مذکور محظوظ مانده و افغانان بمهرای محظوظ  
 بر قلعه انگ سبب سازش افغانان مستقیم قلعه متصرف شدند و بر تنگ و ناموس سکنه قلعه  
 دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد مگر نشنیدند از رخا ثابت شد که در میان  
 افغانان و سگهان صفا و اتحاد نیست گویند و جنگ تا پنج نوزدهم جواری با شیر سنگه  
 شده بود فوج انگریزی بروی فتحاب گردید بنیای کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند  
 سیزده نفر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کر نیل لارنس با دو نیم جواری در لشکر  
 کشته و تحریف بهادر داخل شد و از شروع فوری سال مذکور بجای مستقر گری صاحب  
 باز بر زمینش لاهور بستور سابق حال و امور گردید و در جنگ سیزدهم که شب و جنگ  
 چلیان است سبب کثرت بارش تنگه عظیم و لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب  
 بیست و دو نفر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و کینزار و ششصد سپاهی مجروح و  
 پانصد و شصت مقتول گردیدند و لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریت رفتند چلی  
 توپخانه پنج زده بکار کردند و چند هزار از سگهان کشته شدند و بمشت کس سکه زنجی را در دار الشکاهی  
 سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب بر قلعه لمان نماند که سگهان وایشی که



از تفصیل قلعه میر نیز برای سپاهیان می افتد و چاه کس سنجی موراج خوف جان خود  
را حواله میجو اژ و رذ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که یکی هزار کس سپاه  
نزد موراج باقی مانده اند و سبقتل شدن کوله اندازان سرکاری در جنگ جلیان  
این شد که بسبب نفهمیدن کلام فسر خود در آن معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت  
بطرف توچانه خود کرده با تا دلبذا توپ شان بند شد فوج حریت از طرف دیگر آمده  
کوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادر زاد های شیر سنگه  
نیز کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان موراج بلاقت  
شرائط جان بخشی خود را حواله دش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند  
آدمه سلاح را بکشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر یاب کورنر جنرال  
بهادر خان شهنشاه مر قومه محبت و خیم ماه مذکور از مقام کبوجاری میسر نمود که بر  
اتکابی کوشل تمامی خواص و عوام این شهنشاه داده میشود که برگاه از کلولهای توپ  
چندان رخنه در دیوار قلعه نشان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی  
عزم با محرم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان موراج مشاهده  
این حال مع مردم همراهی خود خوشن شدن را سپرد سرکار انگریزی کرد و دلبذا حکم شد که در  
کنهای کلان میت و یک صدای توپ بطریق شلک تنفیت سر شوند و سورت  
سپرد کردن دیوان چو خود را در سرکار بدین طریق شد که میت و یکم جنوری یک کیل  
مردی که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه موراج و لهری  
پنج سال بود حاضر شده بحضور دین صاحب عرض کرد که نزد دیوان موراج نیز  
زمنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن میت و دوم جنوری دودو  
چهار چار کس سپاهی از محصورین قلعه آدمه سلاح خود را در کسپ سرکار بناده سپاه  
جان خواسته بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سنجی بود نزد قریب و هزار

فصل  
در بیان  
کردن و بیان  
موراج  
خود و  
سپاه

و قریب دو هزار مردم بهیرو نگاه من بعد سوراج سواری اسپ بر خاست چند ساله را  
 سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پیش کوره باد و بطن بند و سینه قلعه  
 رفت سلطه نمود و بهر چهار طرف پره سپاهیان مقرر و امور کرد و در تمام مردم فوج و غیره  
 اسباب قلعه را تاراج کنند تا بهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و در میان  
 شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فیصله های آن بلند و خندقش تاسی  
 عمیق است مگر از صدقات کلوها جای سنگ نه شده مثل خرابه و ویرانه نبود و درین  
 شک نیست که اهل قلعه تا بعد از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و بهر کس فیصله  
 قلعه بضرب کلوها شکسته مثل غزال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه زینا داخل  
 شود سوراج و بهر اینها نشان مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را  
 اسیر کرده دیکب اذ و در صاحب فرستادند الا سوراج را قریب دشت صاحب در محله  
 فرو بردند و عیال و اطفال او در قلعه بجاظت سپاهیان سرکاری میقتند  
 ناکید است که کسی سسپا پره والد در زمانه او رفتن نیامد و در مقام خزان پره کور  
 ولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بهر سیکزین سلاح خانه پره سپاهیان  
 هند وستانی مقرر شد و باشندگان انگل خصوصاً قوم کهتری سبب قیدی غارتگری  
 افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است  
 که برای سلطه چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاش انکوب  
 صاحب و اندر سین صاحب که در ملتان مقتول شده بودند غنیش کرده بجای دیگر قلعه  
 با عزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از ستر طاسن و لیم پیل صاحب ملتان  
 کتاب صفح التواریخ نیست تاریخ تعمیریه سال عیسوی ششم لمران چو شد منزه و بی زوی شد  
 منصوری و اقبال بانگریز میسر شد تاریخ زلف پی این فتح چو پر سپید ابد اول  
 این گفت که ملتان سخر شد تاریخ تخریب سال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

در  
 تاریخ  
 ملتان



که از قلعه استان دوست سرکار آمده است براتون مخفی آن که شریک جنگ بودند  
 حسب دراج قیمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار غنایست درون  
 میزده ملک روپیه و پس نخواهد شد و با تحقیق معلوم شد که لاش ستر اکیون و ستر اکیون  
 که بی ترتیب مدفون بودند از قبور بر آورده دیدند که سرهای ایشان با ابدان شان جدا  
 بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دوازده قلعه آویزان کرده اند غلط محض است  
 و نیز معلوم میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مخرج شدن قبل از  
 قضا کردن بدینصورت نوشته بودند که در قتل یان قصور مولراج اصلانیت در دست  
 ما بوده اند اگر این امر درست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل خواهد شد و  
 مردم میگویند که نزد یوان مولراج خطی و یکو مخری در بار و مهاراجه و سبب که بدین  
 موجود است که شما سرکارانگریزی بکنید و مستعد عرب و پیکار بشید و یوان جو میگوید  
 که بوقت زو بجاری بخنور گورنر صاحب در پیش خواهیم کرد و هرگاه میگرد صاحب قلعه  
 استان رفته لباس خشنه و اسباب نمود و بعضی جا انبار پارچه ریشی را یافتند و در بعضی  
 غله و روغن گاو از وقت سانول نگه فرام بود و در جایی نخل و افیون بسیار یافتند  
 و قریب سه چهار ملک روپیه مال سبب پریدن خلاج خانه و غیره کائنات ضائع شد و سوار  
 اسباب مذکور در دار الحرب اثرنی و روپیه بسیار بود و شیرهای دلاستی قوی و دیگر سواران  
 عرب را حسابی نبود و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمر بود  
 سه چهار کرد و روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم  
 نیست و مولراج اکیون صاحب و اندر سیم صاحب را کفن از دو مثالهای نفیس داده  
 بود اگالیان آن کفن را از قبور بردیدند و چون در حال نباشی شان معلوم شد که کفن  
 پارچه سفید داد و یک صند و قه مردار قتی سه ملک روپیه نیز آمده و دوش صاحبان  
 اجازت نواب کورنر ملاقات با مولراج کردند و حکم شد که تا اخلال کل بار و دار قلعه

و عیال مولراج را از قلعه بیرون بردند و بسیار مردم نزد جواهر و سیاه فیتی را جای آوردند  
 قلعه مد فون ساختند اکنون از قلعه رانی می بر آید و از نزدیک کسی که از قلعه بیرون می رفتند  
 بهشت هزار روپیه طلا برآمده و با وجود چوکی و پیره بسیار مال مردم قلعه و فوج تصرف  
 نمودند و زنی او در دوا صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که بخله سیاه است  
 که ضبط شده است خواهش بر چیز که داشته باشید ظاهر کنید و من صاحب از شما مقرر  
 خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد و هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته در کار دارم  
 یکی پوتی مذیب خود دو دم چند تصویر فرانسوی سوم کتاب طب که در آن نسخه چیست قسم  
 تب هستند قلعه مولراج صاحبان در تصویرت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدی شایسته  
 قد در از بقدر پنج فست و بهشت پنج دست و پا کوتاه رنگ سبک بینی پیکار چهره متوسط بلند  
 پیشانی قیل چشم سنجیده وضع کمر زحمت و جوس صاحب غیرت و حیاء و وقت بر آمدن  
 از قلعه در لشکر انگریزی بر یا بومی خوب صورت سوار و بر زمین با بویارچ سرخ ایشی میخروش  
 بود و لباسی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افشار  
 بود و بر دو طرف او یک یک کوره سپاهی بود و میجر بچ صاحب بر دست داشت  
 بودند و بطا هر هیچ نمودی نه داشت نه با کسی سخن کردند و صاحب سلامت نمود و  
 بهر دو طرف افواج انگر بزر را بنظر خشم می دید و لیکن شکنجی بر چپن نمی آورد و از مضمون  
 خط لا مورد معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیر آباد مقیم  
 است ظاهرا قصد لا مورد دارد و لهذا بهر طرف شهر لا مورد مهاستند و آلات حرب بهر  
 جانب جمع کرده اند و بسیاری صاحبان عالیشان و سپاهیان کوره منع اطفال از جهات  
 انار کلی در قلعه لا مورد رفتند در چهار دلی مذکور فقط سپاه جنگی جبریده ماند و این هم بیکصد که شیر سنگه  
 اول بر امت سر و جلند بر تاخت خواهد کرد و کند و تخفیف در تعاقب او سرگردند و جبرل  
 دش برای کمک کند و تخفیف ما سر شدند و بتاریخ پانزدهم فبروری فوج کند و تخفیف

فوج کند رنجیف از طلیان و آله روانه شده قریب به سوژی رسید و برای محافظت شهر لاهور  
 نصف پیشین کوره و چهار پیشین بنده و ستمانی و یک رساله سواران و یک تب کوله اندازان  
 اپنی یک توپخانه موجود است و رساله چهار و نیم یکباره را روی افتاده است و این رساله  
 محافظت را ہی میکند که از معبر کنکرتا شاوره که از وزیر آباد تا امرت سر رفته است دیوان  
 مولراج را بعد بدون در لاهور در گویند گزده فرو دکنانیدند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید  
 که در لشکر او قریب یک ک مردم از سپاهی بازاری فراموش است روزی شیر سنگه از راه  
 لاف و کراف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کند رنجیف انگشت دیم و عجب  
 آدمیم لهذا فوج ملتان محاصره آن کدشته برای کمک کند رنجیف آمده است و چون  
 شصت بهشت آدم و مردم ملتان که در لشکر شیر سنگه رفته بود مذبیان حامل فتح شدن قلعه  
 ملتان در سر کارا اگر نری نمودند و او یلا در لشکرش افتاد و دو پیش تقاضای تخواه  
 همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونک برخاسته رفتند و بتاریخ شازدیم  
 فیروزی میجر لانس که نزد شیر سنگه نظر بند بود و با جانش اول در لاهور آمدند پس بعد  
 بحضور نواب کورنر جنرل رفته بعضی گویند برای سوال و جواب صاحب شیر سنگه آمدند  
 و نزد بعضی او نشان از ایلچی گری شیر سنگه انگار کردند و بهندیم فیروزی کوچ اخراج کرد  
 از سعد اند پور تاشش میل میتر شده در مقام کچیه مقیم شد و کند رنجیف بهادر در آنجا حکم  
 داد که مردم فوج احوال و اقبال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند تاکر  
 بقدر ضرورت همراه گرفته و تیر فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده صاحب مردم  
 خدمتکار را کم کنند چنانچه بدیر تخفیف بهشت هزار شتر کردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از  
 روز کوچ آذوقه پیر و همراه گیرد و بتاریخ بهندیم فیروزی لشکر لاهور صاحب غل  
 کس کند رنجیف بهادر شد و تیر درین تاریخ مار که صاحب چیل کشی را بقبض خود آورد و  
 و بتاریخ بیست و نیم ماه مذکور لشکر کند رنجیف بقدر چهار و نیم میل بیشتر رفت و فرق در میان آن

و فوج شیرنگه بقدر شش میل آمده و فوج شیرنگه از کجرات بقاصد یک و نیم میل افتاده بود  
 و مارکهم صاحب نیز عبور از جناب کرده قریب کنپ کندر خچیت شد الفوض بتایج پنجیم  
 ماه مذکور در شکر کندر خچیت پانزده هزار سپاه و هفتاد و توپ بود و سیح لاریس با دیگر  
 رخصت بکهنه گرفته در شکر کندر خچیت آمدند و خطاط خطوط واک را که مردم او غارت کرده بودند  
 نیز همراه لاریس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از کیه کلان مولراج برآمده بود  
 اینست طلا ۱۲۰۰ تار کلکن مرصع کیزج شمشیر بهمن قیمت یک قصبه مالای مردار میرسلک  
 کتار قیمتی یکید و دو در شهر ملتان بیست هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و برای  
 واکد ایش شهر زری مقرر گردیده است و جنرال کورثا پسند صاحب ناظم ملتان مقیم  
 شدند و بهیچد نیم فروری قنابل مولراج را در مکان امیر خان فرستادند و از زوایا  
 بسیاران و اسباب برآمد و حکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شد و قلعه هرن نیز در قصبه  
 سرکار در آمد و حال جنگ کجرات را که جنگ اخیر سکمان است و در آن شکستی فاحش شیرنگه  
 و دیگر سرداران سکه افتاده بدین صورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمد  
 جنگ فیما بین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها و افواج یکدیگر  
 زدند و درین زد و خورد قیامت آشوب و دوشهر توپخانه انگریزی و یک فسر رساله  
 چهار و نیم و یک فسر ملتن دوم پیاده کشته شدند و سه فسر و چهارم کاک صاحب  
 پوشکل اجنت زخم برداشتن و قریب دو نیم صد سوار کرامتول و مجروح گردید  
 و بسیت و بیست توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از  
 سوار پیاده انجمنان درین رزم و پیکار جان فشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین  
 و نزد بعض چیل توپ عظیم بدست آمدند و شیرنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خور و کوش  
 را که شسته خود در کجرات پناه گرفت و مردم او هر طرف که راه یافتند بگریختند  
 و کندر خچیت با رسالهای سواران ثاقب ایشان نمودند و شیرنگه را از کجرات نیز

نیز گزینید و افغانان برای او چهار بار بر دهنه های گند نجف حمله کردند و هر بار شکست یافته منتهی گردیدند و در این شهر تاریک فواید کور و جزایر بهار مورخه ۲۴ فیبروری ۱۸۴۹ عیسوی از کسب فیروز پور داده اند از روی چپ گند نجف بهادر معلوم شد که بنا بر بیست و یکم فیبروری سنه مذکور علیه فتح نمایان سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفر مندی در سر کار آنکه به منتهی بقوات گذر شد گند نجف می نویسند که در روز لشکر مار که صاحب دهنه اس حمله که از لشکر آمده بود و محلی معسکر اینجاب شد و ما همه را همراه گرفته از تر کور بطرف شاه دلا کوچ کردند و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و سباب و جمله آلات حرب و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و سباب خوب معلوم نشده بلکه تا دوازده کرده سباب ایشان بوقت گزینید یعنی در جای توپها را گذاشتند و در مقامی کولی و بار و در از حالت خطر را برداشتند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشد چه باشد چه باشد که نزد ایشان شصت توپ بود و مقابله کردن و از مقام توپ ایشان منحل ساختن و گزینیدن دلیل است بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان تفصیل آن متعاقب خواهم نوشت تمام شد مصنون چپ گند نجف و از خطوط انگریزی معلوم شد که جزل کلیرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار سکهان مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری مجروح و صد و شصت مردم مقتول و مجروح نشده باشند و پسران نیز به بقدر که بالا مرقوم گردیدند و بکار نیامدند و هرگاه که کس صاحب بر اعدا منظر و منظر شده در کسب خود تشریف آوردند و در حسن انتظام و خوشی ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثناء و صفت جناب سپه سالار محمد و جلیل اللسان شدند



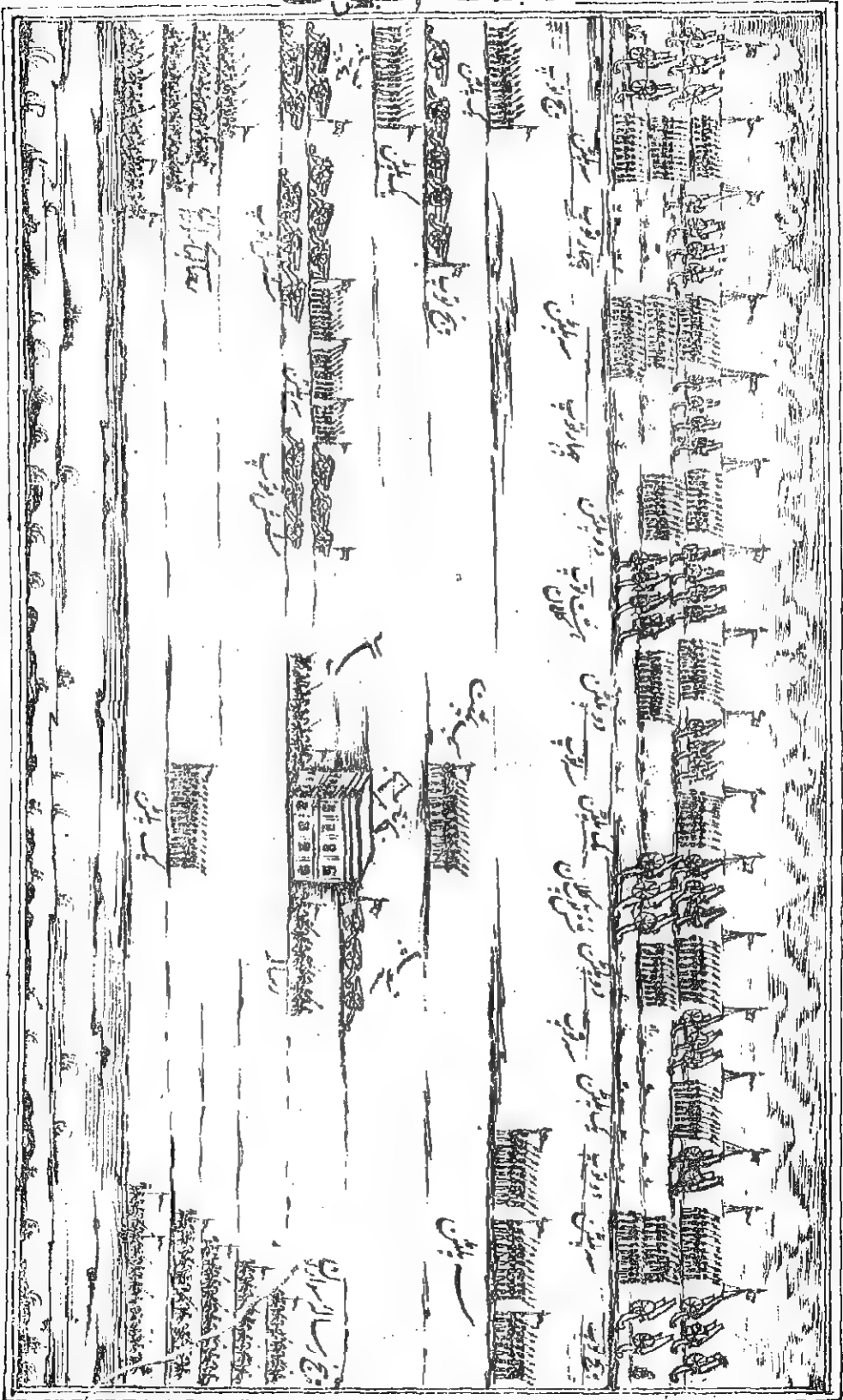
مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج عظیم و دلاست توپها  
 و دیگر آلات حربی بودن در مقام محکم است و این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی شد  
 شاید در کدام مهم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بحیگ کرات شد اگر مکر خان  
 پسر دوست محمد خان که میر کردگی در ایان شریک شیر سنگه بود کشته شد و بسیاری فتح پاهای غنیم  
 از صدره گلوهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان بعضی جنگ  
 از لاشهای ششکان زمینیان محصور و کلگون نظری آمد و بقدر چهل و سه توپ عداوت است آمد  
 و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز است و بجله این توپها و توپ پلیش و منده که سایون است  
 غنیم افتاده بودند و ده گوز و لایبی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند  
 و فوج غنیم منتهی کشته لبه جانب کرخت یک کرده بطرف میر و دیگر جانب جلم فوج  
 و لشکر جنرال کلبرث بطرف دینکی و کنگوکیل صاحب بطرف بیرهنفت نمود و سردار چتر سنگه  
 که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و

وضع توپخانه و ساله

بنصیر بود

# نقشه جنگ و کجرات



و سحر گشت صاحب بنیر می قلعه طنان ابا زار هست می کند که جنگی کرده و مکانات اند از سر کشتن می کند  
 و انبار خاک را بر داشته شهر و قلعه را صاف در نهایی دیوار را که بضربت کلوهای توپ کلاش شد و بود  
 بند میازند و توپها بالای قصبه های قلعه نصب میکنند و در پیش بندستانی ۱۱ در آن قلعه خواب و نشام میکنند  
 رام سنگ برادران مولراج خاقت عیال او میکنند که نیند و پای کینه بخفت بیا در زخمی خفت سید اجازت نویس  
 چلبان نوشته که دوست محمد خان سردار یوسف در میان پشاور نوشته بود که فوج را  
 جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه بشت هزار روپیه بخان مذکور فرستاده است ازین سنگ  
 سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی لوپد گرفتار کرده در لاهور برود و با چلبان  
 کرد و اکنون که نزد سلبان توپ باقی نمانده است بر دریای جلم اجناع کرده باز قصد  
 جنگ میدارند و می گویند که توپ فست با شمشیر و خیمه جنگیده بطنون شهنشاه سر لاری  
 رزیدنت لا مور حسب الحکم نواب کور زجرل که برای جمع سرکشان و همراهمان لشکر سلبان  
 نوشته اند نیست که همه مردم همراهمان لشکر سلبان سوای سلطان محمد خان باید که رفقت  
 سلبان را که نوشته بیایند و هر که در سرکار انگریزی در بنوقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار  
 خواهد شد و کسانی که صالح خود را سپه و سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خود را عمل  
 سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیر داران از جاگیر خود خارج خواهند شد و حاجت رسیدن  
 ایشان خواهد کرد و بیشتر غنیمت ببرد و شنیدن این شهنشاه خود را در افواج سرکاری می مانند  
 و ششم خبر در می دیوان مولراج را بر سبیل ذاک در لاهور آورده و در شهر ریشل سوار کرده  
 در مکان بی بی چند رگور فرود گتانیند و از پیشتر در آن مکان بند و بست و پره گورهای آبی  
 بود و تها زوز کریشل لارینس و بجر لارینس هر دو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرد  
 برای دیدن کلاب سنگه سپه چتر سنگه که در لاهور بقیدیت رفتند و شیخ امام الدین را خطاب میکنند  
 عطا شد و سوای بیعت تها را سپه جاگیر سابق پنجاه روپیه را جاگیر دیگر یافت و بنا بر ششم  
 ارجح سرکار چتر سنگه و دیگر میزداران باغی سلبان خود را حواله میگیرند و صاحب با درخت

کور ز جنرال بیاد در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول گردود و دست  
 از پشاور بطرف جبرود کرختی رفت و جنرال کلبرث صاحب که در تعاقب سرداران سکنان  
 کرختیگان رفته بود محنت شان مژده خوب داد که سرداران مذکور تنگ مش خود را  
 حواله سرکار نمودند اگر چه افواه شده بود که راجه کلاب سکه بسبب دادن زیر قضا  
 کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با  
 سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور نسبت و دو توپ را که داشتند  
 حواله سرکار نمودند و نیز چتر سکه و شیر سکه بچهره لارنس و سیم ایشا را و لفتنت بوی صاحب  
 و لفتنت بربرث و ستر طاسین و بی بی ایشا را که در پیشتر با کرده و لشکر انگریزی بچیت  
 تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکنان تمام شد و جنرال کلبرث تعاقب و محنت  
 که چند روز در آن اطراف توقف کرده بودند و اگر افغانان دره خیبر که طامع و سرکشند  
 بطمع یافتن زراعت سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجبت  
 و اکنون که مهم سکنان تمام شدند و دلام افواج انگریزی خواهد گشت و صاحبان کوه  
 کپتان برای تجویز چپا و نیهای افواج انگریزی بجانب دیار دیای چلم زمین را سپارایش  
 میکنند و نواب کور ز جنرال بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکند بچیت ایام فرمودند که هنوز  
 جنگ قائم است و مناد برافش تا پنجاب توقف خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان افغانان  
 کابل که برای مد سکنان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند و با منادوب دستاورد  
 بجز در سیدن این نوشته هیچ انگریزی بجانب انگل و پشاور برای خارج کردن افغانان  
 روانه شد کونند دوست محمد خان بامردم مهربانی خود و سلطان محمد خان برادر بجز در سیدن  
 شدن بشکر جنرال کلبرث از پشاور برگشت و بسیار زریخیریان داد و هیچ و سالم بجز  
 و نیز موجب حکم نواب کور ز جنرال بیاد بقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکنان  
 و چپا و نیهای کلان شکلهای تنیت سر شدند و اکنون منظور از ایلیان سرکار انگریزی است





بر راجه چهار هزار روپيه معين خواهند شد و بالفعل کيس مجلس کلان از صاحبان انگرز و  
 ديسپنکه با ديسر داران لاهور که شريک با سرکشان نبودند و لاهور منعقد شد و ششمين  
 کورنيز جنرل که تفکيش عترت با نوشته ميشود و در آن مجلس خوانده شد چهار راجه مذکور و ديسر  
 سرداران آنرا شنيد و بران دستخط کردند و چهار لاک و پير سال برای چهار راجه موصوفه  
 از سرکاری انگريزی مقرر شد و نهم مقام بود و باش ایشان در سندهستان غالبه و ديسر  
 قرار خواهد يافت و جاگير راجه پنج سنگه و ديوان ديانا و شيخ امام الدين و حکيم نور الدين  
 بحال خواهد ماند و جاگيرهای ديسر داران سنگه که با سرکار بقاوت کرده چک نموده بودند  
 بکل ضبط خواهند شد و جاگير کوه نور برای نذر ملکه معظله لندن بولایت خواهد يافت  
 و مشهور شده است که ديوان بولراج در قصاص سر اکتون از حلق کشيده مقتول خواهد کرد  
 زيرا که او قاتل صاحب مذکور را قتل در انعام اين کار داده بود و باقی مراتب که در نظام  
 ملک پنجاب قرار يافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل کلبرث با افغان  
 قاهره انگريزی برای مقابله افغانان کابل در پاور خيل شده چا و لی انگريزی را خصوصاً  
 بخاکه و مکانات سحر لارنس که افغانان مذکور ريش در داده بودند مشتعل و سوزان است  
 و با نوز و دست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که سبب گرفتار کرده و این  
 سحر مذکور منصوب و مجرم هرگاه انگريزی بود بطرف کابل رايی کرد و چنين افغانان  
 بهر اسی او بعد کيد و مقابله با فوج انگريزی از پشاور بر پشت نقل خلاصه شده است  
 نواب کورنيز جنرل بیا در لارڈ و لهوسي بیا در مرقوم ۲۹ مارچ ۱۸۴۸  
 از کسپ فيروز پور چون بعد فوت چهار راجه رنجيت سنگه والی لاهور متوفاه دست  
 سرکار انگريزی بود و عهد نامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکاليان  
 سکمان ملازم در لاهور بر ملک سرکار انگريزی که اين طرف درایمی سنج بود پور

کرد و در مقابلۀ افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری از آن مقتول گردید  
 و افواج سرکاری بعد از گریز یافتن ایشان از در جنگ باختر آن طرف تسلیم عبور نموده قصد  
 لاهور کردند مہاراجہ ولیپ سنگم مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت کار  
 را قبول کرد و گورنر جنرل فرمان فرامی بپند وستان از راه کرم و نوازیش قصور افواج  
 خالصہ را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عہدنامہای جدید فیما بین  
 سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچہ امالیان سرکار انگریزی بران پیروز  
 و قرار مندرجہ عہدنامہا تمیل نمودند مگر سکھان و سرداران ایشان عہد شکنی کرده و  
 عہدنامہا را بجا نیاوردند حتی کہ سالانہ غلبندی کہ در آن مندرج بود ادا نکردند و نیز  
 قرصی کہ کورنٹ ہندوستان ایشان را داده بود مذاوند و خلاصہ سکھان و دران  
 ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را کہ بذمہ خود جستار کرده بودند بعل بدار  
 برامتیال و جلال برخاستند و بعض صاحبان را کہ برای نظام امور دربار لاهور مقرر شده  
 بود قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را کہ بر عہدنامہ تسلیم  
 کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکہ یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و  
 رہبری ایشان کرد و تمامی سکھان بدین ارادہ کہ سلطنت انگریزان را تباہ و برباد  
 کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرامی بپند وستان سابقہ و سرکشیہا  
 خود نوشته بود کہ سرکار انگریزی را اگر فتن و تشویر نمودن ملک خیر بلا سبب ہرگز  
 خاطر نیست چنانچہ دلیل صدقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک  
 پنجاب ظاہر و ہودیت است ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد کہ تدریجی  
 باید کرد تا بران سرکشان آنجا را کہ از سرداران خود منیر سند مطیع و منقاد خود سازند  
 بنا بران نواب گورنر جنرل لارڈ دلہوسی بہادر را رشتاد میکنند کہ اکنون حکومت سکھان  
 از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مہاراجہ ولیپ سنگم داخل و شامل ملک ہندوستان



هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت به اراجیه موصوفت بعزت و تقصیر  
 پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکیمان که با سرکار جنگیده  
 برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با ذریب رعایای ملک پنجاب خواه  
 مسلمانان باشد خواه هندو و سک که هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت و لیکن احد  
 را اجازه نخواهد شد که یکی از ذریب دیگری و یا در امری که در ذریب او فرس شده  
 تعرض و مزاحمت رساند و سرداران آنی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و حساب  
 ایشان باطل خواهد گردید و تمامی قلعها و قلعها که در ملک پنجاب هستند و زمین  
 کرده خواهند شد بلکه آنچه از تیریه بعل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت  
 بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و کورنر جنرل مردم رعایای پنجاب اطلاع میدهند  
 که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزی را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار نگردند  
 خواهند ماند بر پیشانی با مهربانی و ولایت حکمرانی خواهند شد و اجیاناً اگر احدی از رعایا  
 این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم  
 و مهربانی این سرکار در باره خود ندارد و بل سزای سنگین خواهد رسید و این شایسته  
 حسب احکم نواب کورنر جنرل لارڈ دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیث صاحب  
 بهادر سکرتری کورنرمنت آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه  
 مالک هندوستان و غیره و شمار افعراج هر یک بمقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار افعراج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از این نوع سرکار انگریزیست	ملک کرده	دو ملک کرده	فردی ملک سبب
آمدنی ملک پنجاب و رعایا و غیره	ملک	دو کرده	فردی هزار
ملک که از ادا و انیز کوبند	ملک	یک کرده و شاد ملک	یک ملک پنجاه هزار

لارڈ دلهوزی  
 بهادر سکرتری  
 کورنرمنت آف  
 انڈیا

ملک قیال	ملک	ملک	ملک
ملک سنده	ملک	ملک	ملک
افغانستان	ملک	ملک	ملک
ملک ایران	ملک	ملک	ملک
جید رآباد و کن	ملک	ملک	ملک
کوالیر ملک سندیہ	ملک	ملک	ملک
ناگیور	ملک	ملک	ملک
نیران کل ۱۴۰۵۰۰۰۰	نیران کل ۱۴۰۵۰۰۰۰	نیران کل ۱۴۰۵۰۰۰۰	نیران کل ۱۴۰۵۰۰۰۰

در پان ششم از حال محاربه نجف سنگه والی لاهور سابق متوفا و کشت  
او ملکههای اطراف را کونید نجف سنگه مذکور در ششمه اعبر ضلع افغانستان  
که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا  
مصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بخوین و طلیع مطیع گشت  
لاهور ساخت من بعد بر ضلع شرقی و جنوبی دریای شلج بورش کرده بندج شال  
ملک پنجاب نمود و در ششمه سرچاپس شگفت بعهد سفارت مقرر گشته برای نویسانند  
عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدا ای حال نجف سنگه بر عهدنامه  
دستخط ننکر و در آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجز وابط محبت و اتحاد فیما بین و سرکار  
غرضی از ملک و نیست و در ششمه عرب عهدنامه دستخط نمود پس از آن زمان تا آخر عمر خود را در  
اعوای نه بیان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او دایم بر جاده مستقیم دوستی و اتحاد  
نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود و بخلاف نیست و پنجاه فرج خود  
را به نسبت دیگر سپاه زائد نخواهد داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلیس تعلیم نمیکشید

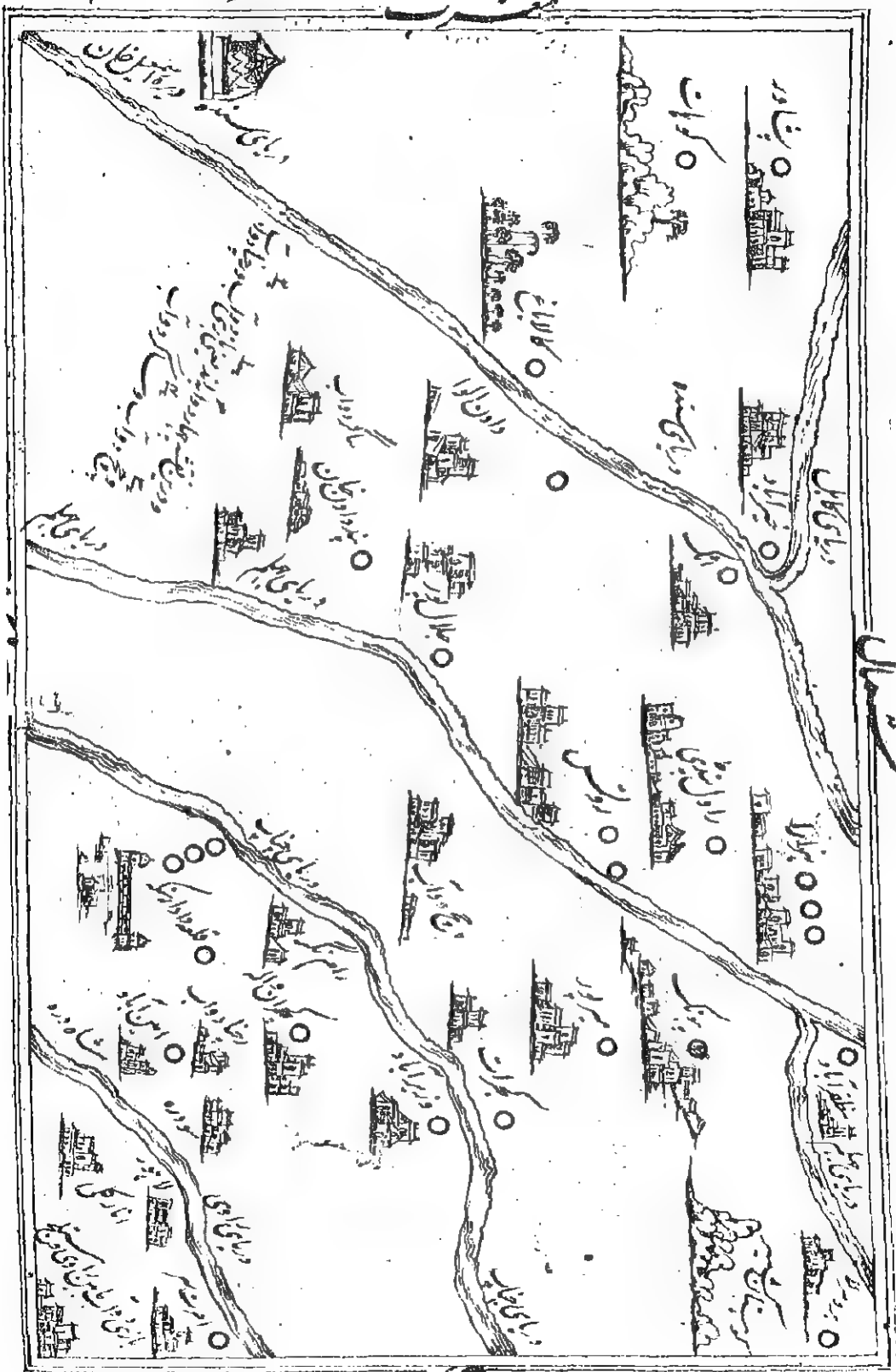
میکنانید و بخله این سبب و چنانچه سوار و کولاند از بوجونند و کچید توپ می آموختند و  
 فرانسس برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و میصد و پنجاه توپ  
 خوب کار آمدند و او بود و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان کورکی بودند و  
 خواه نقد زمین داده بود و در شصت و سه صوبه بستان و پشاور و در شصت و یک شهر را در قصبه  
 خود در آورد و در شصت و سه سالار و ولیم پشنگ گور ز ساجون هندوستان با کمال  
 و شوکت ملاقات کرد و در سنده که کور اتحاد فیما بین این پیر و سرکار بسیار افزود حتی که  
 بروقت بدون شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان  
 در و افواج انگریزی نمود و در شصت و سه و پنجاه و هفت سال شد سبب کثرت عیاش  
 قضا کرد و بر روی او دواغ بچک عین بسیار بودند و با وجود ایشان یک چشم قوت  
 فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خدا داد و بر شجاعت  
 او را حاصل بود که از مثال و اقزان خود گوی سبقت ر بوده و در خصائل او صاحبان  
 انگریز نوشته اند که او قصد در امور مملکت میکرد و اگر او را همی پیش می آمد بدون غلام  
 و انضام آن بر حسب و خواه خود دست از ان می برداشت و بر کار را اول خوب  
 فسیده و میزبان خرد خجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل خود  
 و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود میداشت احدی را یار نبود که در زندگی  
 با وی سرکشی میکرد که قاهر بر نوشت و خواند نبود که را چنان صاحب تدبیر صاحب بود  
 که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگر چه رحم و افسوس  
 در دلش نبود ولیکن ظلم بر رعایای خود هم روا میداشت و زور و طاقت خود را در  
 امور خطرناک و ناممکن صرف و بربادی کرد و اگر در مبعی از وی خطا بهم واقع میشد  
 آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در سبب حکومت او را مینویخت و دلیل و توجیه  
 او همین سبب است که االیان سرکار انگلیسی نوشته از وی راضی و خوشنودانند و محبت

بعضی خزن کسی قصاص از قاتل نگیرد مگر مجرم را بقتول شدید از کمال شایسته قطع اعضا  
و شکر کردن او را سه کشت و با او را بگوستان جلای وطن نمینود و عل کر چکر  
انگریزی فرشت گریست ریاستهای دیگر بند و ستایان براتب بهتر و مضبوط بود  
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار  
قریب دو ازده کرور روپیه را نقد و سباب بود تا نیم خواه فوج او تا بیجده ماهه  
او باقی پیمانند و سبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و با تجارت در ملک او  
بسیار کم میشد و انگاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب  
خواست او میشد و محدود و ملک لاهور در وقت او بدین صورت بود و در حد شالی ملک  
او ملصق بگوستان بهالا و غرنی آن تا دریای سند و جنوبی و شرقی تا دریای  
سیل و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد سیل  
باجه نهن کوه بهالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غرنی آن با اندازه شصت سیل و شصت



و آبادی ملک او در زمین برابر و بگوستان بسیار است و زمین اطراف آن  
دریا که مشهور به سیل و بیا و راوی حباب و جلیم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهاروا  
اند یکی را دو آب بازی گویند و دوم را دو رجا و سوم را دو آب و چهارم را دو آب که از

نقشه حصه پنجاب له در میان لاهور و پشاور اقم است



شمال

جنوب

شربت شکر کلاک که ملک شاه اقلیم خنونی آخرت معنی سرور  
 قلعه کشای کشور شعر و سخن با صلب اعلام این امی فن مقتبول لایکام  
 لم زلی جناب فادت آب مولوی محمد باوی علی مد ظله العالی

به ستمین نزه بازی قلم در میدان دشت بیاض غنچه توحید مالک الملکی است که بیست  
 قهرمانیش از ادنی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خاصه در بیدای ناپید کنای تحسید  
 جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش سر که و سه تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و فرا  
 درم که ادا گشته و آتش جوهر تبار یکی زدن و تاوک زنان عقل و کیاست از دعوای محال  
 حصر صفاتش در خانه کان کوشه گردین تا علم صبح بر افراخته سرخ شوق این  
 باخته ناله نوست از پی بیکانه اش تیغ لعلی ز سلخ خانه اش امضای برین قضا  
 بدست مخاری نهاده که پشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین بر آورد و تیغ احکام  
 واجب لاد بر زبان شاه گوید گانی پرده که بی زبان از حکم ناطقش گو یکرد توقع ریش  
 بطغرای و ما از سنگان الا کافه لکاس محیل و سوز بوشن بخاتم انعامی و لکن سوزش  
 و خاتم لکین کمل چو منکر تیغ او شد از جهالت سپهر کند بر آب ذمت سلیمان  
 بود نور زگر ایش سکندر جاد بر آینه دارش جانشینان سید مملکتش تیغ انتقام  
 بخون دشمنان اسلام خوابانده و تابان ساده خلافتش ترکیب در سینه کافران بیدین  
 نشانده صد حیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذی شانش بعد ازین برادر  
 سر چشم اعتبار برای نظرات و ایا اولی الا بصار باد که ستان جوشن کرا در  
 زان همیشه بخون عزیزان خضاب است و شیر لنگه دار خاکه دوران درام دست و گریبان  
 کلوئی کان قاب کاهی تخت یکی مقام دیگر است و توبی و بهی صاحب فسر می سری

نامان سنج محروم ز زبان آورده چنانچه حیرت ارباب سترس که قطع کرده  
 یکی از شاهای سرتاج داد همه ملک یکباراج داد به وقت آماده کارزار  
 که نام آوران را کند کارزاق تلون چنان بکشد پیکار که شد زورنگی لیل مینار یکی چیره دست  
 و در زیر دست یکی را نظر دیگر شکست نظیر ارجال و صدق این مقال غلامی و دوازده لشکر  
 و مقابل و متون جید و مرتزبه بکمان لاهور و ملتان با کار کمان سرکار گلستان است که کیه تا بجای  
 جولا و مسانی قصب لیس ربای محضر کنه دانی قمار مضار گشت شهباز و عرصه فدا مانت  
 مقدس پیشان بر سر کعبه و کاران هفت تیر خطای گلکش عقد های علم و هنر و دانشانی و قاتلین  
 فنون شیخ کوشیدنش را جبر سزاوار صاحب بیم منشی مولوی عبدالکریم آوایند  
 بالمراد است و بگفتن لعلایات جیحون وافی و شمع واقعی از بیان انگریزان و اخبار اردو و بیار  
 کما شست و خالی بود و دانش از زبان و نارس است نصب لعلین ممت و شست بلا خطه صدق و بیار  
 بر زبانهاست که جز از احمال کذب نیست بر فقره شش ضاحت قرین و هر گاه بلاغت آفرین است  
 بطورش فوج معنی صفت آرا و تار مظهر نیست کامل با و در تیر اگر بغرض نقد بر شاخ طوبی فکرم  
 بمقابله تیزی این تحریر پیش نخواهد بود و ورق خورشید اگر خدایک موج کوثر را کاغذ و فکرم کرد  
 و دو و براق و ورقش تواند رسید شبکه قصص و حکایات طبائع انسانی را قبول و در شتاب  
 و قانع و محاربات مجبولست خصوصاً کوشا بر آواز کوس این بکار و بر سامعه شاق صدق  
 مبل این تازه کارزار بود و لهذا طر فدار قلعه و دینت سپهسالار ششم فوت حاجی حسین شریفین  
 مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب بجهنم بر کوزه مقصودش است و علی قاپی است  
 بر تادولیت میبود در سب باد برای حیرت ناظران از قباب طبع بر کشید و متخصان آثار طرار  
 روز کار را کامیاب گردانید و تنگ انام **پایان** برای نام این چند سطر بر زبان  
 و تاریخ فعلی و منوی یاد کار گذشت قطعه تاریخی شدن نامه بر که تألیف طبع  
 پسندین طبع بر کسب رخ گرم گردان به تاریخ شک که سال هزار و دویست و شصت و پنج

خادمه طبع از جان بخش قالب سخن شیخ محمد عبدالرحمن متخلص در

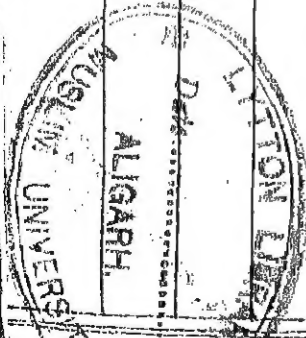
رایت افزای خانه محبت نگار میدان صفوح قرطاس تحریر شد هفتاد و پنج بیت که بحکم مجلس تاج آسان  
پاس این کلمه فروزه گون بیستون مهباست و عارض امرش از جود کو اکبر راحت ملک  
صف لکستان آهست و صفوح آرای افواج حروف در عرصه کاغذ بترجم گفت کشتوت  
که دین متینش ناسخ جمله ادیانست و رواج سکه کلمه هشت از زمین آسان اما بعد این  
کماست حیرت افزای ناظران محتوی بر چهار حصه لا بور و لغتان بیان واقع شد لا جوا  
المحب بتاریخ پنجاب تصنیف لطیف مقدمه همیشه طبعان و زکار و ترجمه لطیف  
سرد فرضیحان ذی استبار نثار عدیم النظم ناظم نظم و پذیر مجموعه فضائل جزیه عاده  
افزون جلبد جناب فیض مهاب شهر بر سر طور معانی طبع ملوس منشی عبدالکریم عم فیض  
در ظاهر که نثرش را با نثر و نسبت و ادن کردن عدل زدن و خون اصفاف ریختن است  
و در کمال آشنای و لکنتایش در بلای تیغ و تیغ برای دیر فلک انجمن بهمانا کوس سخن  
بنام نامیش نواخته اند و حکم این کرامی من با سم نامیش برافراخته لغبان و اهل اگر زده  
میو درانوی ادب پیشش آبی نمود و آمر القیس چنین ارادت برستان فیض لغبان  
میو نقطه که از قلمش چکد برای اعدالم و کار نیز قنک کناد و دی که از خانه هشت گشت  
سنان سینه مخالفان بد آهنگ با و باجمالی این شایسته منی عن اصفاف در مطبع محمد علی طبع  
بر و مالید و ترجمه رمضان المبارک ۱۲۴۰ هجری بر هفت شده نظار کیان را و عو تاشای  
خود کرد اندید عند کرب خانه راقم الحروف محمد عبدالرحمن بد و قطعه تاریخ فتح این مهم  
کردم نیست قطعه چون درین وقت ز قلم چشدا چشها و دیده کت لا بور بهر تیغ  
خود با احسن گفت کرد و تیغ لا بور کلامی چشدا چشها و دیده کت لا بور بهر تیغ  
برای کینی شد فتح ابواب مرتب شد کتاب افاضات لقب شد بر آن تاریخ پنجاب  
بمان بی با و سر پنجاب بر گیر که باشد این لب تاریخ پنجاب



# فہرست کتب خانہ خیریت

۱۱۳

صفحہ	کتاب	صفحہ	کتاب	صفحہ	کتاب	صفحہ	کتاب	صفحہ	کتاب	صفحہ	کتاب
۳	خبر	۵۲	مصحف	۸۳	دانش	۱۰	مصحف	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۶	خود	۱۲	کندزائید	۱۱	دانش	۱۲	کندزائید	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۷	میرفتند	۳۰	بابا مردم	۸۵	دانش	۳۰	بابا مردم	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۶	بنگ	۵۴	بودر	۸۶	دانش	۵۴	بودر	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۳	صلوید	۵۸	راج مل	۸۷	دانش	۵۸	راج مل	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۵	لب	۵۹	راج مل	۸۸	دانش	۵۹	راج مل	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۱۱	دسال	۶۳	یچیک	۸۹	دانش	۶۳	یچیک	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۷	ظہار	۱۰	نیلزی	۹۰	دانش	۱۰	نیلزی	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۱۸	باری	۱۲	و قول	۹۱	دانش	۱۲	و قول	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۲۲	لازنگ	۱۵	افقا	۹۲	دانش	۱۵	افقا	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۶	پنکی	۶۵	نامی	۹۳	دانش	۶۵	نامی	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۹	کپنی	۶۸	شوند	۹۴	دانش	۶۸	شوند	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۷	کاربان	۷۳	مردن	۹۵	دانش	۷۳	مردن	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۱۸	عید کا	۷۵	صوبہ دار	۹۸	دانش	۷۵	صوبہ دار	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۱	دوربان	۱۵	لبضی	۱۰۱	دانش	۱۵	لبضی	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۳	راکوبنگ	۷۷	ہر جگہ	۱۰۲	دانش	۷۷	ہر جگہ	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۵	مصرحک	۷۷	بانه	۱۰۶	دانش	۷۷	بانه	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۱۷	دوربان	۷۷	مورچال	۱۰۶	دانش	۷۷	مورچال	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۱۳	تا	۷۷	مورچال	۱۰۶	دانش	۷۷	مورچال	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۹	نہ	۸۰	آواز	۱۰۶	دانش	۸۰	آواز	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۲۱	خاطر	۸۰	سوم	۱۰۶	دانش	۸۰	سوم	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر
۱۱	جات	۸۰	کد	۱۰۶	دانش	۸۰	کد	۱۱۳	رام نگر	۱۱۳	رام نگر





10 DATE DUE 9/25/52

This book is due on the date  
last stamped. A fine of 1 anna  
will be charged for each day the  
book is kept over time.

15.9

ANNEXED TO THE NATIONAL ARCHIVES

